

# ملاحظاتى در تاريخ ايران

ملاحظاتى در تاريخ ايران

علل تاريخى عقب ماندگى هاى جامعه ايران

چاپ اول: ۱۹۸۸ ، آلمان

چاپ چهارم: ۲۰۰۱ ، فرانسه

نكاتى در باره علل تاريخى عقب ماندگى هاى جامعه ايران / نقش هجوم هاى قبائل بيابانگرد و عشاير چادر نشين در فروپاشى مناسبات اقتصادى - اجتماعى و ايجاد گسست هاى تاريخى - فرهنگى / حمله اسکندر، حمله اعراب، حمله مغول ها و... / کتابخانه هاى بزرگ شهرها و سياست کتابسوزان اقوام مهاجم / جمعيت و کتابخانه هاى بزرگ شهرهاى ايران در مقايسه با جمعيت و کتابخانه هاى بزرگ شهرهاى اروپا در قرون وسطى / حوادث طبيعى: قحطى ها، خشکسالى ها، زمين لرزه ها و... / جنگ هاى سرداران و شاهزادگان محلى / زدوخوردها و کشمکش هاى مذهبى / نتيجه و پايان سخن

اسلام؛ يك دين سامى / خصوصيات تند قوم سامى و انعكاس آن در زبان و هنر اعراب / تفاوت پيغمبران سامى و پيغمبران هند و ايرانى / قهر و خشونت و نقش آن در اقتدار اسلام / مرگ حضرت محمد و ارتداد قبائل عربستان / حمله اعراب به ايران / نظراتى در باره چگونگى استقرار اسلام در ايران / مقاومت ها و پايدارى ها / نقش قهر و خشونت و پرداخت جزيه در مسلمان شدن ايرانيان / نتيجه و پايان سخن

انقلاب مشروطيت و مسئله جدائى دين از حاکميت دولت / سوسيال - دموکراسى ايران در برخورد با دين / التقاط ماترياليسم و ايده آليسم در جنبش مارکسيستى ايران / جلال آل احمد و «اسلام راستين» / رفرم ارضى و اجتماعى سال هاى ۴۰ - ۵۰ و رشد طبقه متوسط مدرن شهرى / متزلزل شدن ساختار سنتى جامعه ايران و تأثير آن بر ديده گاه هاى روحانيون / مرتضى مطهرى، دکتر على شريعتى و پيدايش «اسلام راستين» / آيت الله خمينى، مرتضى مطهرى، دکتر على شريعتى، مجاهدين خلق و جوه اشتراك آنان / فلسفه سياسى: آزادى و دموکراسى در نظام اسلامى / امامت، امت و جامعه بى طبقه توحيدى / انقلاب ايدئولوژيك مجاهدين خلق / «اسلام راستين» و جدائى دين از دولت / «اسلام راستين» و توتاليتاريسم / نتيجه و پايان سخن

بررسى تاريخ اجتماعى ايران، شناخت جنبش ها و جريان هاى تاريخى- فرهنگى، آگاهى از چگونگى حملات و هجوم هاى پى در پى اقوام بيگانه و قبائل بيابانگرد و نتايج ويرانگر اين حملات در فروپاشى مناسبات اقتصادى- اجتماعى و گسست هاى فرهنگى ايران و خصوصاً آگاهى از حمله اعراب و چگونگى استقرار اسلام و نتايج اجتماعى- فرهنگى آن در حيات تاريخى جامعه ما، از جمله مسائل مهمى هستند که بايد به آنها پرداخت، زيرا اين گذشتهء تاريخى ضمن اينکه بخش بزرگى از هويت تاريخى و آگاهى ملّى ما را شکل مى دهد، در عرصهء پراتيك اجتماعى نيز عامل مهمّى در چگونگى رفتار اجتماعى و روحيه فرهنگى ما بشمار مى رود

بررسی تاریخ اجتماعی ایران ضمن آشنا کردن ما با انبوهی از جنبش های عدالتخواهانه و بسیاری از متفکران آزاداندیش، باعث غنای حافظه تاریخی جامعه نیز می گردد و ما را در برخورد با مسائل اجتماعی و مذهبی آینده، هوشیارتر می سازد

کتاب حاضر - بر اساس «ملاحظات» خویش - تنها نگاهی کوتاه است بر پاره ای از مسائل تاریخ اجتماعی ایران. شرایط دشوار خارج از کشور و فقدان امکانات، اسناد و مدارك لازم، باعث گردیده تا مسائل مطروحه در این کتاب از انسجام کافی برخوردار نباشند، هم از این رو است که مؤلف معتقد است که هر يك از مسائل مطروحه در این «ملاحظات»، تحقیق و تدقیق بیشتری را طلب می کند

بی شك پاره ای از تحلیل ها و نتیجه گیری های این کتاب، خوش آیند بعضی از خوانندگان نخواهد بود، اما مؤلف امیدوار است که این دوستان با بردباری و متانت، ضمن تأمل در محتوای کتاب و نقد و بررسی آن، در شناخت بهتر تاریخ ایران و اسلام همت نمایند. بقول عین القضاة همدانی  
بستردنی ست آنچه بنگاشته ایم      افکندنی ست آنچه افراشته ایم

میرفطروس علي  
ژانویه ۱۹۸۸ - پاریس

## ملاحظاتى در تاريخ ايران

علل تاريخى عقب ماندگى هاى جامعهء ايران  
نگاهى به هجوم ايل ها، استقرار اسلام، زمينه هاى پيدائش  
و فلسفه سياسى "اسلام راستين"

نکاتی در باره علل تاریخی عقب ماندگی های جامعه ایران / نقش هجوم های قبایل بیابانگرد و عشایر چادر نشین در فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی و ایجاد گسست های تاریخی- فرهنگی / حمله اسکندر، حمله اعراب، حمله مغول ها و ... / کتابخانه های بزرگ شهرها و سیاست کتابسوزان اقوام مهاجم / جمعیت و کتابخانه های بزرگ شهرهای ایران در مقایسه با جمعیت و کتابخانه های بزرگ شهرهای اروپا در قرون وسطی / حوادث طبیعی: قحطی ها، خشکسالی ها، زمین لرزه ها و ... / جنگ های سرداران و شاهزادگان محلی / زد و خوردها و کشمکش های مذهبی / نتیجه و پایان سخن.

نگاهی به تاریخ اجتماعی ایران این نکته را روشن می کند که تاریخ ایران -در مجموع- تاریخ هجوم های ویرانگر قبایل بیابانگرد و عشایر چادر نشین، تاریخ فروپاشی مناسبات اقتصادی- اجتماعی حاکم و بازتولید مناسبات قبلی، تاریخ سرکوب های خشن نهضت ها و شورش های مردمی، سلطه استبداد سیاسی و اختناق فرهنگی، و تاریخ پسرفت های اجتماعی، گسست های فرهنگی و رکودها و وقفه های بلند تاریخی است. گروهی از شرق شناسان، جوامعی مانند ایران را فاقد "وضعیت تاریخی" می دانند و معتقدند که جامعه ایران نیز(مانند سایر جوامع شرقی) تنها دارای "وضعیت طبیعی" است. به عقیده آنان، تنها جوامع اروپائی(غربی) دارای "وضعیت تاریخی" می باشند.

منظور آنان از "وضعیت طبیعی" حرکت گیاهی و دایره وار جوامع شرقی و مقصود از "وضعیت تاریخی" پویائی، تحول و تکامل اقتصادی-اجتماعی جوامع غربی است.

در یک نگاه سطحی به تاریخ اجتماعی ایران این نظر -ظاهراً- درست می نماید، زیرا که تاریخ ایران -در کلیت ظاهری خود- تاریخ تداوم و تکرار مناسبات اقتصادی- اجتماعی واحدی است. تاریخی که بنظر می رسد در آن، جامعه وجود دارد اما زندگی اجتماعی، پویائی و تکامل اجتماعی وجود ندارد. تاریخی که ظاهراً در یک "دور باطل" نهادهای اقتصادی و ساختارهای اجتماعی پیشین را تجدید و تکرار کرده است.

بررسی و نقد نظریه های موجود در باره علل این به اصطلاح "وضعیت طبیعی" و چرائی بازتولید و تکرار مناسبات اقتصادی- اجتماعی در ایران، موضوع "ملاحظات" ما نیست. هدف ما ؟ در این بخش- ارائه گزارشی کوتاه از هجوم های متعدد قبایل و عشایر چادر نشین به ایران و نتایج سهمگین این هجوم ها در ویران سازی شهرها، فروپاشی مناسبات اقتصادی- اجتماعی و ایجاد گسست های تاریخی- فرهنگی در دوره های مختلف تاریخ ایران است. در این راستا به نقش حوادث طبیعی(قحطی ها، خشکسالی ها، زمین لرزه ها...) و نیز به تأثیر جنگ های داخلی امیران و شاهزادگان محلی و کشمکش فرقه های مذهبی در غارت و ویرانی شهرهای مهم ایران اشاراتی خواهیم کرد. بنظر ما این موارد، نکات بسیار مهمی هستند که در بررسی علل تاریخی عقب ماندگی جامعه ایران توجه چندانی به آن ها نشده است

ایران به خاطر موقعیت جغرافیائی و شرایط اقتصادی- سیاسی خود، بعنوان چهار راه جهانی، از یکطرف کانون تلاقی فرهنگ ها و تمدن های گوناگون بوده و از طرف دیگر، همواره عرصه هجوم های قبایل و اقوام مختلف بوده است. این حملات و هجوم ها -هر بار- با ویران کردن شبکه های آبیاری و تأسیسات کشاورزی، فروپاشی مناسبات اقتصادی- اجتماعی، قتل عام های گسترده و خرابی شهرها و روستاها، حیات طبیعی و تکامل تاریخی جامعه ایران را با وقفه ها و رکودهای طولانی روبرو ساخته اند. در حقیقت، علت عقب ماندگی های تاریخی و اجتماعی-فرهنگی ایران را می توان با اینگونه حملات مرگبار و هجوم های ویرانگر توضیح داد: حمله آشوریانیال به ایران (۶۴۶ ق. م)، حمله اسکندر (۳۳۴ ق. م)، حمله اعراب (۶۳۷ م)، حمله ترکان غزنوی (۹۹۹ م)، حمله ترکان سلجوقی (۱۰۳۰ م)، حمله ترکان قراختائی (۱۱۴۱ م)، حمله ترکمانان غز (۱۱۵۶ م)، حمله مغولها (۱۱۲۰ م)، حمله تیمور (۱۳۸۱ م)، حمله افغانها (۱۷۲۰ م) و دهها تهاجم خارجی دیگر و نیز جنگها و کشمکشهای امیران و شاهزادگان داخلی و دست بدست گشتن حکومتهای محلی - که با تاراج و کشتار و ویرانیهای فراوان همراه بودند - هر یک، سالها و قرنهای جامعه ایران را از رشد طبیعی، تحول اجتماعی و تکامل تاریخی بازداشتند. این حملات و هجوم ها تأثیرات مخرب خود را بر شعور اجتماعی مردم ما باقی گذاشتند و باعث قطع رابطه جامعه با بُعد تاریخی خویش گردیدند. به عبارت دیگر: این حملات و هجوم ها -هر یک- شمشیری بودند که هر بار جامعه ایران را از ریشه و گذشته خویش قطع کردند بطوریکه ما مجبور شدیم -هر بار؟ از صفر آغاز کنیم: بدون هویت تاریخی، بی هیچ خاطره ای از گذشته، بی هیچ دورنمایی از آینده و ... این چنین است که ما اینک میراث خوار تاریخ و فرهنگی هستیم که نیمی از آن معدوم، و نیمی دیگر مخدوش و مجعول گشته است.

مثلاً در باره حمله مغول به ایران (۹۲۰ م) کافی است بدانیم که در نیشابور، دهها هزار تن و بقولی یک میلیون و هفتصد و چهل و هشت هزار نفر بقتل رسیدند. [۱] مغول ها پس از سه روز قتل عام در نیشابور، هر کس را که زنده مانده بود کشتند و حکم شد تا آن شهر را چنان ویران کنند که بتوان در آن زراعت کرد بطوریکه "اثری از عمارات آن شهر باقی نماند". [۲]

در مرو نیز قریب یک میلیون و سیصد هزار نفر کشته شدند و بقول جوینی: بهریک از سربازان مغول سیصد الی چهارصد مَرّوی برای کشتن رسید و "چنان کشتار کردند که گودال ها از کشتگان انباشته شد و کوهها؛ پُشته و صحرا از خون عزیزان آغشته گشت... سیزده شبانه روز شمار کشتگان می کردند". [۳]

در سمرقند، مغول ها ضمن قتل عام مردم، سی هزار مرد را به عنوان پیشه وری جدا نموده و آنان را بین سرداران و سربازان تقسیم کردند و سی هزار تن دیگر را بعنوان "حَشَر" برگزیدند. [۴] در بخارا نیز تمامت شهر بمدت چند روز در آتش سوخت بطوریکه یکی از مردان بخارا -که از واقعه گریخته و به خراسان آمده بود- وضعیت بخارا را چنین تعریف می کرد: "آمدند و کُندند و سوختند و کشتند و بردند". [۵] جُرجانیه (پایتخت خوارزم) نیز در حمله مغول بکلی ویران شد. این شهر -که از آبادانی، کثرت جمعیت، رشد پیشه وری، حرفه و صنعت و داشتن کتابخانه ها و مدارس بزرگ از شهرهای بی نظیر و معروف آن عصر بود- پس از هفت ماه مقاومت و دفاع دلیرانه مردم، سرانجام بدست مغول ها افتاد بطوریکه: "لشکر مغول به قواریر (شیشه ها) ی نفت، دور محلات می سوختند ... و تمام خلق را کشتند ... و آنچه ارباب حرفه و صنعت - زیادت از صد هزار نفر - را جدا کردند و آنچه کودکان و زنان جوان بود، برده ساختند و به اسیری بردند". در خُجند نیز "محترفه و صنّاع را معین کردند و جوانان را از میان دیگران به حَشَر بیرون آوردند". [۶] مغول ها، سدهای اطراف شهر جرجانیه را شکستند و شهر را به آب بستند بطوریکه رود جیحون از مسیر عادی خود منحرف شد و تا سیصد سال بدریای خزر می ریخت. [۷]

در هرات حدود ششصد هزار تن کشته شدند و این شهر - که از آبادترین و پرجمعیت ترین شهرهای ایران در آن عصر بود - بکلی ویران گردید.[۸]

شهرهای دیگر ایران -بجز چند شهر- همگی بطور کلی با خاک یکسان شدند و مردم آنها قتل عام گردیدند.[۹] آنچه که در نقل قولهای فوق، اهمیت بسیار دارد اینست:

- در زمانی که بزرگترین شهرهای اروپا (در قرن ۱۲ میلادی) دارای بیست تا سی هزار تن جمعیت بودند، شهرهایی مانند بخارا، نیشابور و مرو و هرات -هر یک؟ ششصد هزار تا یک میلیون نفر جمعیت داشتند. این ارقام اگر چه اغراق آمیز بنظر می رسند، اما بهر حال بیانگر کثرت جمعیت در شهرهای مذکور می باشند. - همچنین: برده کردن بیش از صد هزار ارباب حرفه و صنعت، خود نشانهء تکامل مناسبات اقتصادی، رونق شهرها و پیدایش پیشه وری و حرفه و صنعت -یعنی نطفه های بورژوازی- در آن عصر می باشد.

در زمینهء فرهنگی نیز عواقب حملهء مغول ها، بسیار سخت و سهمگین بود آنچنانکه - بار دیگر- فلسفه و علوم طبیعی (که شناخت واقعی طبیعت و انسان را هموار می کرد) رو به انحطاط نهاد و صوفیگری و مذهب و مقوله های غیر عقلی- بار دیگر- رشد و پرورش یافت بطوریکه جویی در بارهء وضع علم و فلسفه در این روزگار می نویسد:

"مدارس درس؛ مندرس و عالم علم؛ منطمس (نابود شده) و طبقهء طلبه در دست لگدکوب حوادث، متواری ماندند. هنر اکنون همه در خاک طلب باید کرد ... اکنون بسیط زمین -عموماً- و بلاد خراسان -خصوصاً- خالی شد. کذب و تزویر را، وعظ و تذکیر دانند ... هر خَسی؛ کسی، هر نادری؛ قادری، هر آزادی؛ بی زادی و هر رادی؛ مردودی ... و هر دستاربندی؛ بزرگوار دانشمندی ...".[۱۰]

حمله اعراب به ایران (۶۳۷ ه = ۶۳۷ م) چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی، مهم تر، موثرتر و مرگبارتر از حمله مغول ها بود زیرا مغول ها بخاطر فقدان یک مذهب مشخص و عدم اعتقاد به هیچیک از ادیان و آئین های معتبر -در مجموع- از تعصب مذهبی و رجحان ملّتی بر ملّتی دیگر بدور بودند.[۱۱] به عبارت دیگر: حمله مغول ها -اساساً- متوجه تصرف قدرت و تغییر شکل سیاسی حکومت در ایران بوده، اما اعراب از یکطرف کوشیدند تا با اشغال نظامی ایران، استقلال و شکل سیاسی حکومت ایران را نابود کنند (سرنوشتی امپراتوری ساسانی) و از طرف دیگر تلاش کردند تا با قرآن و اسلام، ملّت ایران را در امت اسلام و دین و فرهنگ و زبان و خط ایرانی را در دین و فرهنگ و زبان و خط عربی حل کنند. از این رو: نتایج مخرب حمله اعراب به ایران از نظر تاریخی عمیق تر و از نظر جغرافیائی گسترده تر از حمله مغول بوده است.

امپراطوری ساسانی در پرتو موقعیت جغرافیائی خویش، پل ارتباطی و بازرگانی بین چین، هند، روم شرقی (بیزانس) و دیگر کشورهای حوزهء مدیترانه بود. داد و ستد تجاری با چین از طریق "جاده ابریشم" و مناسبات بازرگانی با بابل و روم شرقی، باعث شکوفائی اقتصاد و رشد و رونق شهرها شده بود بطوریکه هرتسفلد (محقق آلمانی) نام بیش از صد شهر ساسانی را ثبت و فهرست کرده و در این باب اطلاعات وسیعی بدست داده است. از این رقم، تعداد ۸۲ شهر در غرب ایران (در مسیر حملهء اعراب) قرار داشت.[۱۲] تولید و تجارت منسوجات پشمی و ابریشمی و رونق صنعت شیشه سازی و قالی بافی، موجب رشد کارگاهها، و بروز جنگ های خارجی، باعث رشد صنایع یدی و افزایش صاحبان حرفه و فن (دست ورزان) شده بود. ایجاد کارگاههای نساجی و کفش سازی (کفشگری)، اسلحه سازی (نیزه و شمشیر سازی) و حرفه های مربوط به

امور اسب(زین نعل و غیره) سهم مهمی در اقتصاد کشور داشت و گروه زیادی از مردم ولایات به این پیشه ها اشتغال داشتند. بر اساس منابع موجود، محققان نشان داده اند که "پیشه وران ایرانی در این عصر، تشکیلات مخفی و جشن های صنفی مخصوص داشتند". [۱۳]

روابط تجاری با کشورهای خارجی و آرامش و امنیت راههای تجاری، باعث رونق تجارت و بازرگانی گردیده بود. در معاملات تجاری، مسکوکات طلا و نقره و مس جریان داشت و بقول گیرشمن: "مبادله چک و برات، نقش مهمی در مبادلات پولی داشت". [۱۴]

در عرصه فلسفه و علوم نیز ایران -قبل از حمله اعراب- از مراکز مهم فرهنگ و تمدن جهانی بشمار می رفت. در این دوره، دانش طب، ریاضیات، نجوم، فلسفه و هنر موسیقی رواج داشت. [۱۵] بسته شدن مدرسه آتن و مهاجرت عده ای از فلاسفه یونان به ایران و به ویژه ترجمه آثار فلاسفه و دانشمندان یونانی به پهلوی، باعث غنای فرهنگی و علمی جامعه شده بود. دانشگاه جندی شاپور (نزدیک دزفول؟ شوشتر) یکی از مراکز علمی آن زمان بود که بخاطر تجمع معروفترین و بزرگترین فلاسفه، اطباء و دانشمندان ایرانی و خارجی، دارای اهمیت علمی بسیار بود. [۱۶] در این دوران، قبایل عرب از فرهنگ نازلی برخوردار بودند و به خط و کتابت و علم و دانش آشنائی نداشتند. شرایط سخت اقتصادی و علاقه اعراب به زندگی قبیله ای فرصتی برای تفکر و رشد و پرورش اندیشه ها باقی نمی گذاشت. بعد از اسلام نیز نوعی ممنوعیت و تعصب مذهبی باعث شد تا اعراب مسلمان، هیچ چیز -جز قرآن- را لایق خواندن ندانند. اعتقاد به اینکه: "قرآن، ناسخ همه کتب، و اسلام، ناسخ همه ادیان و اندیشه هاست" (إِنَّ الْإِسْلَامَ يَهْدُمُ مَا كَانَ قَبْلَهُ) و "هیچ دانشی نیست که در قرآن نباشد" (لَا رُطَبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابِ مَبِينٍ) باعث شد تا اعراب مسلمان به آثار علمی و ذخایر فرهنگی سایر ملّت ها، به دیده حقارت و دشمنی بنگرند. با چنین خصلت قبیله ای و احساس و اندیشه ای بود که اعراب مسلمان، پس از حمله و اشغال کشورهای متمدن (مانند ایران و مصر) بی درنگ به نابود کردن ذخایر علمی و فرهنگی ملل مغلوب پرداختند آنچنانکه در حمله به مصر، کتابخانه ها را به آتش کشیدند و محصول تمدن و فرهنگ چند هزار ساله این ملّت باستانی را به "تون" (آتشدان) حمام ها افکندند بطوری که مدت شش ماه حمام های مصر از سوختن این کتابها گرم می شد. [۱۷]

در حمله به ایران نیز اعراب مسلمان از همین "سیاست آتش" استفاده کردند بطوریکه کتابخانه های ری و جندی شاپور را به آتش کشیدند زیرا عُمَر نیز معتقد بود که: "با وجود قرآن، مسلمین را به هیچ کتاب دیگری احتیاج نیست". [۱۸]

با چنان خصلت قبیله ای و تعصب اسلامی بود که مثلاً قُتیبه بن مُسلم (سردار عرب) برای مسلمان سازی مردم خراسان و خوارزم، ضمن قتل عام مردم و ویرانی شهرهای این مناطق (بسال ۹۰ هـ = ۷۰۹ م) مورّخین، متفکرین و دانشمندان این نواحی را "بکلی فانی و معدوم الاثر کرد" و بسیاری را به شهرهای دوردست تبعید کرد و آثار و رسالات آنان را بسوخت آنچنانکه: "اخبار و اوضاع ایشان (مردم خراسان و خوارزم) مخفی و مستور ماند ... و اهل خوارزم، اُمّی (بیسواد) ماندند و در اموری که مورد نیاز آنان بود تنها به محفوظات خود استناد کردند". [۱۹]

نابود کردن کتب علمی و فلسفی و ویران ساختن آثار هنری و بناهای تاریخی، سیاست عملی همه مهاجمین (از اسکندر تا اعراب، از ترکان غزنوی تا سلجوقیان و مغول ها و تیموریان) بود و چنانکه خواهیم دید، در نظر اقوام و قبایل مهاجم، ویران کردن شهرها و شبکه های آبیاری و آتش زدن کتابخانه ها نوعی "فتح" بشمار می رفت. بهمین جهت اگر ما مثلاً از دوران اشکانیان و هخامنشیان آثار چندانی در دست نداریم عجیب نیست، گویا برای مصون ماندن از همین حملات و هجوم ها بود که پادشاهان هخامنشی (مثل داریوش و شاپور) فرمان های خویش را بر فراز کوهها و بر سنگ های بیستون حک می کردند و شگفتا که اگر از این دروان اطلاعات

ناچیزی داریم، هم از بقایای همین سنگنبشته ها است.

آشوربانیپال در حمله به شوش (۶۴۶ ق.م) ضمن ویران کردن این شهر پیشرفته و آباد، تمام آثار گرانبهائی را که نشاندهنده درجه تمدن و هنر ایلامی بود با خود به نینوا برد و شهر را ویران کرد بطوریکه می گفت: "آوای انسان و صدای سُم چهارپایان بزرگ و کوچک و فریادهای شادی بدست من از شوش رخت بریست". [۲۰] اسکندر نیز در حمله به ایران، به ویرانی و نابود سازی مظاهر تمدن و فرهنگ پارسی پرداخت و به انتقام ویرانی آتن، شهر پرسپولیس (تخت جمشید) را به آتش کشید و مردم شهرها را قتل عام کرد بطوریکه در سغد، صد و بیست هزار نفر را از دم تیغ گذراند. [۲۱] او که پادشاهی فرهنگ دوست و دانش پرور بود در باره کتب موجود در کتابخانه های ایران، ابتدا فرمان داد تا کتب علمی و فلسفی را ترجمه نمایند و سپس دستور داد تا این کتابخانه ها را آتش زدند. گردیزی (مورخ قرن ۵ هجری / ۱۱ میلادی) در باره یکی از این کتابخانه ها می نویسد: "... دژنوشت که در آن کتاب بسیار بود -از علم دین زرتشتی و فلسفه و حساب و هندسه و نجوم و هر علمی- اسکندر فرمود تا آن همه را ترجمه کردند و به روم فرستاد و فرمود به مقدونیا بنهادند و آن دژنوشت را بسوختند با هر چه کتاب بود اندر وی. و اندر میان عجم (ایرانیان) کتاب نماند مگر اندک مایه که اندر دست مجهولان مانده بود اندر زاویه های ولایت". [۲۲]

آثار و اسناد تاریخی (کتابها، سنگنبشته ها، سندها و اوراق ارضی) همانند شهرهای ایران، در هجوم های قبایل و اقوام بیگانه و در کشمکش های شاهزادگان و امیران محلی دچار سرنوشتی شوم و غم انگیز گردیدند، مثلاً: از آنجائیکه سیستان از داستانی و باستانی تا امروز گرفتار کشمکش های مرزی و مورد حمله های اقوام تورانی، مغولی، تیموری، ترکمن، ازبک، غز و افغان بوده، تقریباً تمام نوشته ها، اسناد و آثار تاریخی این سرزمین از میان رفته است و آنچه مانده فقط دو کتاب است: یکی "تاریخ سیستان" (مؤلف ناشناس) که در حدود سال ۷۰۰ هجری (۱۳۰۰ م) تألیف شده و دیگری کتاب "احیاء الملوك" (تألیف ملک شاه حسین در سال ۱۰۲۷ ه / ۱۶۱۷ م). اسناد و مدارکی که تا این اواخر یعنی دوران ملک بهرام خان (۱۷۹۰ ؟ ۱۸۴۰ م) از بازماندگان سلاطین کیانی در دست بود (شامل کتب، رسایل، شجره نامه های خاندان های محلی، فرمان ها، تقسیم نامه ها، دفترها و نوشته هائی نظیر آن) پس از فوت ملک بهرام خان، بدست پسرش (ملک جلال الدین) افتاد. کامران شاه این اسناد را به غارت برد و ملک جلال الدین را از این حق موروثی محروم کرد. آنچه از زیر دست و پای کامران شاه بیرون مانده بود، دوباره بدست ملک جلال الدین و برادرش حمزه خان افتاد. پاره ای از این اسناد باقی مانده را، عده ای -پنهان- از این دو برادر به یغما بردند و بقیه اوراق و اسناد را این دو برادر به پولی ناچیز فروختند. در سال ۱۲۸۳ هجری (۱۸۶۴ م) مظفرالدوله (حاکم سیستان) به سران و بزرگان خاندان های قدیمی سیستان دستور داد تا جمیع اسناد، مدارک و نوشته های مختلف را برای احراز مالکیت و اثبات حقوق قدیم خود، نزد او ببرند. ریش سفیدان، کخدایان، میران، پاداران (توانگران)، اربابان، کلانتران و سران طایفه در ارائه اسناد و تسلیم مدارک خویش پیشدستی کردند و زمانی نگذشت که دسته ها و بسته ها و طومارهای متعددی از این گونه اسناد بدست مظفرالدوله افتاد. این حاکم نادان دستور داد تا جمیع نوشته های گرد آمده (که هر یک صدها بار از بیم دستبرد اقوام مهاجم به خاک سپرده شده بود و باز از خاک بر آورده بودند) را پاره کردند و نابود ساختند.

سرنوشت سنگنبشته ها (سنگ های قبور، سنگ های مساجد و مدارس و بناهای عمومی که تاریخ بنا یا املاک موقوفه را بر آنها حک و تَقر کرده بودند) همانند سرنوشت اسناد و مدارکی است که بر کاغذ نوشته شده بود و سران خاندان کیانی که می دانستند این سنگ ها نمودار اعمال خیر گذشتگان ایشان است، آنها را در دهکده "کشان" گرد آورده و به نگهداری و حفاظت آنها پرداختند. در سال ۱۳۲۱ هجری (۱۹۰۳ م) بر اثر تحریک و

اغوای چند تن از مأموران دولتی، حاکم سیستان دستور داد تا همه این سنگ ها را از اطراف و اکناف سیستان گرد آورند. پس از جمع آوری سنگها در یک محل، بدستور حاکم وقت، تمام سنگ ها را با پُتک خُرد کردند و از میان بردند.[۲۳]

بعضی از حكام ایرانی خلافت عباسی نیز در حفظ و گسترش فرهنگ ایرانی بی علاقه بودند. هندوشاه سمرقندی در ذکر حکومت عبدالله بن طاهر (۲۱۳ - ۲۳۰ ه / ۸۲۸ - ۸۴۴ م) می نویسد: "عبدالله بن طاهر به روزگار خلفای عباسی، امیر خراسان بود. روزی در نیشابور (به مسند) نشسته بود. شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او بنهاد. (امیر) پرسید: این چه کتاب است؟ (مرد) گفت: این قصه وامق و عذرا است و خوب حکایتی است که حکما بنام شاه انوشیروان جمع کرده اند. امیر فرمود: ما مردم، قرآن خوانیم و به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی خوانیم و ما را از این نوع کتاب، در کار نیست. این کتاب، تألیف مغان (زرتشتی ها) است و پیش ما مردود است. (پس فرمود) تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو او بهر جا از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزانند".[۲۴]

در میان حکومت های ایرانی، می توان از صفاریان، سامانیان و آل بویه یاد کرد که در ترویج علم و اندیشه و بزرگداشت فلاسفه و دانشمندان و حمایت از زبان و ادب فارسی کوشا بودند. در عصر سامانیان (۸۱۹ - ۹۹۹ م) بخارا یکی از مراکز مهم علم و فلسفه بود. کتابخانه سلطنتی این شهر، دارای ذخائر عظیمی از کتب نفیس و ارزشمند بود که شهرتی بسیار داشت. بقول ابن سینا: "این کتابخانه عظیم، دارای بخش های جداگانه فلسفه، شعر، حقوق و غیره بود و در آن کتابهایی بود که من هیچگاه ندیده بودم. این کتب دارای فهرستی مخصوص بود." ابن سینا، خود از این کتابها استفاده بسیار کرد. این کتابخانه عظیم کمی پس از دیدار ابن سینا به آتش کشیده شد. کتابخانه صاحب بن عبّاد (وزیر نوح سامانی) در ری نیز حدود صد هزار جلد کتاب در فلسفه و منطق داشت بطوریکه فهرست آن، ده جلد بود. بخش اعظم این کتابخانه در سال ۱۰۵۳ میلادی به آتش کشیده شد.[۲۵] ثعالبی نیز در باره بخارا و وصف آن از جهت اجتماع دانشمندان و رواج علم، مطالب بسیاری دارد.[۲۶] اما پیروزی ترکان غزنوی و انقراض سامانیان (۳۹۰ ه - ۹۹۹ م) بار دیگر کتابخانه های عظیم بخارا را دستخوش آتش و چپاول نمود و فلاسفه و دانشمندان آن شهر را دچار پریشانی و آوارگی ساخت.

سلطان محمود غزنوی که بخاطر تعصب شدید مذهبی بقول بیهقی: "بهر عباسیان، انگشت در کرده بود و در همه جهان، قرمطی می جست و بر دار می کشید ... و صد هزار کس از بد دینان را از جهان برداشته بود"[۲۷]، پس از شکست مجدالدوله دیلمی و تصرف ری (۴۲۰ ه = ۱۰۲۹ م) ضمن قتل عام مردم و خرابی شهر، پنجاه خروار (= ۱۵۰۰۰ کیلو) از کتاب های فلسفه و نجوم و رسالات معتزله را آتش زد.[۲۸] سلطان محمود در سرکوب ملحدین و فلاسفه آنچنان کوشا بود که ضمن قتل عام قرامطه ایران، در آخرین روزهای عمر خود آرزوی فتح مغرب و شام را داشت تا در آن نواحی نیز "... مُبتدعان، فلاسفه و زنادقه و ملاحده و قرامطه که عَلم کفر و ضلالت برافراشته بودند" را سرکوب نماید.[۲۹] عتبی تأکید می کند که سلطان محمود: "منکران توحید باری تعالی را به برهان قاطع شمشیر، مُسخّر گردانید و بوم اعتقاد ایشان را در دام اسلام افکند".[۳۰] در سال ۴۴۴ ه (= ۱۰۴۸ م) کتابخانه معروف شمس الدین ابوالمظفر گیلکی در شهر طبرس توسط اشرار و مهاجمان غارت گردید و در آتش سوخت. کتابخانه شهر شاپور (فارس) نیز در حمله سال ۱۰۵۹ م توسط مسلمانان متعصب غارت شد بطوریکه ده هزار و چهارصد جلد کتاب خطی در آتش سوخت.[۳۱]

در حملات متعدد ترکان غزّ به نیشابور، مرو و سرخس (بسال ۴۳۱ ه = ۱۰۲۹ م و ۵۴۹ ه = ۱۱۶۹ م) ضمن قتل عام مردم و ویرانی شهرهای مذکور، هفت کتابخانه بزرگ نیشابور در آتش سوخت یا غارت گردید و کتاب های بسیار "مجموع به نرخ کاغذ و مقوا بفروختند".[۳۲]



در حمله علاءالدین جهانسوز غوری به غزنه (۵۵۶ ه = ۱۱۶۱ م) مدت هفت شبانه روز شهر غزنه در آتش سوخت و بی شک کتاب های بسیاری در این قتل و غارت گسترده از میان رفت از جمله بنظر می رسد که بخش عمده ۳۰ جلد کتاب "تاریخ بیهقی" در این حمله نابود شده باشد.

محمد بن علی راوندی در بیان غارت غلامان ترک اتابک محمد بن ایلدگز (۵۶۸ - ۵۸۱ ه = ۱۱۷۲ - ۱۱۸۵ م) در فارس و عراق عجم و آذربایجان گواهی می دهد: "همچنین دیدم که مصاحف و کتب وقفی- که از دارالکتب ها غارت کرده بودند - در همدان به نقاشان می فرستادند و ذکر وقف، محو می کردند و نام و القاب آن ظالمان بر آن نقش می ساختند و به یکدیگر تحفه می ساختند". [۳۳]

یاقوت حموی - که چند ماه قبل از قتل عام مردم و ویرانی شهر مرو توسط مغول ها (۱۲۲۰ م) از این شهر دیدن کرده- یادآور می شود: "در این شهر ده خزانه از کتب نفیس وجود داشت. مثلاً تنها در کتابخانه خزانه عزیزیه حدود دوازده هزار جلد کتاب بود ... مراجعه و استفاده از کتابخانه ها بسیار آسان بود بطوریکه من - همواره - دویست جلد کتاب به امانت در خانه خویش داشتم". [۳۴] نسوی نیز از کتابخانه های عظیم جرجانیّه - به هنگام حمله مغول- یاد می کند. [۳۵]

مسلماً اشتباه است اگر همه کتب موجود در کتابخانه های این دوران را "کتب اسلامی" بدانیم. ما از نوع کتب بعضی کتابخانه های این دوران اطلاعات دقیق تری داریم، مثلاً یاقوت حموی در باره کتابخانه خزانه الحکمه علی بن یحیی منجم به موضوعی اشاره می کند که در شناخت نوع کتب موجود در آن، اهمیت فراوان دارد. بنا بر نوشته یاقوت: "ابو مشعر منجم بلخی از خراسان به قصد حج بیرون آمد. در آن زمان چیز زیادی از نجوم نمی دانست. وصف کتابخانه خزانه الحکمه را شنید. به آنجا رفت و کتاب ها را بدید و مبهور شد و از حج صرف نظر کرد و در آنجا اقامت گزید و به تحقیق و بررسی در علم نجوم پرداخت بطوریکه در عقاید دینی او خلل راه یافت، یکباره از حج و اسلام و همه ادیان دل برید و ملحد شد". [۳۶] این کتابخانه و کتابخانه بیت الحکمه (خانه فلسفه) در حمله هلاکو خان به بغداد (۵۶۵ ه = ۱۱۶۹ م) نابود شد بطوریکه بدستور هلاکو خان مغول، کتاب های علمی و فلسفی را در دجله ریختند و آنچه کتب قطور بود - بجای آجر- در ساختن آخور اسبان بکار بردند و جعبه های کتاب را هم کاهدان کردند. [۳۷]

شهر بخارا که در حمله مغول ها "بمدت چند روز در آتش سوخت" پس از چندین سال - بار دیگر- آباد و معمور شد بطوریکه جوینی یادآور می شود که در حوالی سال ۶۴۰ هجری (۱۲۴۲ م) از نظر جمعیت و "رونق علم، هیچ شهری در مقابله و موازات آن نمی افتاد ... و در هر یک از دو مدرسه خانی و مسعودیه هر روز هزار طالب علم به استفادت اشتغال داشتند". [۳۸] با اینحال در سال ۶۷۱ ه (۱۲۷۲ م) شهر بخارا - بار دیگر- مورد هجوم و ویرانی قرار گرفت بطوریکه شیخ فضل الله همدانی (وزیر ایلخانیان) تأکید می کند: "... و مدرسه مسعود بیگ (مسعودیه) را - که معظم ترین و معمورترین مدارس آنجا بود- آتش زدند و با نفایس کتب سوختند و یک هفته به قتل و غارت اشتغال نمودند ... چنان شهری معظم و ولایت آن بکلی خراب شد و مدت هفت سال در آن حوالی هیچ جانور نبود". [۳۹]

خواجه رشید الدین فضل الله در وصیت نامه خود از دو کتابخانه بزرگ یاد می کند که دارای شصت هزار جلد کتاب "در انواع علوم و تواریخ و حکایات" بود. [۴۰] این دو کتابخانه عظیم پس از قتل فجیع خواجه رشید الدین (۷۱۸ ه = ۱۳۱۸ م) دستخوش غارت و چپاول شد و بخش مهمی از کتاب ها سوخت. کتابخانه "ربیع رشیدی" در تبریز از آنجمله بود. این کتابخانه در زمان وزارت خواجه غیاث الدین محمد (پسر ادیب و دانشمند رشیدالدین فضل الله) آباد شد اما با قتل غیاث الدین محمد (۷۳۶ ه = ۱۳۳۵ م) نیز بار دیگر "ربیع رشیدی" بوسیله اراذل و اوباش غارت گردید و بسیاری از کتب نفیس آن به تاراج رفت. در سال ۷۶۰ ه (۱۳۵۸ م) امیر

محمد مبارزالدین (حاکم فارس) "به بازوی تقویت دین" در حوالی فارس، کرمان، یزد و صفاهان "حدود سه چهار هزار جلد کتاب فلسفه را به آب شست". [۴۱] شاه شجاع - پسر امیر مبارزالدین - نیز بسیاری از کتب ضالّه و ممنوعه (محرّمه الانتفاع) را از میان برد. [۴۲]

در سال ۹۸۴ ه (۱۵۷۶ م) کتابخانه سلطان ابراهیم میرزا صفوی پس از کشته شدن او بدست برادرش (اسماعیل میرزا یا شاه اسماعیل ثانی) به آتش کشیده شد و همه کتابها، رُقعات و اسناد نفیس آن سوخت. [۴۳] چند سال بعد (سال ۹۹۰ ه - ۱۵۸۲ م) در حمله شاه عباس صفوی به سبزوار و بیرون کردن اشرار و مخالفان داخلی از آن شهر، سربازان و قَلَقْچیان (خدمه لشکر) شهر سبزوار را غارت کردند بطوریکه: "مجملاً در همان شب، خاک سبزوار را غریبال کرده، هیچ چیزی (باقی) نگذاشتند". بازارها را آتش زدند "و چند دکان صحافی را - که در آن مصاحف بسیاری بود- سوختند". [۴۴]

قاضی احمد قمی در ذکر وقایع سال ۹۹۴ ه (۱۵۸۵ م) یاد آور می شو که: عثمان پاشا (سردار عثمانی) در حمله به شهر تبریز "قیصریه (بازار بزرگ شهر) را که از غایت شهرت، محتاج به وصف نیست، آتش زده، تمامی کتاب ها را - که به خطوط استادان تحریر یافته بود- نابود ساخت...". [۴۵] قاضی احمد قمی که خود شاهد بسیاری از هجوم ها و غارت های عصر صفویه بود در ذکر حوادث سال ۹۹۸ ه (۱۵۸۹ م) نیز می نویسد: "اُزبک های مهاجم پس از حمله و تصرف شهر مشهد، چندین هزار مصحف را در آب انداختند و از جمله اکثر آنها را به باغ شاهی برده، آن حوض را انباشتند..." [۴۶]

در سال ۱۳۳۹ ه (۱۹۲۰ م) کتابخانه بزرگ شهر طبس - که بیش از ۸۰۰ سال سابقه تاریخی داشت- در حمله سپاهیان نایب حسین کاشی به این شهر در آتش سوخت. در این کتابخانه قدیمی حدود هشت هزار جلد کتاب نفیس خطی، ضبط و نگهداری می شد. [۴۷]

ما - در صفحات قبل- به تعداد جمعیت بزرگترین شهرهای اروپا در مقایسه با جمعیت شهرهایی مانند مرو و بخارا اشاره کرده ایم، در اینجا نیز یادآور می شویم: در حالیکه کتابخانه کلیسای جامع شهر کنستانز (در آلمان) در قرن نهم میلادی، فقط سیصد و پنجاه و شش کتاب و کتابخانه دیر بندیکتی (در آلمان) بسال ۱۰۳۲ میلادی کمی بیش از صد جلد کتاب و کتابخانه کلیسای جامع شهر بامبرگ (در آلمان) بسال ۱۱۳۰ میلادی نود و شش جلد کتاب داشت [۴۸]، اسناد و ارقام ارائه شده در باره تعداد کتب کتابخانه های ایران در قرون وسطی و کیفیت آنها، از غنای فرهنگی جامعه ایران آن زمان حکایت می کند. [۴۹]

در مورد فرهنگ و دانش توده های مردم (عوام) نیز اطلاعات جالبی در دست است. مثلاً مقدّسی بهنگام دیدار از بخارا در اوایل قرن چهارم هجری (دهم میلادی) ضمن توصیف آبادی، کثرت جمعیت و بازارها و برزن های بزرگ و مجالس پُر جماعت شهر تأکید می کند: "اگر کسی در این شهر زندگی کند به او خوش خواهد گذشت و عوام شهر بخارا را عالم و دانشمند خواهد یافت". [۵۰]

ابن حوقل نیز گزارش جالبی در همین دوران (۳۳۱ ه = ۹۴۲ م) از برخورد با مردم خوزستان دارد و یادآور می شود: "عوام و پیشه وران آنجا مانند خواص و دانشمندان با علم کلام آشنائی دارند و در باره آن گفتگو می کنند چنان که حمّالی را دیدم که باری سنگین بر دوشش بود و با حمّالی دیگر - که او نیز بار برداشته بود- راه می رفتند و در همان حال در تأویل حقایق کلام گفتگو می کردند و بدون آنکه به حالتی که دارند متوجه باشند". [۵۱] شهر هرات نیز که از پر جمعیت ترین و آبادترین شهرهای ایران در قرون وسطی بود، طی حملات اعراب، مغول ها و دیگر قبایل مهاجم - بارها- ویران گردید. حمدالله مستوفی که در حوالی سال ۷۳۰ ه (۱۳۲۹ م) از هرات دیدن کرده، گواهی میدهد که: "در شهر هرات ۱۲ هزار دکان، شش هزار حمام و کاروانسرا و طاحونه (آسیاب) و ۳۵۹ مدرسه و خانقاه و آتشکده و ۴۴۴ هزار خانه موجود بود". [۵۲] این شهر در حمله تیمور (۷۸۵ ه - ۱۳۸۳ م)

بار دیگر ویران شد و مردم آن قتل عام گردیدند. [۵۳]

اصفهان نیز بر اثر حملات قبایل مهاجم -بارها- آسیب دید. این شهر از نظر رونق پیشه وری و صنعت در قرون وسطی اهمیت فراوانی داشت بطوریکه ناصر خسرو در قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) ضمن اشاره به کاروانسراهای متعدد، آبادانی و رونق تجارت و پیشه وری در اصفهان، تأکید می کند که: "من در همه زمین پارسی گویان، شهری نیکوتر و جامع تر و آبادان تر از اصفهان ندیدم". [۵۴] ابن بطوطه نیز در قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) ضمن وصف جمعیت و آبادانی و رونق اقتصادی اصفهان، از پیدایش و رشد اصناف و دستجات پیشه وری در این شهر یاد می کند. [۵۵]

در همین زمان، تیمور پس از حمله و تصرف اصفهان (سال ۷۸۹ ه = ۱۳۸۷ م) مالیات سنگینی را بر پیشه وران و صنعتگران این شهر بست و مبلغ هنگفتی بعنوان "*مال امانتی*" از مردم مطالبه کرد. مأموران مالیاتی تیمور با چنان خشونت بی اخذ مالیات پرداختند که باعث شورش مردم اصفهان گردید بطوریکه بسیاری از سپاهیان تیموری به قتل رسیدند و تیمور برای انتقام و سرکوب شورش مردم، دستور داد تا هزاران تن را کشتند و هفتاد هزار تن را سر بُریدند و از سرها منارها ساختند و "همه را بر طشت خون نشانند ...". [۵۶]

در حمله محمود و اشرف افغان به اصفهان (۱۱۳۵ ه = ۱۷۲۲ م) نیز بنا به فتوای مُلّا زعفران (روحانی سنی که محمود و اشرف افغان را تحت نفوذ مذهبی خود داشت) مهاجمین، اوراق و اسناد و مدارک مربوط به دوران صفوی را بعنوان اسناد و مدارک "کافران رافضی" (شیعیان) به زاینده رود ریختند [۵۷]، و بی تردید بسیاری از کتب و رسالات فلسفی نیز در این پاکسازی ها از میان رفت.

چند سال بعد (۱۱۶۳ ه = ۱۷۵۰ م) سربازان و سپاهیان زند نیز -که از عشایر لرستان بودند- وقتی داخل شهر اصفهان شدند: "دست به تاراج گشودند و سامان ۲۴۰ ساله خلق اصفهان را برهم زدند". [۵۸]

شهر تبریز نیز از بزرگترین و آبادترین شهرهای بازرگانی و پیشه وری ایران بود بطوریکه اُدوریک دوپردن که در حوالی سال ۷۲۰ ه = ۱۳۲۰ م از تبریز دیدن کرده، می گوید: "تبریز از جهت اجناس و کالاهای بهترین شهر عالم است. این شهر برای ایلخانان ایران از تمام مملکت فرانسه جهت پادشاه آن، بیشتر اهمیت دارد". [۵۹] اما این شهر پر جمعیت و آباد در حمله عثمان پاشا (سردار عثمانی) به تبریز (سال ۹۹۴ ه = ۱۵۸۵ م) چنان ویران شد که: "... شهر تبریز که رشک بلاد عالم بود به مرتبه ای خراب شده بود که هیچ اثر آبادان در آنجا نبود. بازارها را آتش زده بودند و درخت ها را بریده بودند ...". [۶۰]

مناطق شمالی ایران (گیلان و طبرستان) نیز از هجوم های قبایل و کشمکش های امیران داخلی آسیب فراوان دید. مثلاً: یزید مُهَلَّب (سردار اُموی) در حمله به گرگان و سرکوب شورش توده ها (۹۸ ه = ۷۱۶ م) چهل هزار تن از مردم گرگان را کشت. [۶۱] یزیدبن مُهَلَّب در این حمله، گرگان را چنان ویران کرد که در نامه ای به خلیفه اُموی نوشت: "چندان عنائم برداشتم که قطار شتر تا به شام رسد". [۶۲]

در زمان حکومت عباسیان نیز نواحی طبرستان دستخوش هجوم ها، غارت ها و قتل عام های متعدد بود بطوریکه بدنال قیام گسترده مردم این نواحی علیه اعراب و عاملان خلیفه (سال ۱۴۲ ه = ۷۵۹ م) "بیک روز، طبرستان از اصحاب خلیفه خالی شد". شورش دیگری در چالوس و رویان روی داد و عبدالله بن حازم (مأمور خلیفه) به بهانه "دادرسی" و رسیدگی به شکایات مردم، دستور داد تا آنان را در مکان های متعددی جمع کردند و سپس مردم را -یک یک- به حضور طلبید و مخفیانه گردن زدند بطوریکه در پایان آنروز "از جمله آن قوم (شورشیان) هیچ نمانده بود ... و دیه (چالوس) را چنان خراب کردند که تا سال ها آباد نشد ... و املاک مردم به زور می بردند". [۶۳]

هارون بزودی عبدالله بن حازم را احضار کرد و برای دلجوئی و کسب اعتماد مردم طبرستان، یحیی بن خالد

برمکی و برادرش (موسی) را به حکومت طبرستان منصوب کرد. اما آنان نیز در طبرستان: "ملک های ارباب به قهر می خریدند و تغلب (چیرگی) ها کردند ... و از خوف فضل و جعفر برمکی (وزرای هارون) کسی را زهرهء آن نبود که ظلم ایشان به هارون عرضه دارد". [۶۴]

در قرن سوم هجری (نهم میلادی) که نخستین حکومت های مستقل در ایران تأسیس شد، طبرستان نیز به خاندان طاهری سپرده شد و سلیمان بن عبدالله بن طاهر - به عنوان حاکم طبرستان - به این ناحیه اعزام گردید (۲۳۷ ه = ۸۵۱ م). سلیمان بن عبدالله مردی بنام محمد بن اوس را به حکومت آمل و رویان و چالوس برگماشت. مأموران حکومتی در این نواحی "هر سال سه خراج سَتَدندی؛ یکی برای محمد بن اوس و یکی برای پسر او و دیگری برای مجوسی که وزیر ایشان بودی". ظلم و ستم مأموران و پریشانی و درماندگی روستائیان به آنجا رسید که مردم، جمله املاک خویش فروختند و خانه ها، وا گذاشتند و به ولایت دیگر کوچ کردند. [۶۵]

در این زمان تعدادی از بازماندگان خاندان علی پس از فرار از چنگ حکومت های اموی و عباسی به نواحی گیلان و طبرستان پناهنده شده و با کمک روستائیان این منطقه به بازسازی و ترمیم زندگی خویش پرداخته بودند. سوابق تاریخی- مذهبی، خاطرهء شهدای کربلا، مرثیه ها و ظلم و ستم هائی که همواره نسبت به خاندان علی حکایت می شد، زمینهء مناسبی بود تا روستائیان و ستمدیدگان این منطقه نسبت به خاندان علی، همدلی، همراهی و گرایش معنوی داشته باشند. در چنان شرایطی، مردم چالوس و آمل - با یاری روستائیان مجاور- متفق شدند و بسال ۲۵۰ هجری (۸۶۴ م) نزد حسن بن زید (از بازماندگان خاندان علی) رفته و از وی درخواست کردند تا حکومت طبرستان و مازندران را بپذیرد "تا برکات او، این ظلم، خدای از روستائیان بردارد". بدین ترتیب: حسن بن زید با لقب "داعی کبیر" حاکم طبرستان شد و سلسلهء سادات علوی طبرستان را تأسیس کرد.

حسن بن زید، مردی "حجیم و بزرگ شکم و سنگین و کثیر اللحم" (گوشت آلود) و در اجرای نماز و آئین های شیعه بسیار سخت گیر بود. او به محض تحکیم قدرت خود، با روستائیان به خشونت رفتار کرد و بقولی: "جمله غله ولایت بسوخت". حکومت حسن بن زید آنچنان با وحشت و خشونت همراه بود که: "دل های مردم چنان هراسان شد که جز طاعت و رضای او فکرتی نماند". او برای آنکه پایه های قدرت خود را مستحکم کند و از بروز شورش های مردم بومی جلوگیری نماید، افراد خاندان خود را از نواحی عربستان به طبرستان آورد بطوریکه در سال ۲۵۳ ه (۸۶۶ م) به عدد اوراق اشجار (برگ های درختان)، سادات علویه و بنو هاشم از حجاز و اطراف شام و عراق به خدمت او رسیدند، در حق همه، مَبَرَّت و مَکَرَمَت فرمود و چنان شد که هر وقت (حسن بن زید) پای در رکاب آوردی سیصد نفر علوی شمشیر کشیده گرداگرد او کِلّه بستندی". [۶۶]

جانشین حسن بن زید (محمد بن زید یا داعی صغیر) نیز آنچنان با ظلم و خشونت حکومت کرد که در زمان او نیز مردم طبرستان "نَفَس بر نتوانستند کشید". [۶۷]

نا امیدی مردم در استقرار عدل بوسیلهء سادات علوی و ظلم و ستم مأموران و حامیان این خاندان در طبرستان باعث شد تا مردم این منطقه برای رهائی خویش - بار دیگر- چاره اندیشی کنند. بهمین جهت در سال ۲۶۰ ه (۸۷۱ م) یعقوب لیث صفاری را بسوی طبرستان دعوت کردند. محمد بن زید به محض آگاهی از حرکت یعقوب به طبرستان، ابتدا سیزده میلیون درهم بقایای خراج را از مردم وصول کرد و سپس به جنگل ها و کوههای اطراف متواری شد و در این فرار، او و یارانش "بیشتر پُل ها را شکسته و راهها را خراب کردند".

اما آغاز حکومت یعقوب نیز پایان رنجها و مصیبت های مردم طبرستان نبود زیرا یعقوب نیز " ... از قتل و غارت و خرابی شهر و ولایت، دقیقه ای نامرعی نگذاشت" [۶۸] بطوریکه: "تیک و بد نگذاشت که بگشت، و خانه ها را از

بن برگند، و به شکنجه و عقوبت، خراج دو سال - به یک بار - از مردم بستند تا ولایت چنان شد که از طعام و لباس هیچ با خلق نماند". [۶۹]

رافع بن هرته (حاکم خلیفه عباسی در خراسان) نیز که ظاهراً برای رفع ستم از مردم بسوی طبرستان شتافته بود (۲۷۳ ه = ۸۸۴ م) پس از ورود به طبرستان: "هزار هزار (یک میلیون) درهم خراج به آمل قسمت فرمود و به شکنجه و عقوبت حاصل کردند و غلّه بسوزانید و درخت ها ببرید و سنگ آسیا بشکست". [۷۰]

افضل الدین کرمانی و محمد بن ابراهیم - در باره حمله غزّ ها (بسال ۵۸۵ ه = ۱۱۸۹ م) و احمد علی خان وزیر در باره حمله آقا محمد خان قاجار به کرمان (۱۲۰۹ ه = ۱۷۹۴ م) و حاج میرزا حسن فسائی و نیز ویلم فلور و لاکهارت در باره حمله افغان ها به اصفهان و شیراز و کرمان (۱۱۳۳ و ۱۱۳۵ ه = ۱۷۲۰ و ۱۷۲۲ م) و قحطی و گرسنگی حاصل از این هجوم ها، اوضاع این سه شهر را شبیه گزارش عتبی (در باره حمله غزّ ها به کرمان) روایت می کنند: "مردم از فرط گرسنگی و قحطی، هسته های خرما را آرد کرده، می خوردند و پس از اتمام هسته ها، گرسنگان، نطع ها (سفره های چرمین) کهنه و دلوهای دریده را می سوختند و می خوردند. هر روز چند کودک در شهر گم می شدند که گرسنگان ایشان را به مذبح هلاک می بردند ... و از تراکم مردگان در محلات، زندگان را مجال گذر نماند و کس را پروای مرده و تجهیز و تکفین نبود ... صد هزار آدمی در پنجه و چنگال نکال (شکنجه) ی ایشان (غزّ ها) افتادند و در زیر طشت آتش گرفتار شدند ... (غزّ ها) هر کجا ناحیتی معمور بود یا خطه مسکون دیدند آثار آن، مطموس (نابود) و مدروس گردانیدند ... تا کار به جائی رسید که کرمان - که از فرط راحت و کثرت نعمت با سغد و سمرقند لاف زیادی میزد - امروز در خرابی، دیار لوط و زمین سبا را سه ضربه نهاد". [۷۱]

یکی از مأموران دولتی که در سال ۵۹۶ ه (۱۱۹۹ م) از منطقه کرمان دیدار کرده بود، می نویسد: "شهرهای حیرت و زرد و سیرجان که هر یک دارای دویست هزار و صد هزار و پنجاه هزار آدمی بوده، اکنون در بعضی دیّاری (کسی) نبود و در بعضی کم از صد تن و کم از پنجاه تن بود". [۷۲]

افضل الدین کرمانی و محمد بن ابراهیم در باره نتایج شوم حمله تُرکان غزّ به کرمان یادآور می شوند: "آتش محنت و دود وحشت در (کرمان) افتاد. از هر محله، نوحه ای و از هر خانه ای، ناله ای و از هر گوشه ای، فریاد بی توشه ای. نفس مملکت کرمان - که از ضعف و بی طاقتی به سینه رسیده بود - به لب رسید و مسالک (جاده ها) قوافل به سبب اضطراب، بسته شد و امداد - که از اقطار متواصل بود - منقطع گردید و مخایل (نشانه ها) قحط روی نمود ... مشتی رعیت بیچاره که از بی درمانی و ناامنی راه در مضایق اضطراب مانده بودند، در تاریکی شب، مشت می زدند و به تحمل و احتیال (چاره اندیشی) به انتظار قَرَج، روزی به شب می بردند". [۷۳]

چنانچه گفتیم: در بسیاری از حملات و هجوم ها، ویران کردن شهرها و خراب کردن سدها و بندها در نظر مهاجمین نوعی "فتح" بشمار می رفت. مثلاً در حمله شاهرخ تیموری به سیستان (۶۹۵ ه = ۱۲۹۴ م) وقتی لشکریان شاهرخ از محاصره و فتح سیستان خسته و مأیوس شدند، میرساقی (مشاور سلطان شاهرخ که جمعی از اقوام او توسط سیستانیان کشته شده بودند) به سلطان شاهرخ گفت: "... قسمی از فتح است که کل مملکت را خراب سازیم و بندها را از هیرمند برداریم..." جمعی از سران لشکر نیز نظر میرساقی را نیکو دانستند و لذا، اردوی سلطان شاهرخ را بر سر بند هاوَنگ آوردند. هاوَنگ سدّی بود بطول چهل و به عرض هشت فرسخ که آبادی و رونق منطقه سیستان از وجود آن بود بطوریکه محلات و شهرهای دور (تا فاصله دوازده فرسخ) از آب این سد و سایر سدها (مثل بند حمزه بلواخان، بند یکاب) استفاده می کردند. سپاهیان

شاهرخ این سد بزرگ و سایر بندها و سدها را خراب کردند و بقولی "تیشه به ریشه مردم زدند و سدهای چند هزار ساله را شکستند" [۷۴]

## ۲- حوادث طبیعی: قحطی ها، خشکسالی ها، زمین لرزه ها و ...

گفتیم که بسیاری از شهرهای مهم ایران که در مسیر حملات اقوام و قبایل مهاجم قرار داشتند -بارها- ویران گردیدند بطوریکه -مثلاً- کُزُن و لاکهارت در مورد نیشابور تأکید می کنند که: "هیچ شهری در جهان به اندازه نیشابور، ویران و بازسازی نشده است". [۷۵]

شهرها و ولایاتی که از حملات مهاجمان، دور و در "امان" ماندند (مانند فارس) امروزه دارای آثار تاریخی فراوان است. اینکه سعدی میگوید: "اقلیم فارس را غم از آسیب دهر نیست" در واقع اشاره به عدم هجوم های قبایل بیابانگرد به این منطقه می باشد وگرنه فارس نیز مانند بسیاری از ولایات ایران، بارها در اثر حوادث طبیعی (مانند: وبا، قحطی، خشکسالی، زمین لرزه و ...) دچار آسیب های بسیار شد مثلاً: در سال ۶۹۹ ه (۱۲۹۹ م) بر اثر وبا و قحط و غلای گسترده در فارس، بسیاری از گرسنگی مُردند بطوریکه بقول و صّاف: "... در دارالملک (شیراز) و سایر ولایات فارس، بیش از صدهزار تن از گرسنگی هلاک شدند... و سی و سه موضع از بهترین مواضع خراجی، از سکنه خالی شد و هیچ آدمی و چارچای در آن حدود نماند". [۷۶]

ناصر خسرو یادآور می شود که در زمین لرزه شهر تبریز (در سال ۵۴۳۴ / ۱۰۳۲ م) قریب ۴۰ هزار تن هلاک شدند. [۷۷] در سال های ۶۷۱ و ۵۱۱۹۴ (۱۲۷۲ و ۱۷۷۸ م) نیز زمین لرزه های دیگری شهر تبریز را بسختی لرزاند و باعث کشتار و ویرانی های فراوان گردید. [۷۸]

نیشابور -مرکز خراسان - که در اواخر قرن چهارم هجری (دهم میلادی) میعادگاه بازرگانان نواحی مختلف و مرکز توزیع کالا به فارس و سَند و کرمان بود و ساکنان آن ثروتمندترین مردم خراسان بشمار می رفتند، بر اثر قحطی و خشکسالی سال ۴۰۱ ه (۱۰۱۰ م) دچار آسیب های شدید گردید بطوریکه بقول عتبی: تنها در نیشابور صدهزار تن از قحطی و خشکسالی هلاک شدند. [۷۹] قحطی مهیب سال ۱۸۷۲ میلادی نیز چنان لطمه ای به جمعیت خراسان وارد کرد که بقول کُزُن "هیچ وقت جبران پذیر نخواهد بود". [۸۰]

## ۳- جنگ های سرداران و شاهزادگان محلی

در کنار حملات و هجوم های قبایل نیمه وحشی و عشایر چادرنشین و بروز حوادث طبیعی، باید از جنگ های داخلی شاهزادگان و امیران محلی و دست بدست گشتن حکومت ها نیز یاد کرد که هر یک در ویرانی شهرها و فروپاشی اقتصاد، فرهنگ و امنیت ولایات نقشی اساسی داشتند مثلاً: محمد بن علی راوندی در ذکر حوادث عصر سلطان سنجر سلجوقی (۵۳۵ = ۱۱۴۰ م) می نویسد: "چون جمله خراسان، سنجر را مُسلّم شد، اُمرای دولت و حَشم او در مُهلتِ ایام دولت و قسمتِ اسبابِ نعمت، باغی شدند و چون دستی بالای دست خود ندیدند، دستِ تطاول از آستین بیرون کشیدند و به رعایا، ستم آغاز نهادند ... بی رسمی ها در ماوراءالنهر آغاز کردند ... ولایات خراسان از وطائت (ظلم و فشار) لشکر خراسان و ناهمواری های حَشم و اتباع ایشان بستوه آمدند..." [۸۱]

با مرگ تیمور (۸۰۸ = ۱۴۰۵ م) و سلطنت شاهرخ، هرج و مرج و اختلافات درونی حکومت تیموری آشکار گردید بطوریکه احمد بن حسین می نویسد: "أمرنا و شاهزادگان به هم برآمدند و هر یک آنچه توانستند از گنج و لشکر برداشتند و متوجه ولایتی و سرحدی گشتند و آنجا را در تصرف آوردند... و بنیاد ظلم و تعدی نهادند و قتل عام شد و طمع در مال تاجران و رعایا و زارعان کردند ... خرابی در ولایت ها راه یافت و مردم پراکنده گشتند ... در تمام بلاد ایران، قحط و وبا واقع شد". [۸۲]

یار احمد خوزانی - یکی از سرداران شاه اسماعیل صفوی در حمله به نواحی ماوراءالنهر - در شهر نسف یا نخشب (نزدیک بخارا) به کشتار همه موجودات زنده - چه انسان و چه حیوان - فرمان داد. پس از اجرای این دستور هولناک، او در پاسخ به اعتراض تنی از یارانش گفت: "حال، اندک د\_تسلّی شد، عوض قتل عام چنگیز و تیمور را کردم". [۸۳]

## ۴- زد و خوردها و کشمکش های مذهبی

زد و خوردها و کشمکش های فرقه های مذهبی نیز در ویرانی و قتل و غارت شهرهای مهم ایران نقش مهمی داشت مثلاً پس از حمله غزها به نیشابور و قتل عام مردم و کشتار دانشمندان این شهر (سال ۵۴۸ هـ - ۱۱۵۳ م) به تصریح راوندی: "چون غزّان برفتند، مردم شهر را بسبب اختلاف مذاهب، حقایید قدیم بود. هر شب فرقتی از محلّتی حشر می کردند و آتش در محلّت مخالفان می زدند تا خرابه ها - که غزّان مانده بود- آطلال شد و قحط و وبا بدیشان (مردم نیشابور) پیوست تا هر که از تیغ و شکنجه جسته بود، به نیاز بمرد". [۸۴] بی شک این اختلافات مذهبی، همبستگی و تعاون ملی را دچار تفرقه می ساخت و زمینه را برای هجوم و تسلط اقوام و قبایل بیگانه مهیا می کرد. یاقوت حموی که قبل از حمله مغول از ری دیدار کرد (سال ۶۱۷ هـ - ۱۲۲۰ م) می نویسد که بر اثر زد و خوردهای مذهبی بین شیعیان و اهل سنت و سپس میان حنفی ها و شافعی ها، شهر ری چنان ویران شد که بهنگام حمله مغول، نیروهای دفاعی آن بسیار کم و ضعیف بودند. [۸۵] و صاف، نتیجه روحی و معنوی این ظلم و ستم ها، پریشانی ها و ویرانی ها را چنین توصیف می کند: "در هر سرائی، نوحه سرائی، و در هر کاشانه ای، غم خانه ای و در جگری از سوزش مصیبت، تیغی و همراه هر نفسی، ناله و دریغی". [۸۶]

چنین شرایطی، زمینه مناسبی برای رشد مذهب و بروز تمایلات صوفیانه بوده است. مردمی که امنیت اجتماعی و تکیه گاه زمینی خود را از دست داده بودند، در چنین شرایطی دست توکل بسوی آسمان برده و از نیروهای غیبی استمداد و استعانت جستند. آنان در دین و باورهای صوفیانه آرامش می یافتند - آرامشی که آنرا در هستی تاراج شده خود نتوانسته بودند بدست آورند - و شگفت نیست که بیدادگرای و دین در طول تاریخ - همواره - همگام و همراه یکدیگر پیش رفته اند.

از مجموع آنچه که گفته ایم می توان ملاحظات و نتایج زیر را یادآور شد:

- ایران بخاطر شرایط سیاسی-جغرافیائی خویش، بعنوان یک چهارراه جهانی، از یکطرف کانون تلاقی تمدن ها و فرهنگ های مختلف بوده و از طرف دیگر: همواره مورد هجوم اقوام و قبایل مختلف بوده است.

- حدود ۹۰۰ سال از تاریخ ایران بعد از اسلام تا دوره قاجار (یعنی تا آغاز قرن بیستم میلادی) در واقع، تاریخ تکرار حمله و سلطه حکومت های قبیله ای در ایران و تداوم ساختار فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی ناشی از آن بوده است.

- این حملات و هجوم ها - هر بار- با غارت ها و قتل عام های گسترده و با ویران کردن سدها و شبکه های آبیاری، نابودی نیروهای تولیدی و فروپاشی مناسبات اقتصادی -اجتماعی، باعث وقفه ها و گسست های متعدد در تکامل تاریخی جامعه ایران گردید.

- این حملات و هجوم ها در تسلسل تاریخی خود، باعث دلسردی و عدم علاقه روستائیان و پیشه وران به تعمیر و ترمیم شبکه های آبیاری و کشاورزی و احیاء امور مربوط به حرفه و فن(صنعت) گردید.

- سلطه سلاطین و امیران وقت در امور آبیاری و پیشه وری، جدا نشدن صنعت و مناسبات شهری از اقتصاد روستائی و پدید نیامدن شهرهای خودمختار و مستقل(آنچنانکه در تحولات اجتماعی غرب شاهد آن بودیم) از جمله نتایج این حملات و گسست های تاریخی بوده اند.

- حملات ایلات و قبایل، و نیز ویرانی ها و پریشانی های ناشی از خشکسالی ها، قحطی ها و زمین لرزه ها، همچنین جنگ های سرداران و شاهزادگان محلی و زدوخوردهای فرقه های مذهبی تأثیرات مخرب خود را بر شعور اجتماعی جامعه ایران باقی گذاشته و باعث تضعیف همبستگی های ملی و قطع رابطه جامعه با بُعد تاریخی خویش گردیدند. هر حمله ای با ویرانی مدارس بزرگ علمی، آتش زدن کتابخانه ها و با آوارگی و فلاکت فلاسفه و دانشمندان همراه بود. بعبارت دیگر: این حملات و هجوم ها - هر یک - شمشیری بودند که - هر بار - جامعه ایران را از ریشه و گذشته خویش قطع کردند بطوریکه ما مجبور شدیم - هر بار - از صفر آغاز کنیم؛ بدون آگاهی تاریخی، بی هیچ خاطره ای از گذشته، بی هیچ دورنمایی از آینده و . . .

## فصل دوم:

**اسلام؛ یک دین سامی / خصوصیات تند قوم سامی و انعکاس آن در زبان و هنر اعراب / تفاوت پیغمبران سامی و پیغمبران هند و ایرانی / قهر و خشونت و نقش آن در اقتدار اسلام / مرگ حضرت محمد و ارتداد قبایل عربستان / حمله اعراب به ایران / نظراتی در باره چگونگی استقرار اسلام در ایران / مقاومت ها و پایداری ها / نقش قهر و خشونت و پرداخت جزیه در مسلمان شدن ایرانیان / نتیجه و پایان سخن**

استقرار اسلام، چه در شبه جزیره عربستان و چه در کشورهای اشغال شده (مانند ایران) عموماً با علاقه و تمایل قلبی مردم همراه نبود، بلکه قهر و خشونت -به عنوان شیوه ای برای اعمال حاکمیت- در مسلمان سازی قبایل عربستان و ملل مغلوب، نقشی مهم و حتی اساسی داشته است.

اسلام یک دین سامی است و لذا بسیاری از خصوصیات قوم سامی را داراست. این خصوصیات -که حاصل شرایط جغرافیائی، تاریخی و اقتصادی-اجتماعی قوم سامی است- در فرهنگ و هنر و دین آنان نیز تبلور یافته است. قوم سامی -عموماً- قومی تَنَد، زود خشم، حَسَّاس و تیز است. اختلاف میان هندی و عرب این حقیقت را آشکار می نماید:

هندی -که برجسته ترین خصایل قوم آریائی را دارد- با همهء حساسیت ها و دقت ها و ریزه کاری هائی که در اندیشه و خیالش هست (و این در مذهب، فلسفه، هنر و موسیقی اش هویداست) اساساً انسانی آرام و صبور است. یک آرامش پهناور و صوری سنگین در او هست که بسیار چشم گیر می باشد. برعکس، عرب، انسانی ست متلاطم، مهاجم، تند، آشفته و ناآرام؛ شادیش؛ تند، خشمش؛ تند، غمش؛ تند، عشقش؛ تند،



کینه‌اش؛ تند، قضاوتش؛ تند، جنگش؛ تند و... خصوصیات یک عرب -عموماً- با تندی توأم است. سامی، اساساً قومی تند و سریع و شتابزده است. موسیقی و رقص عربی نیز از این خصوصیت او حکایت می‌کند، در این مورد مشهورترین و جهانی‌ترین ترانهء عرب (یا مصطفی، یا مصطفی...) را می‌توان به یاد آورد.

در مورد اسم‌ها نیز همین خصوصیت به چشم می‌خورد: اسم‌های آریائی در تلفظ، آرام، سنگین، خاطر جمع و بادوام هستند مانند: جمشید، داریوش، سیروس، مهرداد، اشکانیان، هخامنشیان و... اما اسم‌های سامی را باید زود تلفظ و زود تمام کرد. راحت و آرام و بادوام و طمأنینه نمی‌توان آنها را تلفظ کرد. به مقایسه و معادل کلمات زیر توجه کنید:

### عربی: فارسی:

قَلَم	خامه
وَرَق	برگ
قَمَر	ماه
آسَد	شیر
بَقَرَه	گاو
يَد	دست
عُنُق	گردن
نَسَب	تبار
شَجَر	درخت
عَمَل	کردار
فوق	فراز
طَرَف	سوی، سمت
قَسَم	سوگند
طَيَّارَن	پرواز
غَنَم	گوسفند

هم آریائی و هم سامی معتقدند که در پایان هر دوره یک "مرد بزرگ" و یک "منجی" ظهور خواهد کرد. این دوره، نزد آریائی ها هزار سال است و نزد سامی ها، صد سال. در نزد آریائی ها، هر قرن، صد سال است، اما در نزد سامی ها، سی سال. به‌طور کلی سامی، مطلق‌اندیش و مطلق‌بین است و آریائی، نسبی‌اندیش. سامی یک بُعدی است و آریائی چند بُعدی. به قول نیکل‌سون (Nickolson):

«سامی درخت را می بیند و نه جنگل را، اما آریائی، هم جنگل را می بیند و هم درخت را.»

تجلی همین تفاوت روحی و معنوی را می‌توان در ادبیات داستانی اقوام آریائی و سامی نیز مشاهده کرد، مثلاً: لیلی و شیرین. لیلی پرورده جامعه‌ای است که عاشق شدن و دلباختن را آغاز انحراف و فحشا می‌داند. در محیطی اینچنین دشوار، یک لبخند محبت‌آمیز دختر، "گناه کبیره" و یا داغ ننگی بر جبین حیثیت افراد خانواده و قبیله می‌تواند باشد. اما در دیار شیرین، منعی برای معاشرت و مصاحبت زن و مرد نیست. پسران و دختران با

هم می‌نشینند و با هم به گردش و شکار می‌روند و با هم در جشن‌ها و میهمانی‌ها شرکت می‌کنند. قَیم و سرپرست شیرین، زنی است از جنس خودش، آشنا با عوالم دلدادگی و حالات عاطفی دختران جوان. اما وضع لیلی چنین نیست. او محکوم محیط حرمسرائی تازیان است و جرایمش بسیار: یکی آنکه زن دنیا آمده و چون زن است از هر اختیار و انتخابی محروم است. گناه دیگرش زیبایی و زندگی در محیطی است که به‌جای تربیت مردان به محکومیت زنان متوسل می‌شوند و برای آنکه کار عاشقی به رسوائی نکشد، لیلی را از درس و مدرسه محروم می‌کنند تا چشم مرد به جمالش نیفتد. در دیار لیلی، حکومت مطلق با خشونت است و مردانگی به قبضه شمشیر بسته است، حتی به مراسم لطیفی چون خواستگاری هم با طبل و جنگ و تیر خدنگ می‌روند. اما در فضای داستان شیرین ارزش‌ها بکلی متفاوت است. در دیار لیلی اثری از مدارا و مردمی نیست، همه، خشونت و عقده‌گشائی است. در سرزمین شیرین -امّا- مدارا است و مردمی و ملاطفت و گذشت.

پیامبران سامی و آریائی نیز چنین‌اند: داستان پیغمبران آریائی داستان اندیشیدن، گوشه‌گیری، عشق‌ورزیدن پنهان و ریاضت آرام و خاموش است، نمونه‌اش: بودا و زرتشت. داستان پیغمبران سامی -امّا- داستان خون و جهاد و قیام و کشتار و درهم کوبیدن است، نمونه‌اش: موسی و محمد. [۱]

بنابراین: اسلام به‌خاطر سرشت سامی خود -اساساً- دینی خشن، تند و مهاجم است. اینکه در قرآن آن‌همه به جهاد و قتال تأکید شده برای اینست که اسلام، خیر را -اساساً- در شمشیر می‌بیند و در نگاهش قدرت و شوکت، تنها در سایه شمشیر بدست می‌آید: *الْخَيْرُ كَلَّةٌ فِي السَّيْفِ وَ تَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ وَ لَا تَقِيمُ النَّاسُ إِلَّا بِالسَّيْفِ*.

حضرت محمد معتقد بود: "من با شمشیر فرستاده شده‌ام و آنچه نیکوست در شمشیر و با شمشیر است... من فرستاده شده‌ام تا درو کنم نه بکارم." [۲] و یا: "بهشت، زیر سایه شمشیرها است. شمشیرها، کلید بهشت‌اند." [۳]

چنین عقیده‌ای بیانگر اهمیت قهر و خشونت و نقش شمشیر در استقرار و قوام اسلام است. عایشه (زن پیغمبر) نیز تأکید می‌کند: "چشم پیغمبر بر هیچکس نمی‌گریست، وقتی غمش سخت می‌شد، ریش خود را می‌گرفت." [۴]

تاریخ رشد و گسترش اسلام را نمی‌توان فهمید مگر آنکه ابتدا خصلت خشن، تند و مهاجم آنرا بشناسیم. اینکه بعضی از محققین برجسته تاریخ اسلام (مانند ماکسیم رودنسون) حضرت محمد را یک "پیغمبر مسلح" نامیده‌اند ناظر بر این واقعیت تاریخی است. [۵]

دکتر علی شریعتی نیز تأکید می‌کند: "محمد پیغمبری بود که شعارها و پیامها را می‌رساند و برای تحقق این پیغام‌ها... شمشیر می‌کشید و به همه اعلام می‌کرد: یا تسلیم این راه (اسلام) شوید یا از سر راه من کنار بروید... و هر کس نرفت به رویش شمشیر می‌کشم." [۶]

چگونگی استقرار اسلام و شرح جنگ‌ها و قتل عام‌های فجیع و گسترده برای مسلمان‌سازی قبایل عربستان، شرح بسیار مفصّلی است که صفحات فراوانی را طلب می‌کند و در حوزه "ملاحظات" ما نیست. [۷] با اینحال، سخن کوتاه حضرت محمد به فرستادگان قبیله بنی حارث و نیز کلام حباب بن مُنذر (یکی از اصحاب و یاران نزدیک پیغمبر) می‌تواند نمونه‌ای برای شناخت چگونگی استقرار اسلام در شبه جزیره عربستان و نواحی دیگر باشد:

در سال دهم هجری (۶۳۰م) پیغمبر، خالد بن ولید را برای مسلمان‌سازی قبیله بنی حارث به‌سوی این طایفه فرستاد و تأکید کرد که در صورت عدم پذیرش اسلام، با آنان جنگ نماید. خالد (که در قتل عام طوایف عربستان

شهرت بسیار داشت) در ملاقات با سران بنی حارث یادآور شد: *"اسلام بیاورید تا به سلامت مانید!"*. سران بنی حارث نیز از ترس قتل عام مردم، به اسلام گرویدند و همراه خالد نزد حضرت محمد رفتند. پیغمبر در ملاقات با سران قبیله بنی حارث تأکید کرد: *"اگر خالد ننوشته بود که اسلام آورده/اید، سرهای تان را زیر پای تان می/ند/ختم."* [۸]

حباب بن مُنذر در چگونگی مسلمان شدن قبایل عربستان، خطاب به یاران و سرداران پیغمبر گفت: *"در سایه شمشیر شما، کسان (قبایل عربستان) به اسلام گرویده/ند."* [۹]

حضرت محمد ضمن استفاده از شیوه نفاق و دامن زدن به کشمکش های قبایل عربی، در استقرار اسلام، خصوصاً از شمشیر و خشونت کسانی چون خالد بن ولید، استفاده کرد. خالد از پهلوانان معروف قریش بود که قبل از فتح مکه، اسلام پذیرفت و حضرت محمد از مسلمان شدن او شادمان گردید آنچنان که او را به ریاست سواران منصوب کرد. خالد بن ولید یکی از خشن ترین و خونخوارترین سرداران صدر اسلام بود که در استقرار اسلام، جنگ های بسیار کرد بطوریکه پیغمبر او را "سیف الله" (شمشیر خدا) نامید. این "شمشیر خدا" در مسلمان سازی قبایل عربستان و در سرکوب "اهل رده" (توده های عربی که بلافاصله پس از مرگ پیغمبر از اسلام برگشته و مرتد شده بودند) نقش فراوان داشت. او در ادامه سرکوب ها و قتل عام های گسترده، بسیاری را از فراز خانه ها و بلندی کوه ها به زیر انداخت و کشت و برخی را نیز در آتش سوزانید و آنچنان ترس و وحشتی در میان قبائل عرب برقرار ساخت که "همگی به قبول اسلام گردن نهادند". [۱۰]

اعمال قهر و خشونت در مسلمان سازی قبایل عربستان، اگر چه کارساز بود، اما مرگ حضرت محمد (سال ۶۳۱=۵۱۱م) و درگیری ها و کشمکش های موجود برای جانشینی او، به قبایل عربستان فرصت داد تا اعتراض و انزجار خویش را از اسلام ابراز نمایند. به قول عروۀ بن زُبیر: "وقتی پیغمبر درگذشت، هر یک از قبایل -همگی یا بعضی شان- از دین بگشتند... و بیشتر مردم در هر جا چنین بودند". [۱۱]

مجالدین سعد گوید: "کفر سر برداشت و آشوب شد و هر یک از قبایل، همگی یا بعضی شان از دین بگشتند". [۱۲]

مردم غطفان، بحرین، حطم، عمان، یمن، مهره، عک، اشعریان حضرموت، بنی سلیم و ... از اسلام برگشتند و "بیشتر مردم، در همه جا چنین بودند". [۱۳] قبایل و طوایفی که از اسلام برگشته و مرتد شده بودند، در ولایات مختلف «عامل رسول (حضرت محمد) را بکشتند و زنان خویش را بفرمودند تا دست ها رنگ کردند از شادی وفات رسول، و دف ها زدند». [۱۴] جنگ های خونین "رده" (برگشتن از دین) که در سراسر دوران حکومت ابوبکر، عمر، عثمان و علی ادامه داشت، برای سرکوب شورش های ارتدادی و بخاطر مسلمان سازی دوباره قبایل عرب بود، بطوریکه ابوبکر و جانشینانش فرمان دادند تا «هر که را که از دین برگشته باشد، با شمشیر گردن زنند و به آتش بسوزانند و زن و بچه اش را اسیر کنند و از هیچکس جز اسلام نپذیرند». [۱۵]

ابوبکر در سرکوب قبایل مرتد بیش از هر چیز از شمشیر سردارانی چون خالد بن ولید (شمشیر خدا) استفاده کرد. خالد در قبایل و ولایات عربستان، عاملین قتل نمایندگان پیغمبر را کُشت و اجسادشان را به آتش کشید: «... و آنان که دست رنگ کرده بودند (از شادی وفات پیغمبر) همه را بکشت و به آتش بسوخت و بفرمود تا سرهای شان، گرد کنند و پایه دیگ کنند و آتش در تن های ایشان زد و همه را بسوخت... همه بیچاره شدند و رسول به نزد ابوبکر فرستادند و گفتند: ما بازگشتیم از آنچه می گفتیم، پس از این نماز کنیم و زکوة دهیم و همه آن کنیم که تو فرمائی، این مرد (خالد بن ولید) را باز خوان». [۱۶]

حضرت محمد -از دیر باز- سودای فتح سرزمین های ایران و روم شرقی (بیزانس) را در سر داشت و بر این

اساس به اصحاب و یاران خویش -همواره- تصرف قصرهای حیره (دولت عرب وابسته به ایران) و کاخ های مدائن (پایتخت ساسانی) را وعده می داد. [۱۷] اما ادامه مسلمان سازی قبایل عربستان، جنگهای متعدد داخلی و سرانجام، مرگ ناگهانی پیغمبر، فرصت آنرا نداد تا حضرت محمد به تصرف و تسلط ایران نائل آید. در زمان ابوبکر و خصوصاً عمر، پس از سرکوب شورش های ارتدادی قبایل و در نتیجه، وجود آرامش نسبی در حوزه شبه جزیره عربستان و نیز بروز قحطی ها و خشکسالی های متعدد و فقر عمومی اعراب باعث شد تا جانشینان محمد، برای فتح سرزمین های حاصلخیز و دست یابی به منابع اقتصادی و توسعه قلمرو اسلامی، جنگ های گسترده ای را تدارک ببینند. [۱۸]

گروهی از محققان به این گمان که: «فرهنگ ایرانی از بنیاد و ناگزیر در تحولاتش دینی بوده» نفوذ و گسترش اسلام در ایران را امری طبیعی و ناگزیر دانسته اند. [۱۹] بسیاری دیگر معتقدند که: «وجود فساد و تبعیض های طبقاتی در جامعه و نفرت مردم از رژیم ساسانی و روحانیون زرتشتی، باعث شد تا ایرانیان، اسلام را با آغوش باز بپذیرند... بطوریکه ایرانی بعد از برخورد با اسلام اولیه احساس کرد که دین اسلام همان گمشده ای است که به دنبالش می گشته است... برای همین، مذهب خودش را ول کرد، ملیت خودش را ول کرد، سنت های خودش را ول کرد و بطرف اسلام رفت...» [۲۰]

این نظرات مختلف، دارای دو وجه مشترک اند: اول اینکه همه آنها به نقش قهر و سرکوب در تصرف ایران و مسلمان سازی مردم، اعتنائی ندارند. دوم اینکه این نظرات به مقاومت های متعدد و مبارزات طولانی ایرانیان علیه تسلط اعراب و اسلام توجهی نمی کنند بطوریکه مثلاً دکتر شریعتی آنچنان اغراق می کند که معتقد است: «کجا ایرانی از همان اول در برابر اسلام قرار گرفت و نخواست اسلام را بپذیرد؟ کجا چنین چیزی است؟ یکجا، یک نمونه نیست». [۲۱]

واقعیت اینست که اسلام در مناطق و کشورهای اشغال شده (خصوصاً در ایران) اساساً از طریق اعمال قهر و خشونت، قتل عام های گسترده، ایجاد ترس و وحشت و از طریق انواع فشارهای اجتماعی و خصوصاً اقتصادی (مثل خراج و جزیه) مستقر گردید. قرآن تأکید می کند: "هر کس غیر از اسلام از دین دیگری پیروی کند از وی پذیرفته نیست". [۲۲] یا: «با کسانی که به خدا ایمان ندارند و یا کسانی که پیرو دین خویش اند -حتی با آنان که کتاب داشته اند- پیکار کنید تا اسلام را بپذیرند و یا با حقارت و ذلت جزیه (مالیات سرانه) بپردازند». [۲۳] نمایندگان عرب نیز هنگام ملاقات با یزدگرد سوم به او یادآور شدند: «پیغمبر، ما را وصیت کرد که در جهان بگردید، هرکس این دین (اسلام) قبول کند -نعم کرامه- و اگر قبول نکند با او حرب کنید تا دین ما بپذیرد یا جزیت بدهد». [۲۴]

یکی از سرداران عرب در فتح مدائن (پایتخت ساسانی) می گوید: «پس از فتح شهر، ما ایرانیان را دعوت کردیم و گفتیم: "سه چیز است، هر یک را می خواهید انتخاب کنید". ایرانیان گفتند: "چیست؟" گفتیم: "یکی اسلام و اگر نمی خواهید، جزیه بدهید و اگر نمی خواهید جنگ می کنیم..." ایرانیان گفتند: "به اولی (اسلام) و آخری (جنگ) حاجتی نداریم، میانی (پرداخت جزیه) را می پذیریم". [۲۵]

مسلماً بعضی قبایل مناطق عرب نشین امپراطوری ساسانی -در مجاورت قلمرو اسلامی- پس از حمله اعراب مسلمان، اسلام را پذیرفتند (چیزی که محققان اسلامی -به تکرار- آنرا "استقبال ایرانیان از اعراب و اسلام" قلمداد کرده اند). با اینحال، باید دانست که بیشتر نواحی عرب نشین ایران (مانند حیره، انبار، فرات، نواحی سواد و...) پس از جنگ با اعراب مسلمان، از پذیرفتن اسلام خودداری کردند و تنها به پرداخت جزیه گردن گذاشتند. این امر آنچنان عجیب بود که خشم سرداران و فاتحان عرب را برانگیخته بود. [۲۶] فساد و اختلافات درونی دربار ساسانی، بروز جنگ های طولانی با دولت روم شرقی (بیزانس) و خالی شدن

خزانه دولت و تشدید فشار و تحمیل مالیات‌های سنگین بر توده‌ها و نیز قحط و غلا و شیوع وبا، بی‌توجهی روحانیون و موبدان زرتشتی، اختلاف بین لشکریان خراسان و عراق عجم، خودسری آخرین شاهان ساسانی در بدبینی و تحقیر نسبت به سرداران لایق و فداکار (مانند بهرام چوبینه، خرّسرو، مردانشاه و...)، کشته شدن خسرو پرویز و آشفتگی‌های سیاسی- نظامی متعاقب آن و خصوصاً همکاری بعضی افراد عادی و خیانت بعضی سرداران سپاه ساسانی (مانند سیاه دیلمی و شیرویه) - بی‌شک- عوامل مساعدی در حمله اعراب به ایران و شکست سپاهیان ساسانی بوده‌اند. این امر، حتی از اسناد و پیش‌بینی‌های بعضی از سرداران ساسانی نیز پیداست. مثلاً رستم فرخزاد (سردار معروف ایرانی) در نامه‌ای به برادرش، شکست سپاهیان ایران از اعراب را پیش‌بینی کرده بود. [۲۷]

همه این عوامل -اما- باعث "پیشوا/ ایرانیان از اعراب و استقبال مردم از اسلام" نگردید، بلکه تقریباً در همه شهرها و ولایات ایران، اعراب مسلمان با مقاوت‌های سخت مردم روبرو شدند. [۲۸] در اکثر شهرها، پایداری و مقاومت ایرانیان بیرحمانه سرکوب گردید، مثلاً در سقوط مدائن و خصوصاً مقاومت مردم در جنگ جلولاء (۵۱۶ = ۶۳۶م) اعراب مسلمان، خشونت بسیاری از خود نشان دادند آنچنانکه مورخین از آن بنام "واقعه هولناک جلولاء" یاد کرده‌اند. در این جنگ، صدهزار تن از ایرانیان کشته شدند و تعداد فراوانی از زنان و کودکان ایرانی به اسارت رفتند و بسیار کُشته، دشت را پوشانیده بود که نمودار جلال جنگ بود. [۲۹] در حمله به دهکده الیس (هم‌مرز قلمرو اسلامی) جاپان -سالار دهکده الیس- راه را بر خالد بن ولید بست. جنگی سخت بین سپاهیان عرب و ایران در کنار رودی که به سبب همین جنگ بعدها به "رود خون" معروف گردید در گرفت. در برابر مقاومت و پایداری سرسختانه ایرانیان، خالد نذر کرد که اگر بر ایرانیان پیروز گردد «چندان از آنها بکشم که خون‌هاشان را در رودشان روان کنم» و چون پارسیان مغلوب شدند، به دستور خالد «گروه گروه از آنهایی را که به اسارت گرفته بودند، می‌آوردند و در رود گردن می‌زدند.»

مغیره گوید که: «بر رود، آسیاب‌ها بود و سه روز پیایی با آب خون‌آلود، قوت سپاه را که هیجده‌هزار کس یا بیشتر بودند، آرد کردند... کشتگان دشمن (پارسیان) در الیس هفتاد هزار تن بود. [۳۰] در جنگ نهاوند (۵۲۲ - ۶۴۲م) نیز ایرانیان مقاومت بسیار و اعراب، خشونت بسیار از خود نشان دادند بطوریکه عروۀ بن زید (شاعر عرب) از جنگ نهاوند نیز به عنوان "پیکار هولناک" نام می‌برد. [۳۱] مقدسی در باره جنگ نهاوند و مقاومت ایرانیان می‌نویسد: "... و دسته‌های ایرانی که گویند چهارصد هزار نفر بودند... در آنجا بودند و به شکیبائی و پایداری سوگند یاد کرده بودند... و اعراب از ایشان (ایرانیان) چندان کشتند که خدا داند ... و از اموال و غنیمت‌ها، چندان نصیب اعراب مسلمان گردید که در هیچ کتابی اندازه آن ذکر نشده است. [۳۲] در شوشتر (تستر)، مردم وقتی که از تهاجم قریب‌لوقوع اعراب باخبر شدند، خارهای سه پهلوی آهنین بسیار ساختند و در صحرا پاشیدند. چون قشون اسلام -خالی‌الذهن- به آن حوالی رسیدند، خارها به دست و پای ایشان بنشست، متحیر گردیدند و مدتی در آنجا توقف کردند... پس از تصرف شوشتر، لشکر اسلام در شهر به قتل و غارت پرداختند و آنانی را که از پذیرفتن اسلام خودداری کرده بودند، گردن زدند. [۳۳] در فتح استخر (۵۲۸ = ۶۴۸م) مردم شهر، قتل عام شدند و به قول طبری: اعراب مسلمان "کشتاری بزرگ کردند". با اینحال مردم از پذیرفتن اسلام خودداری کردند بلکه با حفظ آئین خود، به پرداخت جزیه (مالیات سرانه) گردن نهادند. [۳۴]

رامهرمز نیز پس از جنگی سخت به تصرف سپاهیان اسلام درآمد و فاتحان عرب، بسیاری از مردم شهر را کشتند و زنان و کودکان فراوانی را برده ساختند و مال و متاع هنگفتی به چنگ آوردند. [۳۵] در حمله به سیستان، مردم، مقاومت بسیار و اعراب مسلمان، خشونت بسیار کردند به‌طوریکه ربیع‌بن زیاد

(سردار عرب) برای اعراب مردم و کاستن از شور مقاومت آنان، دستور داد: "تا صدی بساختند از آن کشتگان (یعنی اجساد کشته شدگان جنگ را روی هم انباشتند)... و هم از آن کشتگان، تکیه‌گاهها ساختند و ربعین زیاد بر شد و بر آن نشست" (بدین ترتیب) "اسلام در سیستان متمکن شد و قرار شد که هر سال از سیستان هزارهزار (یک میلیون) درهم به امیرالمؤمنین دهند با هزار وصیف (غلام بچه) و..." [۳۶]

در حمله اعراب به ری (نزدیک تهران کنونی) مردم این شهر پایداری و مقاومت بسیار کردند به‌طوری‌که مغیره (سردار عرب) در این جنگ چشمش را از دست داد. به قول طبری: "مردم جنگیدند و پایمردی کردند... و چندان از آنها کشته شد که کشتگان را با نی شماره کردند و غنیمتی که خدا از ری نصیب مسلمانان کرد همانند غنائم مدائن بود..." [۳۷] به قول ابن فقیه: "در اخبار آل محمد آمده است که ری نفرین شده است زیرا اهل ری از پذیرش حق (دین اسلام) سر باز زدند". [۳۸]

در حمله اعراب به آذربایجان، خراسان و همدان نیز، مردم به سختی جنگیدند و در برابر اعراب مسلمان مقاومت کردند آنچنانکه بقول طبری: "جنگ و مقاومت مردم همدان در عظمت، همانند جنگ نهاوند بود ... و از پارسیان چندان کشته شد که بشمار نبود". [۳۹]

در حمله به شاپور نیز، مردم پایداری و مقاومت بسیار کردند به‌طوری‌که عبیدا (سردار عرب) به سختی مجروح شد آنچنان که به هنگام مرگ، وصیت کرد تا به خونخواهی او، مردم شاپور را قتل عام کنند، سپاهیان عرب نیز "چنان کردند و بسیاری از مردم شهر را بکشتند". [۴۰]

در حمله به سرخس، اعراب مسلمان "همه مردم -مگر ۱۰۰ تن- را کشتند". [۴۱]

در حمله به نیشابور، مردم امان خواستند که موافقت شد، اما مسلمانان چون از اهل شهر کینه داشتند به قتل و غارت مردم پرداختند به‌طوری‌که "آن روز از وقت صبح تا نماز شام می‌کشتند و غارت می‌کردند". [۴۲]

مردم کرمان نیز -سال‌ها- در برابر اعراب مقاومت کردند تا سرانجام در زمان عثمان حاکم کرمان با پرداخت دو میلیون درهم و دوهزار غلام و کنیز -به‌عنوان خراج سالانه- با اعراب مهاجم صلح کردند. [۴۳]

مردم قومس (دامغان) نیز با پرداخت پانصد هزار درهم از اعراب مسلمان خواستند "تا کسی را نکشند و به اسیری نبرند و آتشکده‌ای ویران نکنند". [۴۴]

مردم اصفهان نیز پس از جنگی سخت، صلح کردند و پذیرفتند که با حفظ آئین خود، جزیه بپردازند. [۴۵]

ناحیه قُم نیز با جنگ فتح گردید (۵۲۳=۶۴۳م) و به قول طبری: "عبدالله بن عتب (سردار عرب) در قُم هر چهارپائی را که یافت -از شتر و گوسفند- که عدد آن خدا می‌دانست، همه را جمع کرد و آنرا غنیمت کرد". [۴۶]

در حمله اعراب به گرگان (۵۳۰=۶۵۰م) مردم با سپاهیان اسلام به سختی جنگیدند به‌طوری‌که سردار عرب (سعید بن عاص) از وحشت، نماز خوف خواند. [۴۷] پس از مدت‌ها پایداری و مقاومت، سرانجام مردم گرگان امان خواستند و سعید بن عاص به آنان "امان" داد و سوگند خورد که "یک تن از مردم شهر را نخواهد کُشت... مردم گرگان، تسلیم شدند اما سعید بن عاص همه مردم را به قتل رساند -به جز یک تن- و در توجیه نقض عهد خویش گفت: "من قسم خورده بودم که یک تن از مردم را نکشم!"... تعداد سپاهیان عرب در حمله به گرگان هشتاد هزار تن بود. [۴۸]

وقتی اسیران جنگ نهاوند را به مدینه آوردند، یکی از اسیران به نام ابولؤلؤ (فیروز ایرانی) هر اسیر کوچک یا بزرگی را که می‌دید، بر سرش دست نوازش می‌کشید و می‌گریست و می‌گفت: "عُمَر، جگر مرا بخورد". [۴۹]

**همین فیروز ایرانی بعدها با کشتن عُمَر (عامل و آمر حمله به ایران) سرانجام انتقام گرفت.**

جشن "عُمَر سوزان" در بسیاری شهرها و ولایات ایران -امروز- شاید یادآور کینه ایرانیان نسبت به عُمَر و حمله اعراب باشد. [۵۰]

تقریباً در همهء شهرها و نواحی ایران، مقاومت‌های درازمدت یا کوتاه مدتی در برابر سپاهیان اسلام بوقوع پیوست و اعراب مسلمان -آنچنان که بعضی‌ها تصوّر می‌کنند- به آسانی موفق به فتح ایران نشدند.

اشغال نظامی ایران توسط اعراب، به معنای فتح روحی ایرانیان و بمنزلهء پایان مقاومت‌ها و مخالفت‌های آنان علیه دین و دولت اسلامی نبود بلکه در طول سال‌های سلطهء اعراب، ایرانیان همچنان علیه حاکمیت اعراب و اسلام مبارزه می‌کردند:

پس از فتح استخر (در سال ۵۲۸=۶۴۸م) مردم آنجا سر به شورش برداشتند و حاکم عرب شهر را کشتند... اعراب مسلمان مجبور شدند تا برای بار دوم استخر را محاصره و تصرف کنند. مقاومت و پایداری مردم شهر آنچنان بود که فاتح استخر (عبدالله بن عاص) را سخت هراسان و خشمگین ساخت بطوریکه: "سوگند خورد که چندان بکُشد از مردم استخر که خون براند... پس به استخر آمد و (آنجا را) به جنگ بست... و خون همگان مباح گردانید و چندانکه کشتند؛ خون نمی‌رفت، تا آب گرم به خون ریختند، پس برفت... و عدهء کشتگان که نام بردار بودند چهل هزار کشته بود بیرون از مجهولان..." [۵۱]

پس از فتح ری نیز مردم آنجا -بارها- علیه والیان عرب شورش کردند بطوریکه عُمر و عثمان مجبور شدند به ری لشکر کشی کرده و شورش مردم را سرکوب نمایند. [۵۲]

مردم آذربایجان نیز در زمان عُمر شورش کردند و با سپاهیان عرب بسختی جنگیدند. در زمان عثمان نیز شورش‌های متعددی در آذربایجان روی داد بطوریکه: "ولید بن عقبه به جنگ ایشان رفت و غنیمت و اسیران فراوان بدست آورد". [۵۳]

مردم خراسان نیز -بارها- طغیان کردند و "ردّت آوردند" بطوریکه عثمان فرمان داد آنان را سرکوب کنند. [۵۴] مردم فارس نیز بسال ۲۸ هجری (۶۴۸م) -بار دیگر- شورش کردند و عبیدالله بن معمر (حاکم عرب) را کشتند... مردم دارابگرد نیز طغیان کردند. [۵۵]

مردم گیلان و طبرستان و دیلمستان حدود ۲۵۰ سال در برابر سپاهیان اسلام پایداری کردند. در زمان عثمان، برای فتح طبرستان تلاش بسیار گردید و سعید بن عاص بدستور عثمان بسوی طبرستان روانه شد... **در این هجوم، امام حسن و امام حسین (فرزندان حضرت علی) نیز با سعید بن عاص همراه بودند، اما** اعراب هیچگاه نتوانستند حاکمیت خود را بر نواحی گیلان و طبرستان برقرار نمایند، بطوریکه اعراب این نواحی را "تَغَر" می‌خواندند و "تَغَر" در نزد مسلمانان عرب، مرزی بود که شهرهای آنان را از ولایات "اهل کُفر" جدا می‌ساخت. در ضرب‌المثل‌های عرب نیز از مردم گیل و دیلم بعنوان "دشمنان اسلام" یاد شده است. [۵۶] مردم گرگان در زمان عثمان بار دیگر شورش کردند و از دادن خراج و جزیه خودداری کردند. [۵۷] در زمان سلیمان بن عبدالملک اموی نیز مردم گرگان شورش کردند و عامل خلیفه را کشتند و چنانکه گفته‌ایم: یزید بن مُهَلَّب (سردار عرب) در سال ۹۸ هجری (۷۱۶م) با لشکری فراوان بسوی گرگان شتافت و به قول مورخین: "۴۰ هزار تن از مردم گرگان را به قتل رساند. مقاومت گریان چنان بود که سردار عرب سوگند خورد تا با خون گریانان آسیاب بگرداند... پس به گرگان آمد و ۴۰ هزار تن از مردم گرگان را گردن زد، و چون خون، روان نمی‌شد (برای آنکه سردار عرب را از کفاره سوگند نجات دهند) آب در جوی نهادند و خون با آن به آسیاب بردند و گندم، آرد کردند و یزید بن مهلب از آن، نان بخورد تا سوگند خویش وفا کرده باشد... پس شش هزار کودک و زن و مرد جوان را اسیر کرد و همه را به بردگی فروختند... و فرمود تا در مسافت دو فرسخ (۱۲ کیلومتر) دارها زدند و پیکر کشتگان را بر دو جانب طریق (جاده) بیاویختند. [۵۸] سال‌ها بعد (۵۱۳۰=۷۴۷م) قحطیه بن شیب (عامل خلیفهء عباسی) نیز قریب ۳۰ هزار تن از مردم گرگان را کشت. [۵۹]

مردم سیستان نیز -بارها- قیام کردند و حکام عرب آنجا را از شهر بیرون کردند.[۶۰] در مدت کوتاه خلافت حضرت علی نیز، شورش‌های متعددی در ایران روی داد. در این زمان، مردم استخر -بار دیگر- قیام کردند و حضرت علی، زیادبن ابیه را به سرکوبی آنان فرستاد.[۶۱] مردم فارس و کرمان نیز شورش کردند و حکام و نمایندگان علی را از شهر بیرون راندند و از دادن خراج و جزیه خودداری کردند و به قول طبری: "علی، زیاد را با جمعی بسیار بسوی فارس فرستاد که مردم فارس را سرکوب کرد و خراج دادند".[۶۲] مردم ری نیز در زمان علی -بار دیگر- طغیان کردند و از پرداخت خراج و جزیه خودداری کردند بطوریکه: "در خراج آن دیار، کسری پدید آمد". حضرت علی، ابوموسی را با لشکری فراوان به‌سوی ری فرستاد. به قول بلاذری: "پیش از این نیز ابوموسی بدستور علی بجنگ با مردم ری شتافته بود و امور آنجا را بحال نخستین باز آورده بود".[۶۳]

مردم خراسان نیز در زمان علی بار دیگر سر به شورش برداشتند و "کافر شدند و مقاومت کردند". حضرت علی، جعده بن هُبیره را به‌سوی خراسان فرستاد و او، مردم نیشابور را -مدّت‌ها- محاصره کرد تا مجبور به صلح شدند. مردم مرو نیز -بار دیگر- طغیان نموده و سپس با وی صلح کردند.[۶۴] مردم استخر نیز در زمان حضرت علی -بار دیگر- سر به شورش برداشتند و این بار عبدالله بن عباس شورش مردم استخر را سرکوب کرد "و خلائقی بی‌اندازه بکشت".[۶۵]

\* \* \*

به‌طوریکه اشاره کرده‌ایم: پایداری‌های ایرانیان در برابر اعراب و سلطه‌ء اسلام به دوران خلافت ابوبکر، عُمَر و علی، محدود نبوده بلکه این مقاومت‌ها در سراسر دوران حکومت‌های اموی و عباسی نیز ادامه داشت: در زمان معاویه نیز خراسانیان "خروج کردند و بر امیران و عاملان خلیفه تاختند و آنان را از شهرهای خویش بیرون کردند و با سپاهیان خلیفه به جنگ پرداختند".[۶۶] نَرَشَخی در بارهء شورش مردم بخارا یادآور می‌شود که: "معاویه، عبیدالله بن زیاد را برای سرکوبی مردم به‌سوی بخارا فرستاد و عبیدالله پس از نبردی سخت آنجا را -بار دیگر- تصرف کرد. عبیدالله فرمود تا درختان می‌کنند و دیه‌ها را خراب می‌کردند و شهر (بخارا) را نیز خطر بود، خاتون (حاکم بخارا) کس فرستاد و امان خواست، صلح افتاد به هزار هزار (یک میلیون) درهم با چهارهزار برده".[۶۷]

اما، بزودی مردم بخارا -بار دیگر- از پیمان صلح خود، سر باز زدند. سعید بن عثمان (عامل معاویه) در سال ۵۶ هجری (۶۷۵م) به‌سوی بخارا شتافت و "در آنجا کشتاری عظیم کرد" تا توانست بار دیگر شهر را تصرف کند.[۶۸] سعید بن عثمان با سی‌هزار برده و مال بسیار از بخارا بازگشت.[۶۹] گروهی از بزرگ‌زادگان بخارا نیز به‌عنوان "گروگان" در شمار این اسیران بودند که مورد شکنجه، توهین و تحقیر فاتحان عرب بودند به‌طوریکه: «ایشان (اسیران بخارائی) بغایت تنگدل شدند و گفتند: این مرد (سعید بن عثمان) را چه خواری ماند که با ما نکرد؟... چون در استخفاف (خواری) خواهیم هلاک شدن -باری- بفائده هلاک شویم... (پس) به سرای سعید اندر آمدند، درها را بستند و سعید (سردار عرب) را بکشتند و خویشان را به کشتن دادند».[۷۰]

در زمان یزیدبن معاویه نیز مردم بخارا شورش کردند و یزید، مُسلم بن زیاد را مأمور سرکوب آنان ساخت، سپاهیان یزید پس از جنگی سخت با مردم بخارا توانستند آنجا را -بار دیگر- تصرف کنند.[۷۱] در سال ۹۰ هجری (۷۰۹م) مردم بخارا -بار دیگر- کافر شدند و این‌بار قُتیبه بن مُسلم به سوی بخارا شتافت. مردم بخارا در جنگی سخت ابتدا بر سپاهیان عرب پیروز شدند و مسلمانان را در هم شکستند به‌طوری که



"وارد اردوگاه قُتیبه شدند و از آن گذشتند." اما -سرانجام- قُتیبه مردم بخارا را هزیمت داد و بار دیگر بر شهر تسلط یافت. [۷۲]

قُتیبه در ادامه فتوحات خویش، با مردم طالقان (نزدیک بلخ) نیز به خاطر نقض پیمان جنگید و "بسیاری از مردم آنجا را یکُشت و اجساد کشتگان را در دو صفِ چارفرسنگی (۲۴ کیلومتری) بر دو سوی جاده بیاویخت". [۷۳] مردم فاریاب نیز بار دیگر پیمان شکستند و "رَدّت آوردند" و علیه حاکمان عرب شوریدند، بطوریکه قُتیبه در ادامه حملات خود به نواحی بخارا -بار دیگر- به سوی فاریاب شتافت و مردم آنجا را قتل عام کرد و شهر را در آتش سوخت بطوریکه از آن پس، شهر فاریاب را "سوخته" نامیدند. [۷۴] در حمله به کَش و نَسَف (واقع در افغانستان امروز) حَجّاج بن یوسف ثقفی به قُتیبه دستور داد: "... کَش را بکوب و نَسَف را ویران ساز". [۷۵]

در حمله و تصرف جام گرد (یکی از ولایات خوارزم) سپاهیان عرب، چهارهزار اسیر گرفتند که آنان را نزد قُتیبه آوردند و او همگی را بکشت. طبری می‌نویسد: "وقتی اسیران را بیاوردند، قُتیبه بگفت تا تخت وی را بیرون آوردند و میان کسان جای گرفت و بگفت تا هزار کس از اسیران را پیش روی او بکشند و هزار کس را طرف راست وی، هزار کس را طرف چپ وی و هزار کس را پشت سر وی. مُهَلَّب می‌گوید: "در آن روز، شمشیر سران قوم را گرفتند و با آن گردن می‌زدند، بعضی شمشیرها بود که نمی بُرید و زخم می زد [لذا] شمشیر مرا گرفتند و به هر چه زدند، جدا کرد و بعضی کسان از خاندان قُتیبه بر من حسد آوردند و به کسی که با شمشیر می‌زد اشاره شد که آنرا کج کن، کمی آنرا کج کرد که به دندان مقتول خورد و آنرا شکافت". [۷۶] اهالی سغد نیز -بار دیگر- پیمان شکستند و نقض عهد کردند و قُتیبه -بار دیگر- به آن شهر لشکر کشید. مردم سغد پس از پایداری بسیار، سرانجام مغلوب شدند و صلح شد که هر سال یک میلیون و دویست هزار درهم به اعراب بدهند. همچنین قرار شد که آن سال ۳۰ هزار بردهء جوان بدهند و شهر را خالی کنند "تا مرد جنگی در آن نباشد و در آنجا مسجد بسازند تا قُتیبه در آن نماز کند". [۷۷] به قولی: "قُتیبه از خوارزم یکصد هزار اسیر به دست آورد". [۷۸]

در حمله قُتیبه به بیکَند (نزدیک بخارا) مردم شهر، مقاومت درخشانی کردند بطوریکه: "مدت پنجاه روز مسلمانان بیچاره شدند و رنج دیدند". پس از دو ماه محاصره، سرانجام مردم شهر تقاضای صلح کردند. اما پس از پیمان صلح، حاکم عرب آنجا (ورقا بن نصر باهلی) سالار نگهبان قُتیبه در خراسان را کشتند و لذا قُتیبه دستور داد تا بیکَند را غارت کنند... و "خون و مال مردم بیکَند را مباح گردانید". و... هر که در بیکَند اهل حرب بود همه را بکشت و هر که باقی ماند، برده ساخت چنانکه اندر بیکَند کس نماند و بیکَند خراب شد... "به قول نَرَشَخی: "در این زمان (۵۸۸=۷۰۷م) بیکَند را زیادت از هزار رُباط (کاروانسرا) بوده است به عدد دیهای بخارا". [۷۹]

نَرَشَخی در ذکر حمله‌های قُتیبه به بخارا یادآور می‌شود: "هر بار اهل بخارا مسلمان شدند و باز چون عرب باز گشتندی، رَدّت (برگشتن از دین) آوردندی و قُتیبه بن مسلم سه بار ایشان را مسلمان کرده بود. باز رَدّت آورده کافر شده بودند. این بار چهارم قُتیبه حرب کرده، شهر بگرفت و از بعد رنج بسیار، اسلام آشکار کرد و مسلمانی اندر دل ایشان (مردم بخارا) بنشانند، بهر طریقی، کار بر ایشان سخت کرد و هر که در احکام شریعت تقصیری کردی، عقوبت می‌کرد...". [۸۰]

دوران حمله و تسلط قُتیبه بر نواحی خوارزم، بخارا، مرو، سمرقند و دیگر شهرهای خراسان و ماوراء النهر یکی از سیاه‌ترین و خونبارترین دوران تاریخ ایران است. حملات و قتل و غارت‌های قُتیبه در این نواحی، جمعیت، آبادانی و رونق شهرها را نابود ساخت و باعث فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی و زوال فرهنگی گردید.

یکی از شعرای این دوران می‌گوید: "قُتیبَه به هر شهری جای گیرد یا سوی آن رَوَد، سوارانش در آنجا گودالی بر جای نهند". [۸۱]

در تأسف و تحسّر از ویرانی سمرقند یکی از شاعران سمرقندی در قرن سوم هجری (نهم میلادی) می‌گوید:

سمرقند کند پذیرت که  
مَدَد! افکند  
از چاچ تَه بهی همی شَه تَه  
خهی

سمرقند آبادان! که ترا بدین حال و روز افکنده است؟ تو از چاچ [۸۲] بهتری، همیشه تو خوبی. [۸۳]  
حکومت‌های اسلامی برای درهم شکستن مقاومت مردم شهرها و جلوگیری از بروز شورش‌ها، کوشیدند تا به‌عنوان "چشم و گوش خلیفه" بر زندگی مردم نظارت نمایند. بر این اساس، اعراب فاتح در صلحنامه -از جمله- قید می‌کردند که "مردم مغلوب، بایستی اعراب مسلمان را در خانه‌های خویش جای دهند و دارائی خویش را با آنان قسمت کنند". [۸۴]

در زمان معاویه (۴۱-۵۶۱) ۵۰ هزار سپاهی عرب به‌همراه خانواده‌های‌شان در نیشابور و بلخ و مرو و دهات طخارستان و دیگر نواحی خراسان اسکان داده شدند. [۸۵]  
به‌قول نَرشخی: "قُتیبَه فرمود تا (مردم بخارا) یک‌نیمه از خانه‌های خویش به عرب دادند تا عرب با ایشان باشند و از احوال ایشان با خبر باشند تا بضرورت، مسلمان باشند. بدین طریق، مسلمانی آشکار کرد و احکام شریعت به ایشان لازم گردانید و مسجدها بنا کرد و آثار کُفر و رسم‌گیری برداشت و جَدّ عظیم کرد". [۸۶]  
بلاذری نیز تأکید می‌کند که: قُتیبَه گروهی از اعراب را "به حيله و ستم در بخارا جای داد". [۸۷]  
در حملهء مُسلمین زیاد به بخارا (در زمان یزیدبن معاویه) نیز قرار شد: "... از خانه‌ها و ضیاع (زمین‌ها) یک نیمه به مسلمانان دهند و علف ستوران عرب و هیزم، و آنچه خرج گردد (هم دهند)". [۸۸]  
به‌نظر می‌رسد که اختلاط ایرانیان با اعراب از همین زمان آغاز شده باشد بطوریکه در یکی دو قرن بعد، بخش‌هایی از شهرها و روستاهای مهم ایران بوسیله قباایل مهاجر عرب اشغال شده بود. یعقوبی به‌سال ۲۷۸ هجری (۸۸۹م) در باره شهرهای سیروان، صیمره (در پشتکوه لرستان)، حُلوان (نزدیک قصر شیرین)، دینور، کرج، نهاوند، نیشابور، مرو، بخارا، طوس، قزوین و آذربایجان یادآور می‌شود که: "اهالی آنجا، مردمی بهم آمیخته از عرب و عجم‌اند". [۸۹] یعقوبی در باره شهر قُم می‌نویسد که: "بیشتر مردمش از قبیلهء مَذحج و از اشعریان‌اند". [۹۰] درباره اصفهان می‌گوید: "بیشتر اهالی آن، عجم و از اشراف دهگان‌اند، و در آن، قومی عرب است که از کوفه و بصره، از ثقیف و بنی‌تمیم و بنی‌ضَبّه و خزاعه و بنی‌حنیفه و بنی‌عبدالقیس و ... بدانجا منتقل گشته‌اند". [۹۱]

انتقال قباایل عرب به ایران و مجاورت آنان با ایرانیان -غالباً- با تعرّض و تصرّف املاک دهقانان ایران همراه بود بطوریکه بلاذری و ابن فقیه تأکید می‌کنند: "چون تازیان در آذربایجان فرود آمدند، عشیره‌های عرب از کوفه و بصره و شام به آنجا روی آوردند، هر قوم (عرب) بر هرچه که توانست، مسلّط گردید...". [۹۲]  
در قُم، اعراب مسلمان -در یک روز- ۷۰ تن از سران مجوس (زرتشتی) را سر بردند تا مردم به مجاورت آنان راضی شدند. [۹۳]

همین مؤلف در شرح چگونگی نفوذ و قدرت‌یابی دو تن از اعراب مهاجر (بنام آخوص و عبدالله) و مصادره املاک مردم، می‌نویسد: «عرب، دست برآوردند و سدها که در میان رودخانه‌ها نهاده بودند -مجموع- خراب کردند... و کشتزارهای انار و تیمره بکلی خشک گشتند و خراب شدند و همهء اوقات عرب با ایشان (مردم قُم) کارزار

می‌نمودند و مردم ایشان را به اسیری می‌گرفتند و بدیشان مضرت و زیان می‌رسانیدند و سدها و رودخانه‌ها ایشان می‌شکافتند و خراب می‌کردند... و ایشان (مردم قُم) در دفع عرب، هیچ چاره و حیل نداشتند و مقاومت نمی‌توانستند کرد پس بناچار به حکم عرب فرود آمدند و گفتند که ما مطیع و منقادیم و طلب رضای شما می‌کنیم و متابعت سیرت شما می‌نمائیم... و **هرگاه عرب بانگ نماز گفتی، دهقانان آن ناحیت او را دشنام دادندی...**» [۹۴]

ستم عرب‌های مهاجر در قُم به جایی رسید که مردم آن منطقه مجبور شدند زمین‌ها و اراضی خویش را به اعراب مسلمان بفروشند و خود، از شهر مهاجرت نمایند. [۹۵]

انتقال قبایل عرب به ایران و ضرورت حفاظت شهرهای مفتوحه و نیز لزوم جلوگیری از شورش مردم و سرکوب مقاومت آنان باعث شد تا خلفای عرب -به تدریج- در هر یک از شهرهای مهم ایران پادگان‌هایی ایجاد کنند و سپاهیان فراوانی از طوایف و قبایل عرب را در آن‌ها مستقر سازند بطوریکه چندی بعد، تنها در خراسان ۴۷ هزار تن و در طبرستان بیش از ۳۰ هزار تن جنگاور عرب حضور داشتند. [۹۶]

در کنار تحمیل انواع فشارهای اجتماعی و اقتصادی، محدودیت‌های مذهبی و ویران کردن آتشکده‌های زرتشتی و کلیساها و ساختن مسجد به جای آن‌ها نیز رواج کامل داشت. به گفته ابن اُخُوّه: «اهل ذمه متعهد شدند که در شهرهای خود کلیسا و دیر نسازند و کلیساهای ویران را مرمت و آباد نکنند، آنها همچنین موظف شدند تا اسب سوار نشوند و شمشیر حمل نکنند و سلاح برنگیرند». [۹۷]

قاضی احمد غفاری از خراب کردن آتشکده‌های زرتشتی حتی در قرن سوم هجری (نهم میلادی) یاد می‌کند. [۹۸] با اینهمه، سیاحان اسلامی از وجود آتشکده‌های بسیار در قرن سوم و چهارم هجری خبر می‌دهند، مثلاً: یعقوبی از آتشکده‌های زرتشتی در نواحی قزوین یاد می‌کند. [۹۹]

ابن حوقل و اصطخری -سه قرن پس از حمله اعراب به ایران- در ذکر آتشکده‌های فارس تأکید می‌کنند: "در فارس آتشکده‌های بسیار وجود دارد... شهری و ناحیه‌ای و روستائی نیست مگر آنکه آتشکده‌ای فراوان دارد". [۱۰۰]

اعراب فاتح، ایرانیان را **"عجم" (یعنی گنگ و بی زبان) و یا "موالی" (بندگان آزاد کرده) می‌دانستند و آن‌ها را به پست‌ترین کارها مجبور می‌کردند.** در هر موردی به ایرانیان اهانت و آزار می‌نمودند بطوریکه در کوچه و خیابان، هرگاه عربی -با بار- با ایرانی نامسلمانی برخورد می‌کرد، ایرانی مجبور بود تا بار اعرابی را -بی اجر و مُزد- تا منزل وی حمل کند و اگر شخص عرب، پیاده بود و او سواره، مجبور بود عرب مسلمان را بر اسب خود سوار کند و به مقصد برساند. اگر غیر مسلمانی، مسلمانی را دشنام می‌داد، شکنجه می‌شد و چنانچه او را می‌زد، به قتل می‌رسید. [۱۰۱]

مأموران مالیاتی و مسئولین جمع‌آوری خراج (مالیات ارضی) و جزیه (مالیات سرانه)، مردم غیرمسلمان را تحت فشار و شکنجه قرار می‌دادند. "اهل ذمه" (مسیحی‌ها و یهودی‌ها) نیز که با قبول پرداخت جزیه، ظاهراً تحت حمایت حکومت اسلامی درآمده بودند، مانند زرتشتی‌ها، با آزارها و شکنجه‌ها و تحقیرهای فراوان روبرو بودند. حضرت علی در نامه‌ای به عامل خود تأکید می‌کند: "در مورد یهودیان و نصاری (مسیحی‌ها): خراج را بر ایشان سخت بگیر و با کسانی که آنسوی ایشانند نبرد کن". [۱۰۲]

ابن اُخُوّه (که خود کارگزار حکومت و مسئول و محتسب خراج بود) در مورد چگونگی وصول جزیه از "اهل ذمه" یادآور می‌شود: "چون محتسب برای اخذ جزیه نزد ذمی آید، او را پیش خود بایستاند و به او پس گردنی زند و گوید: جزیه را بپرداز، ای کافر!". [۱۰۳]

علاوه بر خراج و جزیه، هر سال - به هنگام نوروز و جشن مهرگان - مالیاتی بنام "عیدی" نیز از مردم اخذ می کردند بطوریکه در زمان معاویه این "عیدی" به ۱۰ میلیون درهم می رسید. [۱۰۴] همچنین در روستاها، محصول باغها را به بهائی ارزانتر از معمول، تخمین می زدند و مطابق ارزیابی ظالمانه خود از روستائیان مالیات می گرفتند. [۱۰۵]

اینگونه غارتها و چپاولها از یکطرف باعث فقر و فلاکت مردم و موجب عدم علاقه آنان به حفظ و احیاء شبکه های آبیاری و کشاورزی و گسترش پیشه وری می شد و از طرف دیگر با دخالت حکومت در امور آبیاری و کشاورزی، ثروت سرشاری نصیب حاکمان عرب می گردید بطوریکه خالد بن عبدالله قسری (حاکم خراسان از سال ۱۰۵ - ۱۲۰ هجری = ۷۲۳ - ۷۳۷ میلادی) ضمن وصول بیست میلیون درهم حقوق سالانه خود، مبلغ صد میلیون درهم دیگر نیز از طریق غارت مردم به دست می آورد. درآمد فرزند او نیز ۱۰ میلیون دینار بود. [۱۰۶] عبدالرحمن بن زیاد (عامل معاویه در خراسان) پس از عزل خود می گفت: «به اندازه ای مال با خود (از خراسان) آورده ام که صد سال مرا بقرار روزی هزار درهم بس است». [۱۰۷]

اخذ مالیاتها -همواره- با شکنجه و کشتار مردم همراه بود بطوریکه مثلاً: اسد و اشرس بن عبدالله (برادران خالد قسری) در اخذ مالیاتهای گوناگون از مردم خراسان: «تعصبها کردند با محرومان، جماعتی را تازیانه زدند و دستهای مردم را نعل کردند و به رعایا از ستمها و بیدادگریهای فراوان، هیچ فرو نگذاشتند». [۱۰۸] و یا مردم اصفهان به مدت سه سال از پرداخت خراج خودداری کردند. حجاج (حاکم کوفه) عربی را مأمور وصول خراج اصفهان کرد. عرب مذکور به اصفهان رفت و چند تن از آبرومندان شهر را ضمانت گرفت و برای خراج شهر، دو ماه به آنان فرصت داد. پس از دو ماه چون خراج را نپرداختند، حاکم عرب، ضمانتها را احضار و مطالبه خراج کرد. ماه رمضان بود. آنها گفتند: «آفتی به ما رسیده است وگرنه پیمان خویش را نقض نکرده ایم». اعرابی که چنین دید، قسم خورد افطار نمی کند تا خراج را دریافت کند والا آنان را گردن زند. یکی از ضامنان را پیش آورد و گردن وی را زد و روی آن نوشت: "فلان پسر فلان قرض خود را ادا کرده". و سر را در کیسه ای نهاد و مهر کرد. سپس دومی را پیش آورد و با او نیز چنین کرد. چون مردم دیدند که حاکم، سرها را بریده و به جای پول در کیسه می نهد، گفتند: «ای امیر! درنگ کن تا پول را حاضر کنیم». حاکم نیز درنگ کرد و مردم شهر، خراج را -به سرعت- تهیه کرده و پرداختند. [۱۰۹]

وجود انواع فشارهای مالی، تبعیضهای نژادی و تحقیرهای اجتماعی و مذهبی، جان توده های ایرانی را بر لب آورد و آنان را برای رهائی از آن شرایط دشوار -به تدریج- به تسلیم و پذیرش اسلام کشانید. اشیولر (محقق آلمانی) به درستی می نویسد: «انگیزه و اسباب عمده در گرایش ایرانیان به اسلام از جنبه های اقتصادی و از میل به فرار از مالیاتهای سنگین و رهائی از فشارهای گوناگونی که در مجموع سخت و دشوار بود، ناشی می شده است». [۱۱۰]

حمد امین (محقق معروف عرب) نیز تأکید می کند که: «فرار مردم از پرداخت جزیه و قبول اسلام به اندازه ای بود که بعضی از امیران و سرداران عرب دچار حیرت شده بودند». [۱۱۱]

نخستین گروه هایی که به اسلام گرویدند، اشراف و اعیان ایرانی بودند. آنان برای حفظ مالکیت و منافع اقتصادی خود، به اسلام گرویدند، بطوریکه خالد بن ولید در نامه ای به اشراف ایرانی نوشت: «به دین ما درآئید تا شما را با سرزمینتان واگذاریم و سوی اقوام دیگر رویم». [۱۱۲]

به قول بلاذری: «گروهی از بزرگان اصفهان در جفریاد و نیز در قلعه ای بنام ماربین، دژ و بارو داشتند. چون جی (مرکز اصفهان) فتح شد، سر اطاعت فرود آورده و خراجگزار گردیدند و نیز از پرداخت جزیه سر باز زدند (یا پرداخت جزیه را به سود خود ندیدند) و اسلام آوردند». [۱۱۳] ابن فقیه همدانی نیز یادآور می شود: «قزوینیان از

پرداخت جزیه سر باز زدند و اظهار اسلام کردند». [۱۱۴] به جرّاح (حاکم خراسان در سال ۱۰۰ هجری/ ۷۱۸ میلادی) گفتند: «مردم به اسلام روی آورده‌اند و این به سبب نفرت از جزیه دادن است». [۱۱۵] اشّرسّ (حاکم خراسان در سال ۱۱۰ هجری) به یکی از عاملان خود نوشت: «شنیده‌ام که مردم سغد و امثال آنها از روی دلبستگی اسلام نیاورده‌اند بلکه برای فرار از جزیه به مسلمانی روی آورده‌اند». [۱۱۶] ابوالصیدا (حاکم عرب در خراسان به سال ۱۱۰ هجری) نیز مردم سمرقند و اطراف آنرا به اسلام خواند به شرط آنکه جزیه از آنها برداشته شود، "و کسان با شتاب به مسلمانی روی آوردند". [۱۱۷]

گرایش مردم به اسلام - به شرط ندادن جزیه - آنچنان بود که باعث بحران مالی حکومت‌های اسلامی شد بطوریکه چندی بعد علیرغم مسلمان شدن مردم، اعراب مسلمان کوشیدند تا - بار دیگر - اخذ جزیه را بر قرار نمایند. [۱۱۸] این امر باعث نارضایی و طغیان توده‌ها گردید بطوریکه مثلاً: "مردم سغد و بخارا - بار دیگر - کافر شدند و مردم نواحی ماوراءالنهر به جنبش آوردند. [۱۱۹]

حمله اعراب به ایران، چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی، مهم‌تر و مؤثرتر از حملات اقوام دیگر (نظیر اسکندر، مغول‌ها، غزها و...) بود، چرا که بر خلاف دیگر اقوام مهاجم، اعراب، با شمشیر و قرآن از یک‌طرف کوشیدند تا با اشغال نظامی ایران، استقلال و شکل حکومت سیاسی ایران را نابود کنند (سرنگونی امپراطوری ساسانی) و از طرف دیگر تلاش کردند تا با قرآن و اسلام، ملت ایران را در امت اسلام و دین و فرهنگ و زبان و خط ایرانی را در دین و فرهنگ و زبان و خط عربی "حل" کنند.

- اسلام، اساساً از طریق توسل به قهر و خشونت و کشتارهای گسترده و با تحمیل انواع فشارهای طاقت‌فرسای اقتصادی-اجتماعی و مذهبی، وارد ایران شد.

- توده‌های ایرانی پس از مبارزه‌ها و مقاومت‌های بسیار در برابر اعراب و اسلام - سرانجام - در تسلسل همه آن حملات و هجوم‌ها، ستم‌ها و سرکوب‌ها، ویرانی‌ها و پریشانی‌ها، به تدریج از "خود" بی‌خود شدند، خاطره مزدک‌ها و بابک‌ها را از دست دادند و چهره حضرت علی و امام حسین را به خاطر کشیدند و آنان را به عنوان تجسم مظلومیت‌ها و محرومیت‌های خویش، با خود "خودی" ساختند. توده‌های ایرانی با گرایش به خاندان علی و با یادآوری خاطره شهدای کربلا، مظلومیت‌ها و محرومیت‌های خویش را فراموش می‌کردند و "آرامش" می‌یافتند، آرامشی که آنرا در هستی تاراج شده خود نتوانسته بودند به دست آورند.

- یکی دیگر از نتایج این حملات و تداوم حکومت‌های مطلقه قبیله‌ای در ایران، این بود که نهاد دین و دولت در شخصیت خلفا و سلاطین متمرکز شد. حکومت تک‌قدرتی و سلطه سلاطین پدر سالار قبیله‌ای - به عنوان نماینده و خلیفه خدا در زمین - باعث تنزل اقشار و طبقات اجتماعی به "رعیت" و "بنده" و موجب رواج روحیه اطاعت، بنده‌پروری و مریدی در ایران شد.

- انتقال و اسکان قبایل عرب در ایران، ترکیب جمعیت و بافت شهرها و مناسبات شهرنشینی را دگرگون ساخت و باعث رواج روابط و روحیات قبیله‌ای در ایران شد. حملات و هجوم‌های قبایل بعدی (ترکان غزنوی، سلجوقی، مغول‌ها، ... و قاجارها) روند فروپاشی و عقب‌ماندگی جامعه ایران را شدیدتر کرد.

انقلاب مشروطیت و مسئله جدائی دین از حاکمیت دولت / سوسیال-دموکراسی ایران در برخورد با دین / التقاط ماتریالیسم و ایده‌آلیسم در جنبش مارکسیستی ایران / جلال آل احمد و "اسلام راستین" / رفرم ارضی و اجتماعی سال‌های ۴۰-۵۰ و رشد طبقه متوسط مدرن شهری / متزلزل شدن ساختار سنتی جامعه ایران و تأثیر آن بر دیدگاه‌های روحانیون / مرتضی مطهری، دکتر علی شریعتی و پیدایش "اسلام راستین" / آیت‌الله خمینی، مرتضی مطهری، دکتر علی شریعتی، مجاهدین خلق و وجوه اشتراک آنان / فلسفه سیاسی: آزادی و دموکراسی در نظام اسلامی / امامت، امت و جامعه بی‌طبقه توحیدی / انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین خلق / "اسلام راستین" و جدائی دین از دولت / "اسلام راستین" و توتالیتریسم / نتیجه و پایان سخن

انقلاب مشروطیت (۱۹۰۶م)، اگر چه ضربات مهمی بر سیادت شریعتمداران و سلطه دیرپای علمای مذهبی وارد ساخت اما بخاطر محدودیت‌های تاریخی و ضعف نیروهای نوین اجتماعی جهت پی‌گیری در اعمال نظرات‌شان برای خاتمه‌دادن به سلطه دین در حاکمیت دولت، منجر به نوعی مصالحه در تدوین قانون اساسی مشروطیت و نظارت هیأتی از مجتهدین و علمای اسلام در تدوین و تنظیم قوانین شد. [۱]

جنبش سوسیال دموکراسی ایران نیز از آغاز پیدایش خود (اجتماعیون - عامیون به سال ۱۹۰۵م) در برخورد با دین -عموماً- و با دین اسلام -خصوصاً- هیچگاه سیاست درست و قاطعی نداشته است. در ماده ۱۱ نظامنامه اجتماعیون تصریح شده بود که «مجموع کار و رفتار اعضاء حزب، باید متوجه یک نکته باشد: نیکروزی و ترقی، ولی به نحوی که به شرف و قس مذهب، خللی وارد نیاید...» [۲]

سرشت اساساً مذهبی بسیاری از بنیانگذاران و رهبران اولیه سوسیال‌دموکراسی در ایران، استبداد سیاسی حکومت‌های وقت و سرکوب مداوم روشنفکران ترقیخواه، باعث شد تا اولاً: جامعه معاصر ایران از حافظه تاریخی-سیاسی محروم بماند و از انتقال تجربه‌ها و علل شکست مبارزات نسل‌های گذشته به نسل‌های آینده جلوگیری شود و ثانیاً: محروم کردن جامعه از برخورد با اندیشه‌های نوین و ممنوعیت انتشار تحقیقات علمی در باره تاریخ واقعی اسلام، راه را برای رشد مذهب و شریعتمداران و گسترش هر چه بیشتر نهادهای مذهبی (مساجد، خانقاه‌ها، امامزاده‌ها و...) باز گذاشت.

مجموعه این عوامل، ضمن ایجاد عدم علاقه به تحقیقات تاریخی، باعث شد تا افراد، گروه‌ها و سازمان‌های مترقی و مارکسیستی با التقاط ماتریالیسم و ایده‌آلیسم و عدم مرزبندی روشن با دین و نیز با ناآگاهی از تعالیم اجتماعی اسلام و بی‌اطلاعی از زندگی، تعالیم و عملکردهای پیشوایان "اسلام راستین" و خصوصاً با ناآگاهی از عقاید سیاسی-اجتماعی آیت‌الله خمینی، از ایفای نقش تاریخی خویش در ارتقای آگاهی، سازماندهی و هدایت توده‌ها باز بمانند.

در این میان، نقش حزب توده در توهّم‌زائی، التقاط ماتریالیسم و ایده‌آلیسم و شبیه جلوه‌دادن تعالیم اجتماعی اسلام و سوسیالیسم، بسیار مؤثر بود.

حزب توده ایران در اوایل فعالیت خود، طی اعلامیه‌ای به تاریخ ۲۵ دیماه ۱۳۲۵ اعلام نمود: «...حزب توده ایران نه فقط مخالف مذهب نیست، بلکه به مذهب -بطور کلی- و مذهب اسلام -خصوصاً- احترام می‌گذارد و روش حزبی خود را با تعلیمات عالیه مذهب محمدی منافی نمی‌داند بلکه معتقد است که در راه هدف‌های مذهب اسلام می‌کوشد. حزب ما فوق‌العاده خرسند و مسرور و مفتخر خواهد بود که از طرف روحانیون روشنفکر و دانشمند مورد حمایت قرار گیرد و آرزو دارد که تمام متدینین به دیانت اسلام مطمئن باشند که حزب

توده ایران حامی جدی تعالیم مقدس اسلام خواهد بود و با آن ذره‌ای معانده و مخالفت نخواهد داشت و هرگونه مخالفتی را (با اسلام) ابلهانه خواهد پنداشت و هرکسی را که بنام حزب توده ایران دم از مخالفت با دین بزند، آنّا و شدیداً از صفوف خود طرد خواهد کرد». [۳]

حزب توده ایران در تأیید و حمایت از شورش ارتجاعی ۱۵ خرداد ۴۲ نیز در مقاله‌ای خطاب به "پیشوایان دینی و روحانی" نوشت: «آیت‌الله خمینی مستغنی از توصیف است. مردم از همه روحانیون - بخصوص از پیشوایان مبرز مذهبی - انتظار دارند که مانند آیت‌الله میلانی، آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله شریعتمداری و امثال آنها در این جهاد مقدس و عمومی آزادخواهانه و استقلال‌طلبانه مردم ایران شرکت کنند و نیروی معنوی خود را در راه پیروزی این جهاد بکار اندازند». [۴]

احسان طبری -بعنوان بزرگترین نظریه‌پرداز حزب توده ایران- در تطبیق مارکسیسم و اسلام و شبهه‌آفرینی بین سوسیالیسم و اسلام کوشش بسیار کرد. در این مورد مقاله وی بنام "سوسیالیسم و اسلام" دارای اهمیت فراوان است. [۵]

طبری از "اسلام انقلابی" و "آزادی‌بخش" چنین یاد می‌کند: «اگر این نکات: مانند زندگی‌گرایی، خردگرایی، انسان‌گرایی، پیکاردوستی، دشمنی با اشراف و مال‌اندوزان و عشق به ناتوانان روی زمین را در اسلام و قرآن برجسته کنیم، از آن تعبیری اصیل و انقلابی پدید می‌شود که می‌تواند پاسخگوی خواست‌های امروزی باشد. اسلام نوین انقلابی که در وجود امام خمینی مظهریت می‌یابد در این سبیل، پویاست و سنن دموکراتیک اسلام -مانند شورا، بیعت و اجماع- را مورد تأکید قرار می‌دهد و به این دین -که در زیر غبار قرون، جلوه خود را از دست داده بود- جلایی نو می‌بخشد... گر چه متاسفانه برخی، تنگ‌نظرانه نمی‌خواهند این قرابت (اسلام) با سوسیالیسم را ببینند یا در "مصلحت" خود ندانند... ما اکیداً خواستاریم که این قرابت دو بینش (بینش توحیدی اسلامی و بینش سوسیالیسم علمی) در کنار هم قرار بگیرند تا بتوانند اسوه حسنه را در همه زمینه‌ها بوجود آورند و بر جاذبیت اسلام انقلابی باز هم بیفزایند". [۶]

بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، به تدریج چپ نوینی در عرصه سیاسی ایران شکل گرفت که گریزان از خط و مشی حزب توده، در جستجوی راه دیگری بود. اما چپ نوین ایران نیز بخاطر فقدان آگاهی‌های تئوریک و تاریخی، اساساً تحت تأثیر پوپولیسم و مارکسیسم عامیانه حزب توده قرار داشت. بر این اساس است که مثلاً مارکسیست معروفی مانند مصطفی شجاعیان -گاندی‌وار- به سال ۱۳۴۳ در مقاله‌ای به نام "جهاد امروز یا تزی برای تحرک"، تز تحریم (عدم خرید روزنامه و سیگار، عدم استفاده از بانک‌ها و...) را برای مبارزه با رژیم سرمایه‌داری شاه ارائه می‌دهد. او نیز با تکیه بر روحانیون و پایگاه اجتماعی آنان و با توجه به شبکه گسترده مساجد در شهرها و روستاها معتقد است که: «ما فکر می‌کنیم که فتوی‌دادن این جامعه (روحانیت) در باره بانک‌ها و غیره اشکال عمده‌ای نداشته باشد زیرا در حالیکه دستگاه (دولتی) با مزایای حاصله از این مؤسسات، ملت مسلمان را قتل عام می‌کند، بدیهی است که وظیفه دینی و وجدانی هر فرد باشرقی حکم می‌کند که این مزایا را -به سهم خود- قطع نماید". [۷]

انعکاس التقاط مارکسیسم و مذهب را در مارکسیست‌های آینده نیز می‌بینیم، مثلاً خسرو گل‌سرخی در دادگاه نظامی شاه، دفاعیات خویش را با سخنانی از "مولا حسین" آغاز می‌کند و می‌گوید: «سخنم را با گفته‌ای از مولا حسین، شهید بزرگ خلق‌های خاورمیانه آغاز می‌کنم. من که یک مارکسیست-لنینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستجو و آنگاه به سوسیالیسم رسیدم... اسلام حقیقی در ایران همواره دین خود را به جنبش‌های رهائی‌بخش ایران پرداخته است. سیدعبدالله بهبهانی‌ها، شیخ محمد خیابانی‌ها نمونه صادق این جنبش‌ها هستند... چنین است که می‌توان در این لحظه از تاریخ از

مولا علی به عنوان نخستین سوسیالیست جهان نام برد و نیز از سلمان فارسی‌ها و اباذر غفاری‌ها...» [۸]  
روشن است که در این دو نقل قول، نه درک درستی از تعالیم مارکسیسم-لنینیسم در باره دین وجود دارد و نه آگاهی درستی از تاریخ ایران و اسلام، چرا که -حداقل- یک قرن قبل از "مولا علی"، تاریخ ایران شخصیتی چون مزدک داشته است. [۹]

باید یادآور شد که چپ نوین ایران (چپ غیر توده‌ای) اگر چه از نظر ایدئولوژیک، مارکسیسم را پذیرفته بود، اما بخاطر خاستگاه مذهبی آن در خانواده‌های شیعی، در حوزه فرهنگ و اخلاقیات، حامل بسیاری از عناصر اسلامی و خصوصاً شیعی بود: شهادت‌طلبی، مرگ‌گرایی، اعتقاد به خون و شهادت (به‌عنوان ضامن پیروزی مبارزات)، زهد، فقرپرستی، پوشیدن لباس‌های کهنه و مندرس (به‌عنوان همبستگی با کارگران و زحمتکشان) نفی کتاب، هنر و زیبایی و... جلوه‌هایی از فرهنگ و اخلاقیات شیعی بوده‌اند. در حقیقت بُریدن از اسلام و رسیدن به مارکسیسم با نقد آگاهانه عناصر اخلاقی و فرهنگی شیعه همراه نبوده است.

در کنار مارکسیسم عامیانه حزب توده و التقاط مارکسیسم و ایده‌آلیسم و تبلیغ نوعی "اسلام انقلابی" توسط این حزب، بعضی از روشنفکران و نویسندگان معروف نیز با تبلیغ نوعی "اسلام راستین"، در انحراف و اغتشاش فکری جامعه در حال تحول ایران -خصوصاً نسل جوان- نقشی اساسی داشته‌اند که از آن میان باید از جلال آل احمد نام برد.

جلال آل احمد که در یک خانواده معروف مذهبی و آخوند پرورش یافته بود، سرخورده از اسلام سنتی و متحجر، در دوران رونق بازار حزب توده (سال‌های ۱۳۲۰) به این حزب پیوست و بخاطر همان التقاط مارکسیستی-اسلامی حاکم بر رهبری حزب، در کمترین مدت تا مدیریت نشریه مردم و ارگان تئوریک حزب توده، ارتقا یافت. با انشعاب از حزب توده (۱۳۲۶) و پیوستن به "نیروی سوم" و خصوصاً پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ (که کمترین تعقیب و خطری برای او بدنبال نداشت)، آل احمد در یک ریاضت صوفیانه، راهی به‌سوی "سرچشمه" و "بازگشت به خویش" جست. کتاب‌های "غرب‌زدگی" و "در خدمت و خیانت روشنفکران" محصول این دوران است.

مخالفت با اندیشه‌های جدید و علمی به اتهام غرب‌زدگی، دفاع از اسلام و فرهنگ تشیع، تبلیغ و تاکید بر "وحدت روشنفکران با روحانیت" (یا بقول آیت الله خمینی: "وحدت حوزه با دانشگاه")، متهم کردن نویسندگان و روشنفکران غیر مذهبی به خیانت و مبارزه با آنان بعنوان "غریزه"، دفاع از بزرگترین و معروف‌ترین مرتجع انقلاب مشروطیت (شیخ فضل الله نوری) و شخص خمینی بعنوان «دو نمونه از بزرگترین روشنفکران تاریخ معاصر ایران» -همه و همه - جوهر اندیشه‌های سیاسی-اجتماعی این دوره آل احمد است. [۱۰]  
او در آخرین مرحله، با سفر به خانه خدا (کعبه) سرانجام چوپان "خسی" به "میقات" اندیشه‌های اسلامی پیوست و مستقیم و غیر مستقیم نظریه پرداز حاکمیت اسلامی گردید. [۱۱]

علاوه بر گرایش التقاطی حزب توده و کوشش معدودی از روشنفکران "لائیک" در اسلامیزه کردن مارکسیسم و سوسیالیسم، از اوایل دهه ۱۳۴۰ ما شاهد کوشش‌های عده ای از روشنفکران مسلمان در سوسیالیزه کردن اسلام هستیم.

رفرم ارضی و اجتماعی شاه (در بهمن ۴۱) ترکیب طبقاتی نوینی در جامعه ایران بوجود آورد و باعث شد تا طبقه متوسط شهری، رشد و گسترش چشم‌گیری یابد. این طبقه نوین بنا بر سرشت طبقاتی خود، در برخورد با طبیعت و انسان، جهان‌بینی و دیدگاه‌های نوینی طلب می‌کرد که نمی توانست آنرا در تعالیم اخلاقی و آموزش‌های اجتماعی اسلام سنتی بیابد.



متزلزل شدن ساختار فئودالی جامعه و تحولات اقتصادی-اجتماعی ناشی از آن، گسترش مدارس عالی و دانشگاه‌ها، رشد و توسعه تکنولوژی مدرن و نفوذ عقاید متفکران و فلاسفه اروپائی، همه و همه، بر توقعات سیاسی-اجتماعی و دیدگاه‌های فلسفی اقشار خرده بورژوازی مدرن شهری تأثیری اساسی گذاشت بطوریکه ضمن تضعیف سلطه دیرپای روحانیون سنتی، بسیاری از "مسلمات چند هزار ساله" و انبوهی از باورهای مذهبی را متزلزل ساخت، آنچنانکه متفکر معروف اسلامی (مرتضی مطهری) اعتراف می‌کند: «حقیقت امر این است که تجدّد علمی اخیر اروپا در اثر تکان سختی که به افکار داد، مسلمات چند هزار ساله بشر را در مورد فلکیات و طبیعیات باطل شناخت، دهشت و حیرت و تشّت فکری عجیبی ایجاد کرد... و قهرآ افکار را در مورد مسایل دینی نیز مُردّد و متزلزل ساخت». [۱۲]

بی‌اعتقادی به باورهای مذهبی و گرایش نسل جوان (خصوصاً دانشجویان) به مطالعه آثار ماتریالیستی و مارکسیستی، شریعتمداران سنتی را هراسان ساخت. دولت‌های وقت نیز با سانسور مطبوعات و توقیف کتب "ضالّه"، از انتشار تحقیقات علمی در باره تاریخ واقعی اسلام جلوگیری کرده، با تاسیس دانشکده معقول و منقول و تشکیل "سپاه دین"، در اشاعه خرافات مذهبی و تقویت و توسعه شبکه‌های دینی (مساجد و امامزاده‌ها) کوشیدند.

در چنین شرایط مساعدی است که عده ای از روشنفکران مسلمان (مخصوصاً مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی) نیز با اخذ آرا و عقایدی از فلسفه مدرن (مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم و...) و تلفیق آنها با اسلام سنتی کوشیدند تا اسلام را از خطری جدّی نجات دهند. آنان، ضمن اعلام "حالت نیمه مرده و نیمه زنده دین و وضعیت بسیار بسیار خطرناک آن" و "علل گرایش جوانان به مادیگری" به ضرورت یک "نهضت پروتستانیسم اسلامی" و "احیا فکر دینی" و "**لزوم نو کردن مذهب**" تاکید کردند. [۱۳]

دکتر شریعتی در باره "حالت خطرناک دین" و رواج فلسفه‌ها و عقاید "بنیادکن اعتقادی" در این دوران تأکید می‌کند: «با حمله‌های پیگیر و نیرومند امواج و حتی طوفان‌های بنیادکن اعتقادی و اخلاقی و مکتب‌های فکری و فلسفی این عصر-که از هر طرف بشدت دارد به نسل جدید روشنفکر هجوم می‌آورد- احتمال این هست که در دو سه نسل دیگر، بسیاری از اصول اعتقادات خویش را از دست بدهیم و نسل‌های آینده اصولاً کوچکترین گرایش و حساسیتی در این زمینه‌ها نداشته باشند... **خطر اینست، خطری که همیشه حرفش را می‌زنیم اینست... اگر محتوای اسلام را در ظرف‌های بیانی و علمی مناسب با زمان خویش تجدید و مطرح نکنیم، ظرف و ظروف -هر دو- نابود می‌شوند**». [۱۴]

"لزوم نو کردن مذهب در ظرف‌های بیانی و علمی مناسب"، دکتر شریعتی و دیگر نظریه‌پردازان "اسلام راستین" را مجبور ساخت تا برای هر چه "علمی‌تر کردن" اسلام و مطبوع و مقبول ساختن آن در ذهن جوانان و دانشجویان از مفاهیم و واژه‌های فلسفی و سیاسی-اقتصادی مکاتب روز (خصوصاً مارکسیسم) استفاده کنند. آنان با استفاده (یا سوءاستفاده) از مفاهیم مارکسیستی و جامعه‌شناسی مدرن (از جمله: تضاد، دیالکتیک، طبقه، تاریخ، جامعه بی طبقه و...) و سوار کردن آنها بر مفاهیم اسلامی کوشیدند تا اسلام و تشیع را بعنوان عالی‌ترین و علمی‌ترین مکتب فلسفی و سیاسی-اجتماعی تاریخ به جامعه در حال تحول ایران معرفی نمایند و سرانجام نیز -با غرور- مدعی شوند: «این ما نیستیم که تازه این حرف‌ها را از مارکسیست‌ها گرفته باشیم. این مارکسیست‌ها هستند که این حرف‌ها را تازه از اسلام و مذهب (شیعه) گرفته‌اند». [۱۵]

بررسی عقاید نظریه‌پردازان "اسلام راستین" مسئله مهمی است که باید به طور اساسی به آن پرداخت، زیرا همانگونه که گفته‌ایم: ترویج و تبلیغ این افکار در سال‌های ۴۰-۵۷ باعث انحطاط و اغتشاش فکری جامعه

(خصوصاً نسل جوان) شد، انحطاط و اغتشاشی که ضمن تأثیرات مخرب بر جامعه در حال تحول ایران، باعث احیاء عقاید متروک اسلامی و در نهایت موجب "تاسیس" نظری جمهوری اسلامی حاکم بر ایران گردیده، هم از این روست که نهادها و رسانه‌های فرهنگی جمهوری اسلامی اینک -مثلاً- از دکتر شریعتی به عنوان "عامل بوجود آورنده یک انقلاب فرهنگی کم‌نظیر در تاریخ" یاد می‌کنند. [۱۶]

در بررسی عقاید نظریه‌پردازان "اسلام راستین" آیا می‌توان همه آنها را در یک دسته و ردیف قرار داد و عقاید همه آنان را یکجا بررسی کرد؟

جواب می‌تواند مثبت باشد، زیرا که علیرغم اختلاف در شیوه بیان و خاستگاه اجتماعی این متفکران، شالوده نظری و جوهر فکری آنان -خصوصاً درباره آزادی، دموکراسی و حاکمیت سیاسی- یکی است. [۱۷] همه این متفکران، "حکومت صدر اسلام" و "اسلام ناب محمد و علی" را بعنوان "اسلام راستین" شناخته و "بازگشت به اسلام اولیه" که بقول دکتر شریعتی: «چهارده قرن از آن دور شده‌اند» را مقصد و مقصود همه اعتقادات و مبارزات خود قرار داده‌اند. [۱۸]

بررسی آراء و عقاید نظریه‌پردازان "اسلام راستین" به ما نشان خواهد داد که جوهر واقعی و ماهیت مشترک افکار آنان در سه اصل زیر خلاصه می‌شود:

- ۱- **جوهر ضد مارکسیستی و ضد کمونیستی (در مفهوم فلسفی و سیاسی آن).**
- ۲- **خصلت ضد غربی (ضدیت با مظاهر تمدن غرب و نفی فلسفه سیاسی، آزادی و دموکراسی غربی).**

۳- **فلسفه ولایت (فقیه و رهبر) و استقرار یک دیکتاتوری توتالیتر (فاشیسم و استالینسم).**

ما، در این‌جا ضمن اشاره‌ای گذرا به موارد ۱ و ۲ بخاطر اهمیت مسئله آزادی، دموکراسی و حاکمیت سیاسی، در نقد آراء متفکران "اسلام راستین" بیشتر به فلسفه ولایت (فقیه و رهبر) و استقرار یک دیکتاتوری توتالیتر (فاشیسم و استالینسم) در حاکمیت سیاسی می‌پردازیم

## ۱- جوهر ضد مارکسیستی و ضد کمونیستی

گفتیم که بدنبال اصلاحات ارضی و اجتماعی شاه (در سال‌های ۱۳۴۰) و رشد طبقه متوسط شهری در عرصه مناسبات اقتصادی-اجتماعی، این طبقه نوین، جهان‌بینی و دیدگاه‌های نوینی را در برخورد با طبیعت و انسان طلب می‌کرد که نمی‌توانست آنرا در تعالیم اخلاقی و اجتماعی اسلام سنتی پیدا نماید.

گسترش دانشگاه‌ها و مراکز عالی آموزشی، ورود تکنولوژی و رونق دانش مدرن، نشر عقاید متفکران اروپائی و فروریختن بسیاری از دگم‌ها و باورهای مذهبی، ضمن اینکه موقعیت اجتماعی و سلطه دیرپای روحانیون سنتی را با خطر جدی روبرو ساخت، باعث شد تا نسل جوان (خصوصاً روشنفکران و دانشجویان) به مطالعه آثار مارکسیستی و ماتریالیستی جلب و جذب شوند. این جریان، که در طول سال‌های پس از رضا شاه (۱۳۲۰-۱۳۳۲) نیرومند بود، پس از فرم ارضی-اجتماعی سال‌های ۴۰ قوی‌تر گردید. حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی (وزیر ارشاد اسبق و رئیس جمهور کنونی رژیم اسلامی) در این باره یادآور می‌شود: «مدارس جدید (دانشگاه‌ها) پایگاه‌های روشنفکری الحادی برای برداشتن آخرین مقاومت دین در مقابل تفکر و تمدن ضد دینی و ضد خدائی استکبار شرق و غرب بود و قهرمان این صحنه‌ها و این پایگاه‌ها، روشنفکران بی‌دین،

غرب‌زده و مُلحد... بودند». [۱۹]

نفوذ عقاید مارکسیستی در این دوران سبب پیدایش و پرورش نسل جدیدی از مارکسیست‌های ایرانی گردید که گروه بیژن جزنی و سپس گروه امیر پرویز پویان و مسعود احمد زاده (از شاگردان اولیه کانون نشر حقایق اسلامی) از آن جمله‌اند. عقاید مارکسیستی و ماتریالیستی در این دوران، بخصوص بر بخش مهمی از انقلابیون مذهبی تأثیر اساسی گذاشت. این تأثیر را می‌توان در عقاید نخستین بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق (سعید محسن، محمد حنیف‌نژاد، ناصر صادق و...) نیز مشاهده کرد. [۲۰]

تأثیر این عقاید بر بخش عمده‌ای از کادرها و اعضای مرکزی سازمان مجاهدین خلق، بعدها به انشعاب بزرگ سال ۵۴ و موجب پیدایش مجاهدین مارکسیست (سازمان پیکار) شد. دکتر شریعتی در همین دوران -ضمن تبلیغ "بازگشت به خویش" (یعنی اسلام) - تأکید می‌کند: «بطور کلی مُدرنیسم و مارکسیسم در دو جبهه و از دو سوی مختلف، آنچه را که شخصیت وجودی یا خویشستن تاریخی ملت‌ها می‌نامیم، مورد هجوم قرار دادند». [۲۱]

حجت‌الاسلام محمد خاتمی نیز، ضمن یادآوری رونق مارکسیسم در این دوران و ضعف وزبونی اسلام در میان اقشار تحصیل کرده و دانشگاهی می‌نویسد: «**دانشگاه‌ها، مرعوب هیاهوی تبلیغی الحاد بودند - بویژه الحاد مارکسیستی - بچه‌های مسلمان ما در دانشگاه‌های ایران قاچاقی زندگی می‌کردند**». [۲۲]

همه این عوامل باعث شدند تا از یکطرف، رژیم شاه برای مبارزه با "خطر کمونیسم" با تشکیل "سپاه دین"، به تقویت اسلام و شریعتمداران و توسعه مساجد و دیگر مراکز مذهبی بپردازد، و از طرف دیگر؛ موجب گردیدند تا متفکران و روشنفکران اسلامی از حوزه‌ها و حُجره‌های خویش بیرون خزیده، با استفاده از مُتون و منابع ابتدائی (مثل "اصول مقدماتی فلسفه") به نقد مارکسیسم و ماتریالیسم بپردازند. پیدایش انجمن‌های اسلامی نهضت آزادی (به رهبری مهندس مهدی بازرگان و آیت الله طالقانی)، کانون نشر حقایق اسلامی (به سرپرستی محمد تقی شریعتی) حسینییه ارشاد (به سرپرستی مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی) در این راستا بوده و لذا -تا مدت‌ها- فعالیت‌های آنها با نظر مساعد رژیم شاه همراه بود. [۲۳]

## ۲- خصلت ضد غربی

اسلام و حکومت اسلامی - اساساً - یک نظام ایدئولوژیک است. در این نظام، انسان‌ها تنها با ارزش‌های ایدئولوژیک ارزیابی و داوری می‌شوند. اعتقاد به مذهب - بعنوان یک استراتژی و یک ایمان - و عقیده به اسلام - بعنوان یک ایدئولوژی - همه ارزش‌های انسانی و اجتماعی را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهند. بنابراین: اصالت اسلام بعنوان یک حقیقت برتر، انحصارگرایی، خودبینی و تمام‌خواهی (Totalitarisme) جوهر ذاتی چنین نظام و تفکری است.

برخورد نظریه‌پردازان "اسلام راستین" با فرهنگ و تمدن غرب نیز از خصلت خودخواه و خودگرای نظام اسلامی بر می‌خیزد. تقریباً همه آنان (خصوصاً دکتر علی شریعتی) آنجا که مدنیت، آزادی، دموکراسی و دیگر ارزش‌های اجتماعی-سیاسی غرب مطرح است یا به انکار می‌پردازند و یا به اقتباس و استسلام (یعنی اسلامی کردن مفاهیم فلسفی، سیاسی و اقتصادی غرب).

نخستین نظرات مُدوّن درباره غرب را می‌توان در کتاب "غرب‌زدگی" جلال آل احمد جستجو کرد. این کتاب، در حقیقت مانیفست روشنفکران اسلامی ایران در برخورد با تمدن و فرهنگ غرب است.

جلال آل احمد پس از سرگشتگی‌های سیاسی-فلسفی، سرانجام به تفکرات اسلامی بازگشت. او "بعنوان مدافع کلیت تشیع اسلامی" [۲۴] کوشید تا عقل ستیزی خود را در لفافه غرب ستیزی و دشنام به روشنفکران غیرمذهبی (بعنوان غریزدگان) بپوشاند و از این طریق، ضرورت "بازگشت به خویش" (یعنی بازگشت به فرهنگ تشیع) را در جامعه در حال تحول ایران، توجیه و تبلیغ نماید. آل احمد ضمن درک نادرست از آزادی و دموکراسی غربی و تقلیل احزاب سیاسی اروپا تا حد «منبرهائی برای تظاهرات مالیخولیا آمیز آدم‌های نامتعادل» و ضمن ابراز تاسف از اینکه «ما نتوانسته‌ایم شخصیت فرهنگی-تاریخی خودمان را در قبال ماشین و هجوم فرهنگ غرب حفظ کنیم»، «روحانیت ایران را آخرین برج و باروی مقاومت در قبال فرنگی» می‌دانست و برای تدارک و تداوم این مقاومت علیه فرهنگ و تمدن غرب، "وحدت روحانی و روشنفکر" و "تدریس قصص مذهبی و ملی در مدارس" را توصیه می‌کرد. [۲۵]

با چنین برداشتی از غرب و غریزدگی است که دکتر شریعتی نیز ضمن تاکید به "هجوم مدرنیسم به شخصیت وجودی یا خویشتن تاریخی‌مان" کوشش می‌کند تا "نسل ما را از آن خیرگی و خودباختگی و احساس حقارت در برابر تمدن غرب" رهائی بخشد. [۲۶]

دکتر شریعتی در سال‌های ۱۹۶۰ (در اوج جنبش دانشجویی و روشنفکری فرانسه) تحصیلات عالی‌ه خویش را در دانشگاه‌های پاریس به پایان رسانید و بنابراین طبیعی بود که وی درک روشن‌تری از فرهنگ و تمدن غرب (خصوصاً فرانسه) داشته باشد. اما او -متأسفانه- بسان آخوندی که به هر حال از حُجره قدیمی و سنتی خویش بیرون خزیده، در اولین برخورد با غرب و ارزش‌های علمی، عقلی و مادی آن، واکنشی شرم‌آلود و ارتجاعی ابراز می‌کند. دکتر شریعتی براساس دگم‌های ایمانی و اصول اعتقادی خویش - که به عقیده او: «حقایقی ثابت و لا یتغیر است» [۲۷] با پیشداوری، به داوری ارزش‌های عقلی، مادی و فردی غرب می‌پردازد و می‌نویسد: «برای مصونیت از میکرب غریزدگی... و برای نیرومند شدن در برابر هجوم ارزش‌های عقلی، مادی و فردی غرب، خود را با حکایات مثنوی (مولانا) واکسینه کردم». [۲۸]

این "پرهیز" یا "واکسیناسیون فرهنگی" از این اعتقاد دکتر شریعتی ناشی می‌شد که: "نهضت تشبّه به غربی (غریزدگی) همچون طوفانی، برج و باروی تعصب را که بزرگترین و قوی‌ترین حفاظ‌های وجود ملت‌ها و فرهنگ‌ها بود، فرو ریخت و راه برای نفوذ غربی و ویرانی ارزش‌های تاریخی و سنتی و اخلاقی ملت‌های شرقی باز شد و مردم ما در برابر آن بی دفاع ماندند". [۲۹]

برای بسیاری از نظریه‌پردازان "اسلام راستین" فرهنگ و تمدن غربی مقوله‌ای "فاسد"، "گمراه‌کننده" و "ضد اخلاقی" است. آنها، آزادی و مدنیّت غرب را تنها در "روابط جنسی"، "آزادی شهوات"، "آزادی همجنس‌بازی" و "مجالس شب‌نشینی و رقص" خلاصه کرده و نتیجه می‌گیرند که: «جامعه متمدن امروزی (یعنی غرب) جامعه‌ای است منحط، فاسد و مُتَعَفَن» و لذا بر اخلاقیات و ارزش‌های اسلامی تاکید می‌کنند. [۳۰]

## ۲- ولایت فقیه (رهبر) و استقرار یک دیکتاتوری توتالیتار (فاشیسم و استالینیسم)

آزادی و دموکراسی در نظام اسلامی  
امامت، اُمت و جامعه بی‌طبقه، توحیدی

اسلام مانند دیگر ادیان سامی، اساساً یک دین خدا سالار است و انسان‌ها -در تحلیل نهائی- یا "عبدالله (بنده خدا) هستند یا "اغنام الله" (گوسفندان خدا).

تصویر خدا در قرآن، تصویر یک فرمانروای مطلق قبایل پدرسالار است و ضرورت وجودی ظهور پیغمبران؛ گمراهی، ضلالت، طفولیت و نادانی انسان‌ها و نیاز فطری آنان به یک هدایت کننده و پیشوا (رسول و امام) می‌باشد. مسئله "خداگونه‌گی انسان" در قرآن [۳۱] و خلیفه خدا بودن انسان بر روی زمین [۳۲] که مستقیماً از تورات اخذ و اقتباس شده است [۳۳]، در اسلام و خصوصاً در شیعه نه بر "نوع انسان" بلکه ناظر بر "فرد" (یعنی پیغمبر، امام و ولی فقیه) می‌باشد. در چنین دیدگاهی، پیغمبر و امام چونان پدر یا شبانی است که از طرف خدا، رسالت و ولایت (سرپرستی) دارد تا خیل عظیم گله‌های انسانی را از ورطه ضلالت و جهالت، بسوی کمال هدایت کند.

مرگ حضرت محمد (در سال ۱۱ هجری / ۶۳۱م) و مشخص نبودن جانشین او، اختلافات و منازعات فراوانی را در جامعه اسلامی آن زمان بدنبال داشت. از یکطرف: ابوبکر، عمر، عثمان و دیگران (بعنوان شیوخ و بزرگان قریش و اصحاب نزدیک پیغمبر) و از طرف دیگر: حضرت علی (به عنوان داماد و وارث پیغمبر) کشمکش‌های شدیدی را برای تصاحب قدرت سیاسی-مذهبی آغاز کردند. اکثریت مسلمانان، ابوبکر را بعنوان خلیفه اول در نظر داشتند، در حالیکه علی و گروه قلیلی از یاران او، با استناد به گفته محمد در "غدير خُم" (هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست) معتقد به وصایت پیغمبر جهت انتصاب علی به خلافت (امامت) بودند. [۳۴] در جریان سقیفه، گروهی معتقد به انتخاب خلیفه از طریق اجماع مسلمین بودند، در حالیکه گروه اندکی، خلافت (امامت) را مبتنی بر اصل وصایت، موروثی و مختص به خاندان پیغمبر (علی) می‌دانستند. [۳۵]

بدین ترتیب: شیعه با نفی اصل انتخاب و اراده اکثریت مردم و با اعتقاد به اصل وصایت و انتصاب، فلسفه سیاسی خود را مبنی بر الهی و موروثی بودن امامت (خلافت) در خاندان علی -در طول دوازده نسل- اعلام می‌کند. عبارت دیگر: تداوم و استمرار رهبری پیامبر را -در طول دوازده نسل- دوازده امام بعهدہ دارند که "از بالا" و از طرف فرماندهی انقلاب اسلامی و نخستین ایدئولوگ نهضت (یعنی حضرت محمد) بر اساس وصایت، تعیین شده اند که آخرین آنان امام دوازدهم است که **تا قیامت، رهبری جامعه اسلامی را بر عهده دارد...** وصایت اینست، مردم باید به این وصیت عمل کنند، مردم باید زمام خود را به دست "ولی" بدهند وگرنه به گمراهی افتاده‌اند... امامت (خلافت)، منصبی است الهی و نه شورائی و انتخابی... امامت یک حق ذاتی است ناشی از ماهیت خود امام نه ناشی از عامل خارجی انتخاب... [۳۶]

بنابراین: فلسفه سیاسی شیعه -بطور آشکار- ماهیت تبعیض نژادی و برتری قومی و ارثی خود را -با انحصار حق حکومت در خاندان علی در طول دوازده نسل- به نمایش می‌گذارد. در این فلسفه، پیغمبر یا امام چونان "پدر" یا "شبان"ی است که از طرف خدا رسالت و ولایت (سرپرستی) دارد تا گله‌های انسانی را از ورطه ضلالت و جهالت بسوی کمال (نه سعادت) هدایت کند. در این دیدگاه، نادانی، طفولیت فکری و گمراهی اکثریت مردم جامعه -بعنوان یک واقعیت- امری مسلم و پذیرفته شده است. قرآن در بیش از ۲۰ مورد اکثریت مردم را "جاهل و نادان" (و اکثرهم لایعلمون) می‌داند و در بیش از ۱۹ مورد اکثریت مردم را "بی‌خرد و بی‌عقل" و "فاسق" معرفی می‌کند و در موارد متعددی آنان را "نا سپاس" و "فاسد"، "گمراه"، "منکر حق" و "گمراه کننده" می‌نامد. بنابراین به پیغمبر توصیه می‌شود که از آراء و خواست اکثریت مردم، پیروی مکن زیرا «اگر از اکثریت مردم پیروی کنی، آنان ترا از راه حق و حقیقت منحرف می‌سازند». [۳۷]

اعتقاد به گمراهی، نادانی و طفولیت فکری اکثریت مردم بعنوان برجسته‌ترین ویژگی تشیع [۳۸] جوهر اعتقادی

همهء نظریه‌پردازان "اسلام راستین" است. در آراء این نظریه‌پردازان، اکثریت مردم بعنوان "گلّه"، "کودک خردسال" و "راس‌ها" (الاغ و گاوها) تصوّر شده‌اند. آیت‌الله خمینی تأکید می‌کند: «مردم، جاهل و ناقصند و نیازمند کمال‌اند و ناکاملند...» [۳۹] بنظر آیت‌الله سید صادق روحانی نیز: "اکثریت مردم نادان و ناقص و محتاج و غیر کاملند... و نمی‌توانند خیر و شر را تشخیص دهند..." [۴۰]

دکتر علی شریعتی نیز در توجیه انتصابی بودن امام (پیشوا) و عدم اعتبار آراء اکثریت مردم، ضمن منحن نامیدن اکثریت مردم جامعه، آنان را به گوسنقدانی تشبیه می‌کند که فاقد عقل و اراده‌اند. او با این پیشداوری کوشش می‌کند تا در بارهء ضرورت ماهیت ضد دموکراتیک حکومت اسلامی داوری نماید: «چهل توده‌های عوام مقلد منحن و بنده‌واری که رای‌شان را به یک سواری خوردن یا یک شکم آب‌گوشت به هر که بانی شود، اهداء می‌کند و تازه، اینها، غیر از آراء اسیر گوسنقدی است... آراء رأس‌ها (الاغ‌ها و گاوها)... رهبری نمی‌تواند خود، زاده آراء عوام و تعیین شدهء پسند عموم و برآمده از متن تودهء منحن باشد...» [۴۱] وقتی اکثریت مردم جامعه، ناقص، نا آگاه، کودک و گوسنقد قلمداد شوند، لازم می‌آید که راهنما، شبان، ولی یا سرپرستی آنها را رهبری و هدایت نماید تا: «در پرتو هدایت او، اُمّت (جامعه) حرکت و جهت حرکت خویش را گم نکند». [۴۲] چنانکه گفته‌ایم اصل "ولایت" (سرپرستی) و اعتقاد به عدم رشد عقلی، ناقص بودن، طفولیت فکری و نادانی اکثریت مردم جامعه متأثر از قرآن است. در قرآن بیش از ۲۳۵ بار واژهء "ولاء" و "ولایت" و اشتقاقات آن تکرار شده است. در حقوق مدنی نیز مواد مربوط به ولایت قهری پدر، حَجَر و قِیمومیت (قِیم‌صغار، اشخاص غیر رشید و مجانین) مصادیقی از نظریهء "ولایت" (سرپرستی) می‌باشند. [۴۳]

آیت‌الله خمینی با تأکید بر نادانی و نقصان اکثریت مردم جامعه، وجود "ولی" و "قِیم" را برای سرپرستی امور جامعه، امری لازم و ضروری می‌داند. به عقیدهء او: «قِیم ملت با قِیم‌صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد». [۴۴]

مرتضی مطهری نیز تأکید می‌کند: «امامت و پیشوائی، نوعی ولایت است، زیرا نوعی حق تسلط و تدبیر و تصرف در شئون مردم است». [۴۵] با چنین اعتقادی است که "اسلام - بدون استثنا - در همهء شئون افراد مجتمع انسانی مداخله می‌کند». [۴۶]

اعتقاد به "ولایت" اساسی‌ترین اصل در باورهای شیعه است بطوریکه بسیاری از متفکرین شیعی آنرا "فطری"، "غیر قابل الغاء و تغییر" و "اهمال‌ناپذیر" می‌دانند که "برای همیشه در جامعهء اسلامی باید زنده باشد". [۴۷]

بقول دکتر شریعتی: «**قبول و ارزش همهء عقاید و اعمال دینی، منوط به اصل ولایت است**». [۴۸] بر اصل "ولایت" خواهد بود. در این دیدگاه: محمد، هم رسول خداست، هم امام است و هم "ولی" (سرپرست) اُمّت، و آمده است تا جامعه (اُمّت) را از ضلالت و جهالت رهائی بخشد. بعد از پیغمبر، وظیفهء رهبری و رسالت از منبع الهی به جانشینان پیغمبر، یعنی امامان شیعه در دوازده نسل و سپس به جانشینان آنان (فقها) تفویض می‌شود.

امام (پیشوا) متعهد نیست که همچون رئیس جمهور آمریکا مطابق ذوق و پسند مردم عمل کند زیرا -قبلاً و فطرتاً- اکثریت مردم جامعه، ناقص و نادان‌اند. او تعهدی ندارد که برای خوشی، شادی، رفاه، سعادت و نیک‌بختی افراد جامعه کوشش کند. در نظر امام، سعادت و شادمانی جامعه، امری فرعی و حتی پوچ و مسخره می‌نماید. او تنها متعهد است که هر چه زودتر جامعه را بسوی "کمال" رهبری کند، حتی اگر این "کمال" به قیمت رنج افراد و علیرغم میل و اعتقاد آنان باشد، بقول دکتر شریعتی: «**مسئولیت امام، ایجاد یک انقلاب شیعی است... مسئولیت گستاخ بودن در برابر مصلحت‌ها، در برابر عوام (مردم) و پسند عوام و بر ذوق و ذائقه و انتخاب عوام شلاق زدن. رسالت سنگین رهبری (امام یا پیشوا) در**

راندن جامعه و فرد از آنچه هست بسوی آنچه باید باشد به هر قیمت ممکن، بر اساس یک ایدئولوژی ثابت... اگر اصل را در سیاست و حکومت به دو شعار رهبری و پیشرفت - یعنی تغییر انقلابی مردم - قرار دهیم آنوقت انتخاب این رهبری بوسیله افراد همین جامعه، امکان ندارد زیرا افراد جامعه هرگز به کسی رأی نمی‌دهند که با سنت‌ها و عادات و عقاید و شیوه زندگی رایج همه افراد آن جامعه، مخالف است... کسی که با کودکان (یعنی مردم) به سختی رفتار می‌کند و آنها را در یک نظم دقیق متعهد می‌کند و به آنها درس جدید تحمیل می‌کند، مسلماً رأی نخواهد آورد... امام مسئول است که مردم را بر اساس مکتب (اسلام) تغییر و پرورش دهد حتی علیرغم شماره آراء... رهبری باید بطور مستمر، به شیوه انقلابی - نه دموکراتیک - ادامه یابد... او هرگز سرنوشت انقلاب را بدست لِرزان دموکراسی نمی‌سپارد». [۴۹]

دیگر متفکران "اسلام راستین" نیز تأکید می‌کنند که: «در حکومت اسلامی اگر تعیین حاکم از راه مراجعه به آراء مردم باشد، قطعاً اکثریت آنها به کسی که مخالف عادات و عقایدشان است رأی نخواهند داد. و از آنجا که اسلام برنامه انقلابی دارد، لذا تعیین حاکم به نحو دموکراسی کذائی و مصطلح مفهومی ندارد زیرا برنامه‌های اسلام همه انقلابی و با رعایت عقل طراحی شده و غالباً با تمایلات نفسانی و لذات حیوانی افراد مغایر است، لذا نمی‌شود حکومت اسلامی، دموکراسی باشد...» [۵۰]

بنابراین: آنچه حکومت اسلامی را از سایر حکومت‌ها جدا می‌کند، مسئله حاکمیت و منشاء آن است: در حکومت‌های مبتنی بر دموکراسی، اکثریت مردم حاکمیت دارند و از قوانین و حکومتی اطاعت می‌کنند که خود ایجاد و انتخاب کرده‌اند، اما در حکومت اسلامی (در هر شکل و نام آن) بدلیل جهل و گمراهی و نقصان طبیعی مردم، وضع قوانین و حاکمیت از انسان‌ها سلب و به خدا و سپس به نمایندگان او (پیغمبر، امامان و فقها) تفویض می‌شود.

فلسفه و ماهیت رژیم سیاسی در همه انواع حکومت‌های اسلامی (از خمینی تا مجاهدین) مبتنی بر اصالت رهبر است. در این فلسفه، امام، انسان مافوق و پیشوا است. آبرمردی است که جامعه را سرپرستی، زعامت و رهبری می‌کند. دوام و قوام جامعه بوجود امام بستگی دارد. امام، عامل حیات و حرکت امت (جامعه) است. وجود و بقای امام است که وجود و بقای امت را ممکن می‌سازد. امام، "پیشوا" است تا نگذارد امت به بودن و خوش بودن و لذت‌پرستی تسلیم شود و بالاخره پیشوا است تا در پرتو هدایت او، امت - چونان گوسفندی - حرکت و جهت حرکت خویش را گم نکند. [۵۱]

با چنین اعتقادی است که مجاهدین خلق نیز تأکید می‌کنند: «رهبری، مطلقاً، هیچ تعینی به سمت پائین (توده‌ها) را نمی‌تواند بپذیرد، تعین او را الزام مشخص ایدئولوژیک - سیاسی سازمانش مشخص می‌کند. یک درجه پائین آمدن از این، محتوای مسئولیت رهبری را مخدوش می‌کند». [۵۲]

مسأله ولایت فقیه بر اساس آیه ۵۹ سوره نساء قرار دارد. در این آیه، قرآن به مسلمانان تأکید می‌کند که: «اطیعُوا اللَّهَ وَ اطیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِیَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (یعنی: خدا و رسول خدا و جانشینان وی را اطاعت کنید).

فقها و مفسرین شیعه "اولی الامر" را ناظر بر امامان شیعه و جانشینان آنان (فقها) می‌دانند. بنظر آیت‌الله خمینی: «رسول اکرم (ص) در رأس تشکیلات اجرائی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت، بعد از رسول اکرم، ائمه اطهارند که متصدی اجرای احکام و برقراری نظامات اسلامی باشند و پس از آنها فقهای عادل علمدار این مقامات هستند... فقها از طرف امام (ع) حُجَّت بر مردم هستند. همه امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است؛ در امر حکومت، تمثیت امور مسلمین تا اخذ و مصرف عواید عمومی. از آنجا که فقها، ائمه

رسل هستند باید رئیس ملت هم باشند... خلاصه، اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقهاست از گرفتن خمس و زکات و صدقات و خیریه و خراج تا اجرای حدود و قصاص و... حفظ مرزها و نظم شهرها... و این مسلم است که "الفقه حُکام علی السلاطین" [۵۳]

دکتر علی شریعتی نیز در باره نقش سیاسی امام و ولی فقیه معتقد است: «امام در کنار قدرت اجرایی نیست، همپیمان و همپیوند با دولت نیست، نوعی همسازی با سیاست حاکم ندارد. او خود مسئولیت مستقیم سیاست جامعه را داراست و رهبری مستقیم اقتصاد، ارتش، فرهنگ، سیاست خارجی و اداره امور داخلی جامعه با اوست یعنی امام، هم رئیس دولت است و هم رئیس حکومت و... شیعه پیروی از امام را بر اساس آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اُولی الامر منکم» توصیه می‌کند و امام را "ولی آمر" می‌داند که خدا اطاعتش را در ردیف اطاعت از خود و اطاعت از رسول شمرده است و این تقلید نیز برای رهبری غیر امام که نایب اوست در شیعه شناخته می‌شود [زیرا که] اَلْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ». [۵۴]

مجاهدین خلق نیز ضمن تکرار سخن شریعتی، در باره اهمیت رهبری و لزوم تقلید تأکید می‌کنند: «با وجود عامل هدایت‌کننده و سازمان پیشتاز، اختیاری برای توده‌ها و افراد جامعه بجا نمی‌ماند که خلاف رهنمودهای او، مسیر دیگری را برگزینند. آگاهی پیشتاز (یا امام و رهبر) به او ولایتی اعطاء می‌کند که سراسر جامعه را در بر گرفته و در برابر آن، افراد جامعه، مکلف به اطاعت و گردن‌گذاری هستند... توده‌های مردم بایستی از دستورهای این رهبر، اطاعت و پیروی کنند، یعنی: تقلید». [۵۵]

روشن است که در این "تقلید"، هرگونه تفکر، تعقل و تردیدی ممنوع و حتی گناه کبیره خواهد بود. در چنین شرایطی، ایمان به سلطه با سلطه ایمان در هم می‌آمیزد و لذا: کنجکاوی کردن و اما گفتن خطرناک است، بقول دکتر شریعتی: «**باید اطاعتی کورکورانه و تشکیلاتی داشت... این معنای تقلیدی است که در تشیع وجود داشت و همین تقلید نیز برای غیر امام (ولی فقیه) که نایب اوست در شیعه شناخته می‌شود. تقلید نه تنها با تعقل ناسازگار نیست، بلکه اساساً اقتضای عقل، تعبد و تقلید است.**» [۵۶]

بنابراین: امام یا ولی فقیه "اگر فرمان داد که فلان محل را بگیرید، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را که مضر به اسلام و مسلمین و ملت‌ها هستند، از بین ببرید، (نه تنها حکم به عدل فرموده بلکه) بر همه لازم است که از او اطاعت کنند... هر کس تخلف کند، خداوند بر او احتجاج خواهد کرد". [۵۷]

ادامه دارد...

<http://www.mirfetros.com/molahezat.html>

### افزوده ها و یادداشت ها:

- ۱- "روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات"، اسفزاری، ج ۱، ص ۲۶۶؛ "تاریخ مغول"، عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۷؛ "تاریخ نامه هرات"، سیف بن محمد هروی، صص ۵۸-۶۳.
- ۲- نگاه کنید به: "تاریخ جهانگشا"، جوینی، ج ۱، ص ۱۴۰؛ "طبقات ناصری"، قاضی منهای السراج، ج ۲، ص ۱۲۱؛ "روضات الجنات"، ج ۱، صص ۲۵۵-۲۵۷ و ۲۶۳-۲۶۴.



۳- "تاریخ جهانگشا"، ج ۱، صص ۱۲۶-۱۲۷ و ۱۲۸؛ "تاریخ نامه هرات"، صص ۵۶-۵۷.

۴- "جامع التواریخ"، رشید الدین فضل الله، ج ۱، صص ۳۶۳-۳۶۴. "حَشَر" به افرادی می گفتند که مغول ها از میان جوانان شهرها اسیر می کردند و آنان را در حملات خود به شهرها در جلو می راندند و در واقع "بلاگردان" یا "سپر بلا"ی خود می کردند.

۵- "تاریخ جهانگشا"، ج ۱، صص ۷۰ و ۸۲-۸۳ مقایسه کنید با "جامع التواریخ"، ج ۱، صص ۳۶۱-۳۶۲. در باره سمرقند و بخارا نگاه کنید به مقاله "نظری به دو شهر تاریخی سمرقند و بخارا"، ابوالفضل آزموده، در: هنر و مردم، شماره ۱۱۰، ۱۳۵۰، صص ۵۹-۶۳.

۶- "تاریخ جهانگشا"، ج ۱، صص ۱۰۰-۱۰۱: "روضة الصفا"، میرخواند، ج ۵، ص ۱۰۵ مقایسه کنید با: "جامع التواریخ"، ج ۱، ص ۳۷۳. بنا به گزارش نظام الدین شامی، ۱۶۰ سال بعد در حمله تیمور نیز: پایتخت خوارزم آنچنان ویران شد که "در سراسر آن دیواری که در سایه آن کسی بیاساید نماند و بر ساحت ویران آن، جو کاشتند": "ظفرنامه"، صص ۱۶، ۶۶-۷۲ و ۱۰۷-۱۰۸. در باره خوارزم قدیم، نگاه کنید به مقاله های س.پ. تولستو در: یغما، سال هشتم، ۱۳۳۴، صص ۵۳۷-۵۴۱؛ آریانا، چاپ کابل، سال چهارم، ۱۳۲۵، صص ۱۲۳۸-۱۲۴۷.

۷- "جامع التواریخ"، ج ۱، ص ۳۷۲؛ سرزمین های خلافت شرقی، لسترنج، صص ۴۷۶-۴۷۷.

۸- "روضات الجنات" ... ج ۲، ص ۹۴؛ "تاریخ نامه هرات"، ص ۸۰.

۹- از جمله نگاه کنید به: "جامع التواریخ"، ج ۱، صص ۳۶۸ و ۳۷۵-۳۷۷ و ۳۸۰ و ۳۸۱-۳۸۲.

۱۰- "تاریخ جهانگشا"، ج ۱، صص ۳-۵، مقایسه کنید با گزارش معین الدین اسفزاری در حمله تیمور به نواحی خراسان: "روضات الجنات"، ج ۲، ص ۴۵. برای آگاهی از عواقب شوم حمله مغول به ایران، نگاه کنید به: "تاریخ ادبیات ایران"، ذبیح الله صفا، ج ۳، صص ۷۷-۸۶؛ "کشاورزی و مناسبات ارضی در عهد مغول"، پتروشفسکی، ج ۱، صص ۴۶-۶۳ و ۶۷-۷۴؛ "مالک و زارع در ایران"، لمبتون، صص ۲۰۱؛ "تاریخ غزنویان"، باسورث، صص ۲۶۳-۲۶۴؛ "تاریخ فتوحات مغول"، ساندرز، صص ۶۱ و ۶۸ و ۱۲۶-۱۲۷؛ "دیدگاه ها"، علی میرفطروس، صص ۶۵-۷۸. ۱۱- نگاه کنید به: "تاریخ جهانگشا"، ج ۱، ص ۱۸؛ همچنین نگاه کنید به مقاله جرج ورنایوسکی در: نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، شماره ۲، سال ۱۱، ۱۳۳۸، صص ۱۵۱-۱۵۹؛ "مسائل عصر ایلخانیان"، منوچهر مرتضوی، صص ۲۵۹-۲۶۸.

۱۲- "تاریخ غزنویان"، ک. ادموند باسورث، ج ۱، ص ۱۴۷. پیگولوسکایا نیز اطلاعات ارزشمندی در باره شهرهای دوره ساسانی بدست می دهد. نگاه کنید به:

Pigulevskaja, N: Les villes de l'Etat iranien aux epoques Parthe et Sassanide, Paris, 1963.

۱۳- "تاریخ ایران"، پیگولوسکایا، پتروشفسکی و ... ص ۱۸۱.

۱۴- "ایران از آغاز تا اسلام"، صص ۳۴۳-۳۴۴.

۱۵- در باره وضع علم، فلسفه و ریاضیات در این عصر نگاه کنید به: "تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی"، ذبیح الله صفا، ج ۱؛ "انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی"، د. اولیری؛ "فرهنگ ایرانی پیش از اسلام"، محمد محمدی، صص ۲۰۳-۲۵۳؛ "معارف اسلامی"، شماره ۱۳، ۱۳۵۰، صص ۶۷-۷۱؛ "سخن علمی"، شماره ۷، ۱۳۴۷، مقاله کرلو نلینو، صص ۳۱۵-۳۱۸.

۱۶- در باره جندی شاپور نگاه کنید به: "فرهنگ ایرانی پیش از اسلام"، صص ۲۲۹-۲۵۳.

۱۷- یاقوت حموی - سیاح عرب- تعداد حمام های مصر در این زمان را ۴۰۰۰ ذکر کرده است که می توان از این رقم به کثرت کتاب های سوخته شده پی برد: "معجم البلدان"، ج ۵، ص ۲۴۳.

- ۱۸- نگاه کنید به: "تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی"، ذبیح الله صفا، ج ۱، صص ۳۳-۳۴؛ "تاریخ تمدن اسلام"، جرجی زیدان، ج ۳، صص ۴۳۴-۴۳۶؛ "فرهنگ ایرانی پیش از اسلام"، محمد محمدی، صص ۳۹-۶۴؛ "حلاج"، علی میرفطروس، چاپ سیزدهم، صص ۸۷-۸۹.
- ۱۹- "آثار الباقیه"، ابوریحان بیرونی، ص ۴۸. مقایسه کنید با روایت ابن خلدون در حمله مغول به خراسان: "مقدمه"، ج ۲. در مورد قتل عام های قتیبه بن مسلم در خراسان و خوارزم، ویرانی شهرها و فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی این مناطق در فصل آینده سخن خواهیم گفت.
- ۲۰- "تاریخ و تمدن ایلام"، یوسف مجیدزاده، ص ۱۰۳، برای آگاهی از تمدن ایلام نگاه کنید به: فصل های سوم و چهارم همان کتاب؛ "تاریخ تمدن"، ویل دورانت، ج ۱، صص ۱۷۵-۱۷۷؛ "ایران از آغاز تا اسلام"، گیرشمن، صص ۵۴-۶۰؛ سخنرانی های نخستین گنگره تاریخ و فرهنگ ایران، مقاله شیرین بیانی، صص ۴۰-۵۱.
- ۲۱- "ایران باستان"، صص ۱۹۴ و ۱۲۳۳؛ "تاریخ گردیزی"، ص ۵۹.
- ۲۲- "تاریخ گردیزی"، صص ۵۸-۵۹. نظامی گنجوی نیز در ذکر "ویران کردن آتشکده های عجم توسط اسکندر" به آتش زدن کتاب های پارسی اشاره کرده است. نگاه کنید به: "کلیات خمسه نظامی"، شرفنامه، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱، صص ۹۷۰-۹۷۱. انتقال کتاب ها و نسخ خطی کتابخانه های ایران به کشورهای مهاجم در سایر حملات بیگانگان نیز جریان داشته، مثلاً: در جریان لشکر کشی به حدود شمالی ایران، پطر کبیر به کتاب ها و نسخ خطی فراوان دست یافت و آنها را به سن پترزبورگ منتقل ساخت. همچنین اوزپ سنکوسکی (استاد زبان عربی و ترکی دانشگاه سن پترزبورگ) در سال ۱۸۲۸ پس از ورود به اردبیل -که هنوز در اشغال نظامیان روسی بود- مقامات ذریط را متقاعد کرد تا مجموعه نسخ خطی موجود در کتابخانه این شهر را به سن پترزبورگ منتقل کنند. نگاه کنید به مقاله "ایران شناسی در شوروی" نوشته موریل اتکین در: نشر دانش، شماره ۴، خرداد-تیر ۱۳۶۸، صص ۱۳-۱۴.
- ۲۳- "احیاء الملوك"، مقدمه منوچهر ستوده، صص ۱۶-۱۷.
- ۲۴- "تذکره الشعرا"، ص ۲۶.
- ۲۵- "تاریخ یمینی"، عتبی، ص ۱۷۸؛ "معجم الادبا"، ج ۲، ص ۳۱۵؛ همچنین نگاه کنید به: A. Mazaheri: La vie quotidienne des musulmans au moyen-age, p 149.
- ۲۶- "تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی"، ص ۱۵۴؛ همچنین نگاه کنید به: "بخارا؛ دستاورد قرون وسطی"، ریچارد فرای، ص ۱۵۱-۱۵۲.
- ۲۷- "تاریخ بیهقی"، ص ۲۲۷.
- ۲۸- مُجمل التواریخ و القصص، ص ۴۰۴؛ "کامل"، ابن اثیر، ج ۱۹، حوادث سال ۵۴۲۰.
- ۲۹- "تاریخ بیهقی"، صص ۳۸۶-۴۷۳.
- ۳۰- "تاریخ یمینی"، ص ۳۳۲.
- 31- La vie quotidienne des Musulmans, p 149.
- ۳۲- "راحه الصدور"، صص ۱۷۷-۱۸۱؛ "کامل"، ابن اثیر، حوادث سال های ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۶ هجری؛ "روضات الجنّات"، ج ۱، صص ۲۴۴-۲۴۵؛ "تاریخ نیشابور"، موءید ثابتي، صص ۱۶۱-۱۸۱ و ۲۲۱-۲۲۲ و ۲۳۰ و ۲۵۰. انوری در باره بی رحمی ها و غارتگری های ترکان غز در نواحی خراسان، قصیده جانگدازی دارد که با این دو بیت آغاز می شود:
- بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر ..... نامه اهل خراسان به بر خاقان بر  
نامه ای مطلع آن: رنج تن و آفت جان..... نامه ای مقطع آن: درد دل و خون جگر

در این باره نگاه کنید به مقالهء تحلیلی "بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر..."، علی میرفطروس، در:

ایران‌شناسی، شمارهء ۱، سال ۱۲، آمریکا، ۱۳۷۹، صص ۱۱۸-۱۳۱.

۳۳- "راحه الصدور"، صص ۳۷۷ و ۳۹۲.

۳۴- "معجم البلدان"، ج ۵، ص ۱۱۴.

۳۵- "سیرت جلال الدین منکبرنی"، ص ۴۸.

۳۶- "معجم الادبا"، ج ۵، ص ۴۶۷؛ همچنین نگاه کنید به: "نشوارالمحاضرة"، قاضی محسن تنوخ، ج ۲، صص ۳۲۴-۳۲۸.

۳۷- "تاریخ تمدن اسلام"، جرجی زیدان، ج ۳، ص ۴۳۸؛ مقایسه کنید با: "جامع التّواریخ"، ج ۱، ص ۳۶۱ در حملهء مغول به بخارا و نابود کردن کتابخانه های این شهر. هلاکوخان در حمله به قلعهء الموت و فتح آن(در سال ۱۲۵۶م) نیز دستور داد تا کتابخانهء سیدنا(متعلق به حسن صباح) را سوزانند و نابود کردند.

۳۸- "تاریخ جهانگشا"، ج ۱، صص ۸۴-۸۵.

۳۹- "جامع التّواریخ"، ج ۲، ص ۷۶۷. در بارهء رونق علم و فلسفه در بخارا، نگاه کنید به: "بخارا؛ دستاورد قرون وسطی"، ریچارد فرای، خصوصاً صفحات ۷۹-۱۲۲ و ۱۴۶-۱۵۶.

۴۰- مکاتبات رشیدی، مکتوب ۳۶.

۴۱- "راهنمای کتاب"، ج ۸، ۱۳۴۴، ص ۷۲، مقالهء "کتابشویان"، محمدتقی دانش پژوه.

۴۲- "تاریخ آل مظفر"، محمد کتبی، ص ۴۹.

۴۳- نگاه کنید به: "عالم آرای عباسی"، اسکندریک ترکمان، ج ۱، ص ۲۰۹؛ "خلاصه التّواریخ"، قاضی احمد قمی، ج ۲، ص ۱۰۱۲.

۴۴- "خلاصه التّواریخ"، ج ۲، ص ۷۵۴.

۴۵- "خلاصه التّواریخ"، ج ۲، ص ۸۷۴.

۴۶- "خلاصه التّواریخ"، ج ۲، صص ۷۹۸ و ۱۰۷۵-۱۰۷۶.

۴۷- برای گزارش ارزشمندی از کتابخانه های ایران در قبل و بعد از اسلام نگاه کنید به: "کتاب و کتابخانه های شاهنشاهی ایران"، رکن الدین همایونفرخ، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۴۵، همچنین مقالات همین نویسنده در: مجلهء هنر و مردم، شماره های ۴۳-۵۴، ۱۳۴۵ و شماره های ۵۵-۷۵، ۱۳۴۶؛ نشریه تلاش، شمارهء ۱، ۱۳۴۵، ص ۷۷-۸۴؛ همچنین نگاه کنید به: "نقش ایران در فرهنگ اسلامی"، علی سامی، صص ۲۵۲-۲۷۵ و La vie quotidienne des Musulmans, pp. 146- 151.

۴۸- "تمدن اسلامی در قرن چهارم"، آدم متز، ج ۲، ص ۲۰۲.

۴۹- در بارهء پیشرفت علوم و خصوصاً ریاضیات(حساب، هندسه، جبر، مثلثات و نظریهء مقدماتی اعداد) در این دوران نگاه کنید به: "زندگینامهء ریاضیدانان دورهء اسلامی از سدهء سوم تا سدهء یازدهم هجری"، ابوالقاسم قربانی؛ "تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی"، ذبیح الله صفا، ج ۱؛ "پارسی نامه"، ابوالقاسم قربانی؛ "تاریخ ایران"(کمبریج)، ج ۴، صص ۳۳۰-۳۶۴.

۵۰- "احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم"، ص ۲۸۰، چاپ لیدن، ترجمهء فارسی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۵۱- "صورة الارض"، صص ۲۶-۲۷.

۵۲- "نزهة القلوب"، صص ۱۵۱-۱۵۲؛ همچنین نگاه کنید به: "سفرنامه"، ابن بطوطه، ص ۳۸۹؛ "معجم البلدان"، یاقوت حموی، ج ۵، ص ۳۹۶.

۵۳- نگاه کنید به: "روضات الجنّات"، ج ۲، صص ۴۴-۴۵ و ۴۹-۵۵ و ۹۴؛ "ظفرنامه"، نظام الدین شامی، صص

۸۴-۸۳. در مورد حمله مغول به هرات نگاه کنید به: صفحه ۱۹ کتاب حاضر.

۵۴- "سفرنامه"، صص ۱۶۶-۱۶۷.

۵۵- "سفرنامه"، ص ۲۱۲.

۵۶- "ظفرنامه"، شرف الدین علی یزدی، ج ۱، ص ۳۱۴؛ "منتخب التّواریخ"، معین الدین نطنزی، ص ۳۳۶؛ "تاریخ آل مظفر"، کتبی، ص ۱۱۴؛ "روضة الصّفا"، میرخواند، ج ۶، ص ۱۵۷.

۵۷- "سیاست و اقتصاد عصر صفوی"، باستانی پاریزی، ص ۳۵۸.

۵۸- نگاه کنید به: "مُجمل التّواریخ"، ابوالحسن گلستانه، صص ۳۹۰ و ۴۵۸؛ مقایسه کنید با: "رستم التّواریخ"، رستم الحکما، صص ۲۴۸-۲۵۵.

۵۹- "تاریخ مغول"، عباس اقبال آشتیانی، ص ۵۷۱؛ مقایسه کنید با: "سفرنامه"، ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۵۳.

۶۰- "خلاصة التّواریخ"، ج ۲، ص ۷۹۷؛ مقایسه کنید با سخن قطران تبریزی در باره حمله غزها به شهرهای آذربایجان: "شهریاران گمنام"، احمد کسروی، صص ۱۹۱-۱۹۲ و ۱۹۵-۱۹۹.

۶۱- "تاریخ طبرستان"، ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱۶۴.

۶۲- "تاریخ طبرستان"، ج ۱، ص ۱۶۵.

۶۳- نگاه کنید به: "تاریخ طبرستان"، ص ۱۸۳؛ تاریخ رویان، اولیاء الله آملی، ص ۶۹.

۶۴- "تاریخ طبرستان"، ص ۱۹۰؛ همچنین نگاه کنید به: "مختصرالبلدان"، ابن الفقیه، ص ۳۲؛ "فتوح البلدان"، بلاذری، ص ۱۵۸.

۶۵- "تاریخ طبرستان، رویان و مازندران"، ظهیرالدین مرعشی، ص ۶۷؛ "تاریخ طبری"، ج ۱۴، ص ۶۱۳۵.

۶۶- "تاریخ طبرستان"، صص ۲۳۹-۲۴۰؛ "تاریخ طبرستان، رویان و مازندران"، مرعشی، ص ۱۳۵.

۶۷- "تاریخ طبرستان"، ص ۲۵۳.

۶۸- "حبیب السیر"، خواندمیر، ج ۲، صص ۳۳۷ و ۴۰۸.

۶۹- "تاریخ طبرستان"، صص ۲۴۵-۲۴۷؛ "تاریخ طبرستان، رویان و مازندران"، ص ۱۳۶.

۷۰- "تاریخ طبرستان"، ص ۲۵۴؛ "تاریخ طبرستان، رویان و مازندران"، ص ۱۳۹. مقایسه کنید با "تاریخ بیهقی"، صص ۵۸۸ و ۵۹۱-۶۰۱، در قتل و غارت مردم آمل و ساری توسط سپاهیان سلطان مسعود غزنوی.

۷۱- "بدايع الزّمان" (تاریخ افضل)، صص ۸۹ و ۹۱-۹۲؛ "سلجوقیان و غز در کرمان"، ص ۱۳۱؛ "تاریخ کرمان"، ص ۲۶۲ مقایسه کنید با: "فارسنامه ناصری"، گفتار اول، ص ۱۶۱؛ "انقراض سلسله صفویه"، لاکهارت، صص ۱۳۱ و ۱۸۸-۱۸۹ و ۱۹۴؛ "برافتادن صفویان برآمدن محمود افغان"، صص ۷۸ و ۲۰۵-۲۱۱؛ همچنین نگاه کنید به:

"تاریخ جدید یزد"، ص ۹۰، درباره محاصره شهر یزد بوسیله تیمور و قحطی و مرگ و میر مردم، "روضات الجنّات"، ج ۲، ص ۵۳ در مورد قحطی شهر هرات؛ "خلاصة التّواریخ"، قاضی احمد قمی، ج ۲، صص ۸۹۷-۸۹۸، در حمله و غارت مشهد توسط ازبک ها و قحط و غلا در شهر؛ "جامع جعفری"، ص ۴۷۳ در تخریب خانه ها و آبادی های شهر کرمان بدستور آقا محمدخان قاجار. ویلم فلور نیز گزارش های ارزنده ای از غارت و تاراج شهرهای تجارتي کرمان، لار در زمان صفویان و حمله افغان ها و قحط و غلاي آن دوران بدست می دهد. نگاه کنید به: "برافتادن صفویان برآمدن محمود افغان" (روایت شاهدان هلندی)، صص ۲۹-۳۵، ۴۴-۴۵، ۶۰-۶۳، ۷۸، ۸۲، ۲۰۵-۲۱۱، ۲۷۸-۲۸۵ و ۳۰۵.

۷۲- "جامع التّواریخ حسنی"، نسخه خطی کتابخانه ملّی، نقل از: "آسیای هفت سنگ"، باستانی پاریزی، ص ۱۸۱.

۷۳- "سلجوقیان و غز در کرمان"، صص ۱۲۹ و ۱۳۴ و ۱۴۳-۱۴۴، "بدايع الزّمان"، ص ۸۹. در مورد حملات دیگر و

قتل عام مردم، ویرانی شهرها و فروپاشی مناسبات اقتصادی-اجتماعی منطقه کرمان، نگاه کنید به: "سلجوقیان و غَز در کرمان"، صص ۵۹، ۶۲، ۷۷-۷۸، ۱۰۰-۱۰۴، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۳-۱۴۴، ۱۷۷، ۲۰۱، ۲۰۳ و ۲۰۷؛ "تاریخ آل مظفر"، صص ۸۷ و ۸۹. در مورد آبادانی و رونق اقتصادی منطقه کرمان در قرون وسطی نگاه کنید به: "مختصرالبلدان"، ابن فقیه، ص ۲۰؛ "صورة الارض"، ابن حوقل، ص ۷۷؛ "حدود العالم"، یاقوت حموی، ص ۱۲۶؛ "سرزمین های خلافت شرقی"، لسترنج، صص ۳۲۱-۳۳۹؛ "سلجوقیان و غَز در کرمان"، صص ۶۲ و ۱۰۰ و ۱۰۳.

۷۴- نگاه کنید به: "احیاء الملوك"، صص ۱۸ و ۱۱۳-۱۱۴؛ "مطلع السعدين"، عبدالرزاق سمرقندی، ج ۲، صص ۷۵ و ۶۵۲؛ در مورد آبادانی و رونق اقتصادی سیستان در قرون وسطی نگاه کنید به: "احیاء الملوك"، صص ۱۲ و ۱۴ و ۸۶ و ۴۴۱؛ "صورة الارض"، ابن حوقل، صص ۱۵۲-۱۵۳ و ۱۵۵ و ۱۶۰-۱۶۱؛ "مختصرالبلدان"، ابن فقیه، ص ۲۲. در مورد حملات دیگر، قتل عام های مردم، ویرانی شهرها و فروپاشی شبکه های آبیاری و کشاورزی در منطقه سیستان نگاه کنید به: "احیاء الملوك"، صص ۸۳ و ۹۸ و ۱۰۰ و ۱۰۴؛ "ظفرنامه"، نظام الدین شامی، ص ۹۲.

در اینجا، بی آنکه بخواهیم به قرینه سازی های ظاهری دچار گردیم، یادآور می شویم که حمله عراق به ایران (۱۳۵۹) و تداوم ۸ سال جنگ خونین و بیهوده، و نتایج سهمگین این جنگ در ویرانی شبکه های اقتصادی و صنعتی ایران، نابودی بناهای تاریخی و تلفات عظیم انسانی (خصوصاً نیروهای تولیدی و جوان جامعه) می تواند یک مصداق عینی در تکمیل نظرات ما باشد. "انستیتو بین المللی تحقیقات در باره صلح" (سیپری) در استکهلم، خسارت جنگ ۸ ساله ایران و عراق را بیش از درآمد نفتی این دو کشور در یک قرن اخیر دانسته است. منابع دیگر، خسارت جنگی ایران را ۷۴ تا ۹۱ بلیون دلار ذکر کرده اند. روزنامه کیهان (۱۴ اردیبهشت ۶۸) ضمن چاپ لیستی از آثار تاریخی و فرهنگی آسیب دیده در جریان جنگ ایران و عراق به نقل از رئیس "سازمان میراث فرهنگی کشور" نوشت: "استقرار تأسیسات نظامی و پایگاه های هوایی در جوار شهرهای باستانی و اقدام به سنگرکشی در محوطه های باستانی، نمونه هایی از بی توجهی به سیاست عدم استقرار مواضع نظامی در جوار آثار باستانی است. یکی از دلایل تخریب آثار تاریخی ایران در طول جنگ تحمیلی همین امر بوده است". وی به عنوان نمونه به معبد چغا زنبیل -یکی از ۳ آثار فرهنگی ثبت شده در میراث فرهنگی جهانی در خوزستان- اشاره کرده که "سپاه پاسداران در محوطه آن، پایگاه نظامی احداث نموده و به همین جهت امکان سرکشی و جبران خسارت وارده وجود نداشته است". بر اساس گزارش روزنامه جمهوری اسلامی (۱۴ اردیبهشت ۷۴): ۸۰٪ آثار تاریخی شهر تازه کشف شده در اطراف "بُرازجان" به دلیل حفاری های غیر مجاز توسط افراد سودجو، رو به نابودی است. این شهر تاریخی که متعلق به دوره ساسانیان است دارای یک آتشگاه، یک معبد میترائی (مهر پرستی)، دژ دفاعی و آثار دیگر می باشد.

۷۵- "ایران و قضیه ایران"، کُرژن، ج ۱، ص ۲۴۷؛ "مقاله نیشابور"، لورنس لاکهارت، مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال سوم، شماره ۴، ص ۳۳۸. در مورد اهمیت علمی و فرهنگی شهر نیشابور در قرون وسطی نگاه کنید به مقاله لاکهارت در مجله فوق الذکر، صص ۳۳۷-۳۵۰؛ "نیشابور مرکز خراسان، قدیم ترین پایگاه علوم اسلامی"، عبدالحمید مولوی، نشریه دانشکده معقول و منقول مشهد، شماره ۱، ۱۳۴۷، صص ۱۸۲-۲۲۶؛ "نیشابور به روایت تاریخ"، عباس شریفی نارانی، نشریه میراث فرهنگی، شماره ۳-۴، صص ۷۵-۸۰.

۷۶- "تحریر تاریخ و صاف"، ص ۱۲۸، همچنین نگاه کنید به: صص ۲۱۵-۲۱۶ و ۳۶۲.

۷۷- سفرنامه، ص ۹.

۷۸- "جامع التّواریخ"، ج ۲، ص ۷۶۷؛ در باره زمین لرزه های شهر تبریز نگاه کنید به مقاله عزیز دولت آبادی در: نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۲، سال ۱۶، ۱۳۴۳، صص ۱۳۷-۱۶۲؛ "زمین لرزه های تبریز"، یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۹. برای آگاهی از زمین لرزه های شهرهای مهم ایران نگاه کنید به کتاب ارزشمند: "تاریخ زمین لرزه های ایران"، تألیف ن.ن. آمیرسیز و ج.پ. ملویل.

۷۹- "تاریخ یمینی"، صص ۲۷۶-۲۷۸.

۸۰- "ایران و قضیه ایران"، ج ۱، ص ۲۴۸.

۸۱- "راحه الصدور"، صص ۱۷۱-۱۷۲. راوندی در ذکر ظلم و ستم های ترکان غز در خراسان نیز یادآور می شود که: غزان در خراسان بی رسمی ها کردند و بی رحمی های نمودند که "اگر بشرح آید ده کتاب چنین باشد"، "راحه صدور"، صص ۳۷۷ و ۳۹۳-۳۹۴.

۸۲- "تاریخ جدید یزد"، صص ۲۴۹-۲۵۰. برای آگاهی از جنگ های داخلی، حمله ها، کشتار مردم و خصوصاً غارت تجار خارجی و داخلی و فروپاشی اقتصاد شهرها و روستاهای فارس، خوزستان، بیهق، لار، کرمان و ... از جمله نگاه کنید به: "روضات الجنّات"، معین الدین اسفزاری، ج ۲، صص ۱۹۰-۱۹۱ و ۱۹۸؛ "حبیب السیر"، خواندمیر، ج ۴، ۴۳۹؛ "تاریخ آل مظفر"، صص ۴۳ و ۱۰۸-۱۰۹؛ "راحه الصدور"، صص ۳۷۷ و ۳۸۱ و ۳۹۲؛ "سلجوقیان و غز در کرمان"، صص ۵۸-۶۰؛ "تاریخ بیهق"، ابوالحسن بیهقی، صص ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۱؛ "تاریخ و صاف"، ص ۳۶۱؛ "ظفرنامه"، شرف الدین علی یزدی، ج ۱، صص ۲۶۳ و ۴۲۷ و ۵۴۱ و ۵۵۹-۵۶۲؛ "تاریخ احوال حزین"، صص ۱۰۳-۱۰۸؛ "برافتادن صفویان برآمدن محمود افغان" (روایت شاهدان هلندی)، ویلم فلور، صص ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۶۳، ۷۸، ۸۲، ۲۰۵-۲۱۱ و ...

۸۳- نگاه کنید به: "تاریخ عالم آرای صفوی"، مولف ناشناس، بکوشش یدالله شکری، ص ۳۷۲. برای نمونه های دیگری از کشمکش سرداران و امیران داخلی و ویرانی شهرها در این دوره نگاه کنید به صفحات ۹۶، ۲۲۰، ۲۲۵ و ...، "تاریخ عالم آرای صفوی".

۸۴- "راحه الصدور"، ص ۱۸۲، همچنین نگاه کنید به: "کامل"، ابن اثیر، ج ۱۷، صص ۲۲۸-۲۲۹، حوادث سال ۴۴۸ و ج ۲۱، ص ۱۷۵، حوادث سال ۵۵۴هـ.

۸۵- نگاه کنید به: "معجم البلدان"، ج ۲، ص ۸۹۳، مقایسه کنید با روایت خواندمیر و مستوفی در: "حبیب السیر"، ج ۳، ص ۲؛ "نزهة القلوب"، ص ۵۷، همچنین نگاه کنید به "زندگانی من"، احمد کسروی، ص ۱۳؛ "ویژگی های تاریخی شهرنشینی در ایران دوره اسلامی"، احمد اشرف، در: نامه علوم اجتماعی، سال اول، شماره ۴، ۱۳۵۳، صص ۳۰-۳۲.

۸۶- "تاریخ و صاف"، ص ۳۶۱، مقایسه کنید با گزارش محمد بن ابراهیم در: "سلجوقیان و غز در کرمان"، صص ۱۲۹ و ۱۳۴ و ۱۴۴ و گزارش سیف بن محمد هرّوی در: "تاریخ نامه هرات"، صص ۸۲-۸۳ و گزارش افضل الدین کرمانی، در: "بدایع الزمان"، ص ۸۹.

- نگاه کنید به: بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی، علی شریعتی، صص ۲۶۵-۲۷۷، م.آ ۲۷، سیمای دو زن (بر اساس شیرین و نظامی گنجوی)، علی اکبر سعیدی سیرجانی، صص ۷-۳۴، مقاله نادر نادرپور در تفاوت عرفان ایرانی با ادیان سامی (یهودیت، مسیحیت و اسلام) و تفاوت ادیان سامی با ادیان آسیائی (برهمنائی، بودائی، و زرتشتی): نشریه مهرگان، شماره ۳، پائیز ۷۲، صص ۴۲-۴۳ و ۴۵-۴۴. همچنین نگاه کنید به مقالات پانیکار و همایون کبیر، در: اساس فرهنگ هند، صص ۸ و ۱۵-۲۰، نه شرقی، نه غربی، انسانی، عبدالحسین زرین کوب، ص ۷.

- ۲- نگاه کنید به: البیان والبین، جاحظ، ج ۱، ص ۱۵۹؛ تأویل مختلف الحدیث، ابن قُتیبه، ج ۴، ص ۱۴۹؛ تفسیر طبری، سوره الحجر، آیه ۱۴ و سوره البروج، آیه ۳۲؛ سیمای محمد، علی شریعتی، ص ۸۰.
- ۳ - نگاه کنید به: "نهج الفصاحه"، سخنان حضرت محمد، ص ۱۱۵، حدیث ۵۷۶ و ص ۲۸۰، حدیث ۱۷۸۷.
- ۴ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۹۲. مقایسه کنید با: سیمای محمد، دکتر علی شریعتی، ص ۵۵.
- 5- *Mahomet*, Editions du Seuil, Chapitre V, Paris: 1961, PP, 179-2485
- ۶ - امت و امامت، صص ۶۱۸ - ۶۱۹، م. آ ۲۶.
- ۷ - برای آگاهی از این جنگ ها و قتل عام ها نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۳ و ۴؛ مغازی یا تاریخ جنگ های پیامبر، محمد بن عمر واقدی، ج ۱ و ۲ و ۳؛ سیرت رسول الله (سیره النبوی)، ابن هشام، ج ۲.
- ۸ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۲۵۶ - ۱۲۵۸.
- ۹ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۲۴۶.
- ۱۰ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۰۶ - ۱۴۱۱ و ۱۴۱۹ و مقایسه کنید با روایت طبری در قتل عام ایرانیان توسط خالد: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۹۳ - ۱۴۹۴؛ از پرویز تا چنگیز، سید حسن تقی زاده، ص ۱۸۲. اسلام شناسی (پرتوی در مطالعات اسلامی)، علی میرفطروس، صص ۴۲ و ۴۳ و ۴۴.
- ۱۱ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۳۶۹.
- ۱۲ - همان مأخذ.
- ۱۳ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۵۴ - ۱۴۶۴؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، صص ۳۷ - ۹۸؛ التنبيه و الاشراف، مسعودی، ص ۲۶۱؛ روضه الصفا، ج ۲، صص ۶۰۳ - ۶۱۴.
- ۱۴ - قصص الانبیا، نیشابوری، ص ۴۵۵.
- ۱۵ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ و ۱۳۹۴ و ۱۴۰۷ و ۱۴۱۰؛ الفتوح، ابن اعثم کوفی، ص ۱۵. مقایسه کنید با فرمان حضرت علی در: تاریخ طبری، ج ۶، صص ۲۴۲۰ و ۲۶۶۵ و نیز مقایسه کنید با سخن حضرت محمد در: آئین شهرداری (معالم القریه)، ابن آخوّه، ص ۳۵.
- ۱۶ - قصص الانبیاء، صص ۴۵۵ - ۴۵۶؛ مقایسه کنید با: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۰۹ - ۱۴۱۰؛ الفتوح، صص ۱۵ - ۱۸ و ۳۷ - ۴۵.
- ۱۷ - نگاه کنید به: قرآن، سوره فتح، آیه ۱۹-۲۰؛ تفسیر طبری، ج ۷، ص ۱۲۳؛ تاریخ طبری، ج ۳، صص ۱۰۷۰ - ۱۰۷۱ و ۱۰۷۳؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۱، ص ۶۶۴؛ مختصرالبلدان، ابن فقیه، صص ۹ - ۱۸۸؛ تجارب السلف، هندو شاه نخجوانی، ص ۲۶.
- ۱۸ - در باره قحطی و فقر عمومی اعراب و ضرورت دستیابی به سرزمین های ثروتمند، نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۳۰؛ و نیز نگاه کنید به خطابه عمر در تشویق اعراب مسلمان به مهاجرت و حمله و دست اندازی به مناطق حاصلخیز همسایه: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۵۸۷ - ۱۵۸۹ و ۱۶۵۵ و نیز ج ۵، صص ۱۷۵۹ و ۱۹۳۶، مقایسه کنید با: الفتوح، ابن اعثم کوفی؛ ص ۹۴ و صص ۱۰۲ - ۱۰۳ (پاسخ فرستاده عرب به یزدگرد ساسانی؛ حبیب السیر، ج ۱، صص ۳۰۲ و ۴۰۱).
- ۱۹ - از جمله نگاه کنید به مقاله: "امتناع تفکر در فرهنگ دینی"، آرامش دوستدار (بابک بامدادان) در: الفبا، شماره ۱ تا ۱۴؛ زمان نو، شماره ۱۰ و ۱۱، مقالات همین نویسنده.
- ۲۰ - علی، حیات بارورش پس از مرگ، علی شریعتی، صص ۴۱۷ - ۴۱۸ و ۴۳۴ - ۴۳۵، م. آ ۲۶؛ بازشناسی هویت ... صص ۱۲ و ۱۳ و ۵۲، م. آ ۲۷؛ مقایسه کنید با: اسلام و مالکیت، سید محمود طالقانی، ص ۱۶۰؛ غرب زدگی، جلال آل احمد، صص ۴۷ و ۴۸ و ۴۹؛ خدمات متقابل ایران و اسلام، مرتضی مطهری، صص ۸۲ و ۱۱۲.

۲۱ - علی حیات بارورش پس از مرگ، ص ۴۲۵، م. ۲۶، مقایسه کنید با نظر سید محمود طالقانی: اسلام و مالکیت، ص ۱۶۰.

۲۲ - سوره آل عمران، آیه ۳۲ و ۸۵ و ۱۳۲.

۲۳ - سوره توبه، آیه ۲۹. همچنین نگاه کنید به: سوره بقره، آیه ۱۹۳ و ۲۱۶؛ سوره تحریم، آیه ۹، سوره توبه، آیه ۵ و ۲۳ و ۲۶ و ۱۲۰ و ۱۲۹؛ سوره مائده، آیه ۲۷، ۳۳، ۴۰؛ سوره نساء، آیه ۷۶ و ۹۱؛ سوره احزاب، آیه ۲۵؛ سوره انفال، آیه ۳۹؛ سوره محمد، آیه ۴.

۲۴ - ترجمه تاریخ طبری، بلعمی، ص ۲۹۵. مقایسه کنید با: الفتوح، ابن اعثم کوفی، ص ۵۱.

۲۵ - تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۸۱۲-۱۸۱۳. همچنین نگاه کنید به: صفحات ۱۸۰۶ و ۱۸۰۷ و ۱۸۲۳ و ۱۸۳۷ و ۱۸۴۱؛ ج ۴، صص ۱۴۷۹-۱۴۸۰ و ۱۴۸۱ و ۱۴۸۹ و ۱۵۰۴ و ۱۵۰۵ و...

۲۶ - نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۸۰ و ۱۴۸۲ و ۱۴۹۷ و ۱۴۹۸ و ۱۵۰۱ و ۱۵۰۸ و ۱۵۱۲ و ۱۵۱۳ و... ۲۷-

از این پس شکست آید از تازیان	ستاره نگرده مگر بر زیان
شود بنده بی هنر شهریار	نژاد و بزرگی نیاید به کار
چو این خانه از پادشاهی تهی است	نه هنگام پیروزی و فرهی است
چو آگاه گشتم از این راز چرخ	که ما را از او نیست جز رنج، برخ
به ایرانیان زار و گریان شدم	ز ساسانیان نیز بریان شدم

خلاصه شاهنامه فردوسی، ص ۸۲۴، مقایسه کنید با سخن سیاه دیلمی (یکی دیگر از سرداران معروف ساسانی) به فرماندهان سپاه اصفهان: تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۹۰۴-۱۹۰۵.

۲۸ - دینوری حتی تأکید می کند که پس از شکست ایرانیان در جنگ جلولا و فرار یزدگرد به قُم، «مردم در همه جا به هیجان آمدند و از هر سو برای اجابت ندای کمک و استعانت یزدگرد، حرکت کردند و مردم از قومس (دامغان)، طبرستان و گرگان و دماوند و ری و اصفهان و همدان و ماهان بسوی یزدگرد روی آوردند و گروهی از جنگجویان بر او گرد آمدند»، اخبار الطوال، ص ۱۴۶.

۲۹ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۸۲۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۴۰؛ فتوح البلدان، بلاذری، صص ۶۵ - ۶۶؛ اخبار الطوال، دینوری، ص ۱۴۱.

۳۰ - تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۴۹۱-۱۴۹۴. مقایسه کنید با عمل یزید بن مهلب و عبدالله بن عاص در سرکوب مردم گرگان و استخر، صص ۷۶ و ۷۸ کتاب حاضر.

۳۱ - اخبار الطوال، صص ۱۵۱-۱۵.

۳۲ - آفرینش و تاریخ، ج ۵، ص ۱۹۲.

۳۳ - الفتوح، ص ۲۲۳؛ تذکرة شوشتر، سید عبدالله شوشتری، ص ۱۶.

۳۴ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۹.

۳۵ - الفتوح، ص ۲۱۵.

۳۶ - تاریخ سیستان، صص ۸۰-۸۲؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۱۷.

۳۷ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۵.

۳۸ - مختصر البلدان، ص ۱۱۱.

۳۹ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۳. همچنین نگاه کنید به: فتوح البلدان، صص ۲۸۶-۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۵-۲۹۷ و ۲۹۹.



و ۳۰۳-۳۰۴ و ۳۰۷-۳۰۹.

۴۰- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۱۱. همچنین نگاه کنید به: فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۶.

۴۱- کامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۸.

۴۲- الفتوح، ص ۲۸۲.

۴۳- البلدان، یعقوبی، ص ۶۲؛ تاریخ طبری، ص ۲۰۱۴.

۴۴- فتوح البلدان، صص ۱۴۸ و ۲۶۵-۲۶۷.

۴۵- تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۹۶۳-۱۹۶۵.

۴۶- ترجمهء تاریخ طبری، بلعمی، ص ۳۵۳، همچنین نگاه کنید به: تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، ص ۳۵.

۴۷- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۶.

۴۸- تاریخ طبری، ج ۵، صص ۲۱۱۶-۲۱۱۸؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، صص ۱۷۸-۱۷۹.

۴۹- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۵۸؛ دو قرت سکوت، ص ۷۷.

۵۰- اسلامشناسی، صص ۸۶-۸۸.

۵۱- فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۶ و نیز نگاه کنید به: کامل، ابن اثیر، ج ۳، صص ۱۶۳-۱۶۴؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۹.

۵۲- فتوح البلدان، ص ۱۴۹؛ کامل، ابن اثیر، ج ۳، صص ۳۰ و ۳۳-۳۴.

۵۳- فتوح البلدان، صص ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۳۲۶.

۵۴- مُجمل التواریخ و القصص، ص ۲۸۳؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰۳.

۵۷- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۸.

۵۶- نگاه کنید به: مختصر البلدان، ابن فقیه، ص ۱۵۲؛ فتوح البلدان، ص ۱۸۳؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۶؛

اسلامشناسی، علی میرفطروس، صص ۹۲-۹۴.

۵۷- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۳.

۵۸- تاریخ گردیزی، ص ۲۵۱؛ همچنین نگاه کنید به: تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ج ۱، ص ۱۶۴؛ فتوح البلدان،

صص ۱۸۴-۱۸۹؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۴۰؛ زین الاخبار، گردیزی، ص ۱۱۲؛ روضة الصفا، ج ۳، ص ۳۱۱؛ حبیب السیر، ج ۲، ص ۱۶۹.

۵۹- تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۴۵۷۷.

۶۰- نگاه کنید به: فتوح البلدان، ص ۲۷۲؛ مُجمل التواریخ و القصص، ص ۲۸۳.

۶۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۷۲۲. درباره این سردار معروف اسلام نگاه کنید به: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹؛

آفرینش و تاریخ، ج ۶، ص ۴؛ انقلاب های اسلامی، خربوطلی، ص ۵۹.

۶۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۶۵۷.

۶۳- فتوح البلدان، ص ۱۵۰.

۶۴- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۸۲؛ فتوح البلدان، ص ۲۹۲.

۶۵- فارسنامه، ابن بلخی، ص ۱۱۷. با این همه، محققان شیعه (خصوصاً دکتر شریعتی)، در توضیح مسلمان

شدن و شیعه‌گرایی ایرانیان معتقدند: «علی، برای توده مردم ایران، هم مرجعی بود که اسلام محمد را با

اطمینان مطلق از او فرا می گرفتند و هم امامی بود که بروی آنان شمشیر نزده بود و هم امامی که سرشان را


به بند حکومت جبارانه نکشیده بود و هم مجسمه آن حق خواهی و عدالت طلبی بود که از قرن ها پیش در

تلاش و آرزوی آن بودند... برای همین، (ایرانیان) مذهب خویش را ول کردند، ملیت خویش را ول کردند،

- سُنّت‌های خویش را ول کردند و بطرف اسلام رفتند...» بازشناسی هویت ایرانی-اسلامی، ص ۱۹۴؛ علی و حیات بارورش پس از مرگ، صص ۴۳۴-۴۳۵ و ۴۴۲، م.آ ۲۶.
- ۶۶- تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳۱۷۲ و ۳۱۷۳.
- ۶۷- تاریخ بخارا، صص ۵۲-۵۳.
- ۶۸- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲.
- ۶۹- تاریخ بخارا، ص ۵۶.
- ۷۰- تاریخ بخارا، صص ۵۴-۵۷، مقایسه کنید با فتوح البلدان، بلاذری، ص ۲۹۸.
- ۷۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۲.
- ۷۲- تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۲۵. مقایسه کنید با عمل یزیدبن مُهَلَّب در حمله به گرگان، ص ۷۲ کتاب حاضر.
- ۷۳- تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۲۸. مقایسه کنید با عمل خالدبن ولید و یزیدبن مهَلَّب در حمله و سرکوب مردم الیس و گرگان در صفحات ۷۱-۷۲ کتاب حاضر.
- ۷۴- تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۴۵.
- ۷۵- تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۴۵.
- ۷۶- تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۵۴.
- ۷۷- نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۳۸۵۶-۳۸۵۹.
- ۷۸- تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۵۴.
- ۷۹- تاریخ بخارا، صص ۶۱-۶۲.
- ۸۰- تاریخ بخارا، ص ۶۶.
- ۸۱- تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۸۶۵.
- ۸۲- چاچ یکی از آبادترین شهرهای ماوراء النهر در قرون وسطی بوده است. تاشکند کهنه -امروزه- باقیمانده آن شهر است. در باره چاچ نگاه کنید به: صورة الارض، صص ۲۳۳-۲۳۵.
- ۸۳- شاعران هم عصر رودکی، احمد اداره چی گیلانی، ص ۲۱؛ مسالک الممالک، ابن خرداد به، صص ۲۲-۲۳؛ دو قرن سکوت، عبدالحسین زرین کوب، ص ۱۲۱.
- ۸۴- نگاه کنید به: فتوح البلدان، بلاذری، صص ۱۰۱ و ۱۶۷-۱۶۸ و ۲۸۸؛ تاریخ الرسل والملوک، طبری، صص ۴۱۴ و ۴۲۲ و ۴۲۷.
- ۸۵- کامل، ج ۷، ص ۸۶؛ فتوح البلدان، صص ۲۹۴ و ۳۰۹. همچنین نگاه کنید به: شهریاران گمنام، احمد کسروی، ص ۱۴۳؛ نظری به تاریخ آذربایجان، محمد جواد مشکور، ص ۱۳۵.
- ۸۶- تاریخ بخارا، ص ۶۶.
- ۸۷- فتوح البلدان، ص ۳۰۹.
- ۸۸- تاریخ بخارا، ص ۶۹. مقایسه کنید با: فتوح البلدان، ص ۲۸۸ و ۲۹۴ در فتح مرو.
- ۸۹- البلدان، صص ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۵۰-۵۱ و ۵۲ و ۵۴ و ۵۵.
- ۹۰- البلدان، صص ۴۹.
- ۹۱- البلدان، ص ۵۰.
- ۹۲- فتوح البلدان، ص ۲۸۸؛ مختصر البلدان، ص ۱۲۶.
- ۹۳- نگاه کنید به: تاریخ قُم، حسن بن محمد قمی، صص ۲۵۴ - ۲۵۶.
- ۹۴- تاریخ قُم، صص ۴۸ و ۲۶۲ و ۲۶۳.

- ۹۵- نگاه کنید به: تاریخ قم، صص ۲۶۱-۲۶۲. بروایت قُمی در این زمان (۵۹۹=۷۱۷م) قم دارای ۹۰۰ ده و ۵۱ آسیاب بود. این رقم نشانهء آبادی و رونق مناسبات ارضی در این ناحیهء خشک و کم آب می تواند باشد. قُمی همچنین یادآور می شود که "از ناحیهء هریسان قم -هر سال- چهارهزار جریب اناردانه به مطبخ کسری(انوشیروان) می برده اند. تاریخ قم، صص ۸۴ و ۲۶۲.
- ۹۶- نگاه کنید به تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۰۰؛ تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ص ۱۷۹.
- ۹۷- آئین شهرداری (مَعَالِمُ الْقُرْبَةِ فِی احْکَامِ الْحُسَبَةِ)، صص ۳۷ و ۳۸ و ۳۹.
- ۹۸- تاریخ نگارستان، ص ۹۲.
- ۹۹- البلدان، ص ۴۳.
- ۱۰۰- صورة الارض، ص ۴۳؛ مسالک الممالک، اصطخری، ص ۱۰۶. همچنین نگاه کنید به: حدود العالم، یاقوت حموی، صص ۱۳۰ و ۱۳۱.
- ۱۰۱- تاریخ طبری، ج ۵، صص ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ و ۱۹۶۵ و ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ و ۱۹۸۱ و ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴.
- ۱۰۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۷.
- ۱۰۳- آئین شهرداری(مَعَالِمُ الْقُرْبَةِ)، ص ۴۱. مقایسه کنید با سخن مغیره بن شُعْبه در: الفتوح، ابن اعثم کوفی، ص ۱۰۴.
- ۱۰۴- نگاه کنید به: تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۱۴۵ و ۲۸۰.
- ۱۰۵- نگاه کنید به: مالک و زارع در ایران، لمبتون، ص ۱۱۲؛ تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ج ۲، ص ۲۳۲.
- ۱۰۶- حُجَّةُ الْحَقِّ، ابوعلی سینا، سید صادق گوهرین، ص ۶۶؛ البدایه، ابن کثیر شامی، ج ۹، ص ۱۷۱.
- ۱۰۷- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.
- ۱۰۸- نگاه کنید به: زین الاخبار، گردیزی، صص ۱۱۲ - ۱۱۵. مقایسه کنید با: تاریخ طبری، صص ۴۱۶۶-۴۱۶۷.
- ۱۰۹- نگاه کنید به: مَرْوَجُ الذَّهَبِ، ج ۲، صص ۱۷۳-۱۷۴.
- ۱۱۰- جهان اسلام، ص ۸۰.
- ۱۱۱- پرتو اسلام، ج ۱، ص ۱۲۴.
- ۱۱۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۵۰۷.
- ۱۱۳- فتوح البلدان، صص ۶۶ و ۱۳۹.
- ۱۱۴- مختصر البلدان، ص ۱۲۲.
- ۱۱۵- تاریخ طبری، ج ۹، ص ۳۹۶۰.
- ۱۱۶- تاریخ طبری، ج ۹، ص ۴۰۹۳-۴۰۹۴.
- ۱۱۷- تاریخ طبری، ج ۹، ص ۴۰۹۳. مقایسه کنید با: فتوح البلدان، بلاذری، ص ۶۶.
- ۱۱۸- نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۲۹۶۰ و ۴۰۹۴.
- ۱۱۹- نگاه کنید به: تاریخ طبری، ج ۹، صص ۴۰۹۵ تا ۴۱۰۸.

۱- نگاه کنید به: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، صص ۴۱۳-۴۱۲ و ۴۱۶؛ لوایح، شیخ فضل الله نوری، صص ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹.

۲-  دستورنامهء حزب سوسیال دمکراتهای ایران - اسناد جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۱، ص ۴۳. همچنین نگاه کنید به: تعهدنامهء جمعیت اجتماعیون - عامیون، اسناد جنبش کارگری ...، ج

۳- مردم، ارگان مرکزی حزب توده ایران، شماره ۶۲، اول تیرماه ۴۲.

۴- مردم، شماره ۱، دوره پنجم، ۱۵ خرداد ۴۳. همچنین نگاه کنید به مقاله ب. کیا: حزب توده ایران و روحانیت مبارز (بمناسبت سالگشت جنبش ۱۵ خرداد ۴۲)، دنیا، شماره ۳، ۱۳۵۹، صص ۱۱۱-۱۲۳.

۵- ما و روحانیت مترقی، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۸؛ مقاله «سوسیالیسم و اسلام»، احسان طبری، در: دنیا، شماره ۶ و ۷، مهرماه ۱۳۵۷ و مقایسه کنید با مقاله نورالدین کیانوری در: دنیا، آذرماه ۱۳۵۵، صص ۶-۷.

۶- دنیا، شماره ۳، سال ۱۳۵۸، صص ۱۲ و ۱۳ و مقایسه کنید با مقاله «نگرشی نو از دیدگاه اسلام و تشیع»، رحیم نامور، دنیا، شماره ۱، مرداد ۵۸.

۷- مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی، بیژن جزنی، مقدمه راه فدائی، ص ۶، مقایسه کنید با نظر جلال آل احمد در همین باره: در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، صص ۶۹-۷۰.

۸- دفاعیات خسرو گلسترخی در دادگاه نظامی شاه، بهمن ماه ۱۳۵۲. مقایسه کنید با مقاله «زندگی و پیکار علی»، احسان طبری، در: دنیا، شماره ۱، مردادماه ۱۳۵۸ و نیز مقاله م. ح. روحانی: جان گرانبهائی که حسین در راه خلق بر کف نهاد: دنیا، شماره ۴، سال ۵۸، صص ۶۳-۵۷.

۹- در مورد شخصیت و مواضع سیاسی-طبقاتی حضرت علی و امام حسین نگاه کنید به: اسلامشناسی ۲ (پندار یک «نقد» و نقد یک پندار)، علی میرفطروس، صص ۳۷-۳۵ و ۵۳-۴۹ و ۸۰-۷۶ در مورد شخصیت واقعی سیدعبدالله بهبهانی در نهضت مشروطیت، نگاه کنید به: حیات یحیی، دولت آبادی، ج ۲، صص ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۵۰ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ...

۱۰- نگاه کنید به: غرب زدگی، ص ۷۸؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، صص ۵۵ و ۵۶ و ۶۳ و ۶۶ و ۶۸ و ۲۳۲ مقایسه کنید با نظر دکتر شریعتی درباره آیت الله خمینی بازشناسی هویت...، ص ۲۴۵. آل احمد در دیدار با شریعتی، این دیدار را مثبت می نامد و از اینکه در رابطه با مسائل روشنفکری ایران با دکتر شریعتی «راه مشترکی» را دنبال می کند، ابراز خوشحالی و رضایت می نماید. نگاه کنید به: خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۱، صص ۲۱۱-۲۱۰.

۱۱- نگاه کنید به: خسی در میقات، انتشارات رواق؛ همچنین به نامه جلال آل احمد به آیت الله خمینی از بیت الله الحرام (مکه) به سال ۱۳۴۳ که در آن خود را «فقر گوی بزرگ و بفرمان و فرمانبردار» نامیده است: روزنامه رسالت، سه شنبه ۲۴ آبان ماه ۱۳۷۳.

۱۲- اصول فلسفه و روش رئالیسم، سید محمد حسین طباطبائی، مقدمه مرتضی مطهری، ص کح

۱۳- در این باره نگاه کنید به: احیا فکر دینی، مرتضی مطهری؛ علل گرایش به مادیگری (ماتریالیسم)، مرتضی مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، سید محمد حسین طباطبائی؛ رهبری نسل جوان، مرتضی مطهری؛ اسلام جوان، مهندس مهدی بازرگان؛ رنسانس اسلامی، دکتر علی شریعتی، مذهب علیه مذهب، دکتر شریعتی؛ از کجا آغاز کنیم، دکتر شریعتی؛ پدر و مادرها، ما متهمیم، دکتر شریعتی؛ سیر تحول تدریجی قرآن، مهندس مهدی بازرگان و ... جالب است که دکتر علی شریعتی کتاب سیر تدریجی تحول قرآن را «کشفی همسنگ کشف اسحق نیوتن» می داند. در این کتاب، «وحی بودن قرآن به همان اندازه بدیهی می نماید که علمی بودن طبیعت»!! نگاه کنید به: شیعه یک حزب تمام، ص ۸۱، م، ۷.

۱۴- امت و امامت، دکتر علی شریعتی، صص ۴۷۱-۴۷۰، م. آ. ۲۶؛ اسلامشناسی، ج ۲، صص ۵۷-۵۶، م. آ. ۱۷.

۱۵- جهت‌گیری طبقاتی در اسلام، دکتر شریعتی، ص ۲ و ۳. همچنین نگاه کنید به: اسلام و مالکیت، سید محمود طالقانی، صص ۲۲۳ و ۲۲۴؛ مالکیت، کار و سرمایه از دیدگاه اسلام، دکتر حبیب‌الله پایدار، صص ۹۷ و ۲۱۷ و ۲۳۱-۲۳۲ و ۲۶۲ و ۲۶۳-۲۶۴؛ جزمیت فلسفه حزبی، ابوذر ورداسبی، صص ۱۴۴ و ۱۵۸ و ۱۶۸؛ نشریه مجاهد، شماره ۲۷۶، ص ۲۰، مقاله محمدعلی توحیدی.

۱۶- نگاه کنید به: کیهان فرهنگی، شماره سوم، خردادماه ۶۳، ص ۳۷. سیداحمد خمینی درباره نقش دکتر شریعتی در پیدایی حکومت اسلامی تأکید می‌کند: «پدر من (آیت الله خمینی) برای مردم و انقلاب چیزی نداشته و کاری نکرده است، همه از آن شریعتی است...» موحدین انقلابی (هواداران مکتب دکتر شریعتی) اطلاعیه ۲۹ دی ۶۴، ص ۲، نقل از صفحات شورا، نشریه مجاهد. مقایسه کنید با نظر مهندس عزت الله سحابی و دکتر عبدالکریم سروش درباره شریعتی: کیان، شماره ۳۷، ص ۴۸.

۱۷- دکتر شریعتی درباره ماهیت اختلاف خویش با روحانیون سنتی و آخوندهای حوزه علمیه قم -به‌روشنی- تصریح می‌کند: «اختلاف من با او (آخوند) اختلاف پسر و پدری است در داخل یک خانواده... بنابراین کماکان انتقاد و پیشنهاد می‌کنم، اما در برابر بیگانه (یعنی: غیراسلامی‌ها، غیرمذهبی‌ها، کافرهای و کمونیست‌ها) تسلیم محض آنها (ملاها) هستم... من همیشه قوی‌ترین، مؤمنانه‌ترین و متعصبانه‌ترین دفاع را از روحانیت راستین و مترقی کرده‌ام، دفاع، نگاهبانی و جانبداری از این جامعه علمی (یعنی حوزه علمیه قم) وظیفه هر مسلمان مؤمن است... بزرگترین پایگاهی که می‌توان امیدوار آن بود که توده‌های ما را آگاه کند، اسلام راستین را به آنان ارائه دهد و در احیاء روح اسلام عامل نیرومند و مقتدری باشد همین پایگاه طلبه و حوزه و حجره‌های تنگ و تاریک است. تذکار این مطلب نه بخاطر مصلحت است چرا که خدا و خلق می‌دانند که تا کنون دروغی را بخاطر مصلحت نگفته بودم، نگفته‌ام و نخواهم گفت»، اسلام‌شناسی، ج ۳، صص ۱۴ و ۱۵، م. آ ۱۸؛ قاسطین، مارقین، ناکتین، صص ۳۷۲ و ۳۷۴؛ م.آ.۲۶. کلمات داخل پرانتز از ماست.

۱۸- نگاه کنید به: پیرامون انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری، صص ۴۱-۴۰؛ امت و امامت، دکتر علی شریعتی، صص ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۷۲، م.آ.۲۶؛ چه باید کرد؟ دکتر شریعتی، صص ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۴؛ م.آ.۲؛ لویح شیخ فضل‌الله نوری، صص ۵۰ و ۵۲ و ۵۵؛ ولایت فقیه، آیت‌الله خمینی، صص ۱۰ و ۳۲ و ۵۲-۵۳؛ مصاحبه مهندس مهدی بازرگان، روزنامه کیهان، چهارشنبه ۴ بهمن ماه ۵۷؛ تبیین جهان، مسعود رجوی، دفتر اول، ص ۴۱؛ دیدگاه‌های مجاهدین درباره قانون اساسی دولت اسلام، صص ۱۲ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۵ و ۲۸.

۱۹- کیهان هوائی، ۲۷ خرداد ۶۶، ص ۲۶؛ مقایسه کنید با نظر دکتر شریعتی در: بازگشت به خویش، ص ۲۴۸، م. آ.۲۷؛ سخنرانی آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای: کیهان هوائی، ص ۲۰، شماره ۷۹۹، ۲۷ مهرماه ۱۳۶۷. این گزارش نظر محققانی را که کوشش می‌کنند فضای مذهبی حاکم بر انقلاب ۵۷ را بر سرتاسر تاریخ اجتماعی ایران معاصر تعمیم دهند تا از این طریق، «دینیّت» و «اسلامیّت فرهنگ ایران» را استنتاج نمایند، مورد انکار قرار می‌دهد. در این باره، سلسله مقالات بابک بامدادان (آرامش دوستدار) در: نشریه الفباء، شماره‌های ۴-۱ و نشریه زمان نو، شماره‌های ۱۰ و ۱۱ قابل ذکر است. اسناد تاریخی نشان می‌دهند که احزاب سیاسی، نشریات و روزنامه‌های مهم، اتحادیه‌های کارگران، کشاورزان، زنان و کمیته‌های اصناف در این دوران -بطور کلی- فاقد خصلت مذهبی یا اسلامی بوده‌اند. انقلاب مشروطیت ایران نیز -در کلیت خود- اساساً دارای فضا و هدف‌های غیرمذهبی بود، بطوری که ضمن اعدام یکی از بزرگترین مراجع اسلامی آن عصر (شیخ فضل‌الله نوری) توسط مردم، دیگر رهبران بزرگ مذهبی (مانند طباطبائی، بهبهانی و...) نیز عموماً دنباله‌رو خواست‌های مردم بودند. در این باره نگاه کنید به: لویح، شیخ فضل‌الله نوری، صص ۱۶-۱۴ و ۲۲-۲۰ و ۲۲-۲۸ و ۳۷-۳۵ و ۳۹ و

۵۵-۵۶ و ۵۸ و ۶۶؛ تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام کرمانی، بخش اول، صص ۳۰۶ و ۳۲۱؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت، فریدون آدمیت، صص ۴۲۳-۴۲۲.

۲۰- نگاه کنید به: اقتصاد، محمود عسگری‌زاده؛ شناخت، محمد حنیف‌نژاد، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق.

۲۱- بازگشت به خویش، ص ۸۵.

۲۲- مقاله «تهاجم هنرمندانه به مبادی الحادی مدرن»: کیهان هوائی، ۲۷ خرداد ۱۳۶۶، ص ۲۶.

۲۳- مرحوم محمدتقی شریعتی یادآور می‌شود که: «مبارزه ما در کانون نشر حقایق اسلامی در سه جهت صورت می‌گرفت، عبارت دیگر، ما به سه طریق مبارزه می‌کردیم، نخستین مرحله: در جریان این مرحله از مبارزات در عین اینکه می‌کوشیدیم بی‌پایگی مکتب کمونیسم و مارکسیسم را نشان بدهیم، در برابر، از اسلام سخن می‌گفتیم و ارزش‌های اسلام را مطرح می‌کردیم»، ویژه نامه استاد محمدتقی شریعتی، ضمیمه ارشاد (نشریه هواداران اندیشه دکتر شریعتی) شماره ۳۱-۳۳، خرداد ۶۶، ص ۳. مقایسه کنید با: مدافعات مهندس مهدی بازرگان در دادگاه نظامی شاه، ص ۸۲ و ۱۲۲ و ۱۲۴. همچنین نگاه کنید به: فیلسوف و فیلسوف نماها، آیت الله مکارم شیرازی، قم، ۱۳۳۴. در مورد فعالیت‌های دکتر علی شریعتی با موافقت رژیم، نگاه کنید به مقاله روشنگر دکتر جلال متینی (رئیس و استاد سابق دانشکده ادبیات مشهد و همکار دکتر علی شریعتی) در: ایران‌شناسی، شماره ۲، ۱۳۷۳، خصوصاً صص ۳۸۹-۳۸۳.

۲۴- غربزدگی، ص ۷۸.

۲۵- نگاه کنید به: کارنامه سه ساله، صص ۱۶۷-۱۶۶؛ غرب‌زدگی، صص ۲۸ و ۳۶-۳۵ و ۱۰۳-۱۰۲؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، ص ۷۳.

۲۶- بازگشت به خویش، ص ۸۵؛ شیعه، صص ۳۵ و ۱۲۹، م. آ ۷.

۲۷- شیعه، ص ۱۷۸، م. آ ۷.

۲۸- اسلام‌شناسی، ۲، صص ۱۴۷-۱۴۸، م. آ ۱۷.

۲۹- همان کتاب، ص ۸۵.

۳۰- از جمله نگاه کنید به: روابط اجتماعی در اسلام، سیدمحمد حسین طباطبائی، ص ۳۰؛ پیرامون انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری، صص ۱۰۴-۱۰۳؛ مسئله حجاب، مرتضی مطهری، صص ۲۲۵-۲۲۴.

۳۱- سوره حجر، آیه ۲۹.

۳۲- سوره بقره، آیه ۸۲.

۳۳- سفر پیدایش، باب اول، آیه ۲۶-۲۸.

۳۴- درباره غدیر خم و بی‌پایه بودن استدلال شیعیان نگاه کنید به: اسلام‌شناسی، علی میرفطروس، چاپ یازدهم، صص ۷۱-۷۳.

۳۵- نگاه کنید به: خاندان نوبختی، اقبال آشتیانی، صص ۵۳-۵۸؛ فرق الشیعه، نوبختی، صص ۷۴ و ۱۶۰ و ۱۷۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۳۲۸-۱۳۳۶ و ۱۳۴۲-۱۳۵۴.

۳۶- شیعه یک حزب تمام، دکتر علی شریعتی، صص ۱۵۱ و ۱۶۷، م. آ ۷؛ امت و امامت، صص ۵۷۷-۵۷۹ و


۶۳۱، م. آ ۲۶؛ اسلام‌شناسی، ص ۳۱، م. آ ۳. مقایسه کنید با کلینی: اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵؛ آیت‌الله


خمینی، ولایت فقیه، صص ۲۱ و ۷۰، آیت الله مطهری، خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، مقاله ولاءها و


ولایت‌ها، ص ۳۶۲؛ استاد محمدتقی شریعتی؛ خلافت و ولایت در قرآن و سنت، صص ۶۵ و ۱۸۷ و ۱۸۹ و ۱۹۹؛

آیت‌الله سیدصادق روحانی؛ نظام حکومت در اسلام، صص ۲۹-۳۰؛ محمدحسین حبیبی (عضو سازمان مجاهدین



خلق)، ضرورت عام رهبری، ص ۱۴۵-۱۴۸؛ حجه الاسلام سیدحسن طاهری خرم‌آبادی: ولایت فقیه و حاکمیت ملت، صص ۹۵-۹۶؛ مجله پیام انقلاب، شماره ۶۹، ص ۴۸.

۳۷-  وَاِنْ تَطِعْ اَكْثَرَ مَنْ فِى الْاَرْضِ يُضِلُّوكُ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ، سورة انعام، آیه ۱۱۶. همچنین نگاه کنید به: سوره مائده، آیه ۵۹ و ۱۰۳؛ سوره آل عمران، آیه ۱۱۰؛ سوره اعراف، آیه ۱۰۲؛ سوره توبه، آیه ۸؛ سوره زخرف، آیه ۷۸؛ سوره فجر، آیه ۱۲ و سوره‌های دیگر. حضرت علی نیز در خطبه‌های خویش، اکثریت مردم را بعنوان کسانی تعبیر می‌کند که همیشه بر باطل اجتماع می‌کنند و در مسیر گمراهی گام می‌نهند. او معتقد است که «توده‌های مردم همواره بر سر سفره‌ای جمع می‌شوند که سیری آن اندک و گرسنگی آن بسیار است»، نهج البلاغه، ص ۱۹۲، خطبه ۶۴۹.


۳۸-  اندیشه‌های سیاسی در اسلام، حمید عنایت، ص ۴۴.


۳۹-  ولایت فقیه، صص ۵۸ و ۶۲.


۴۰-  نظام حکومت در اسلام، صص ۳۰ و ۹۶.


۴۱-  امت و امامت، صص ۵۰۴ و ۶۰۴ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۴ و ۶۲۷. مقایسه کنید با: بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، مقاله آیت‌الله سیدحسین طباطبائی، صص ۷۴، ۸۳، ۹۴-۹۳؛ خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، مقاله مرتضی مطهری، صص ۳۶۲-۳۶۱؛ غرب‌زدگی، جلال آل احمد، صص ۹۲-۹۱. کلمات داخل پرانتز از ماست. ۴۲-  شیعه یک حزب تمام، ص ۴۷، م. آ. ۷. مقایسه کنید با نظر آیت‌الله طباطبائی: بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، ص ۹۶.


۴۳-  نگاه کنید به: قانون مدنی، مواد ۱۱۹۴-۱۱۸۰ و ۱۲۰۷ - ۱۲۱۷.


۴۴-  ولایت فقیه، ص ۴۶.


۴۵-  خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، صص ۳۶۲-۳۶۱. مقایسه کنید با نظر آیت‌الله طالقانی: اسلام و مالکیت، ص ۲۰۷.

۴۶-  علامه طباطبائی، روابط اجتماعی در اسلام، ص ۲۶؛ اسلام و نیازهای واقعی هر عصر، علامه طباطبائی، ص ۵۲. آقا سیدابوالفضل نبوی نیز در تعریف «ولایت کلیه» می‌گوید: «امام هر عصری با اذن و مشیت پروردگار، در جمیع اماکن و بر جمیع عوالم وجود فرمانفرماست و در هر نقطه از قلمرو هستی، امر و اراده او (امام) نافذ و جاری است»، امراء هستی، ص ۷۸، انتشارات اسلامیة، تهران، ۱۳۸۷ هجری قمری.

۴۷-  نگاه کنید به نظرات آیت‌الله طباطبائی در: بحثی در مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، صص ۷۵-۷۶ و ۷۹ و ۸۲ و ۹۶-۹۳ و ۹۸؛ محمدتقی شریعتی: خلافت و ولایت ...، ص ۱۹۳. نظریه پردازان مجاهدین خلق، حتی اقتصاد اسلامی را نیز جزئی از «سیستم ولایت» می‌دانند، «سیستمی که خود در جهت ایدئولوژی اسلامی و در داخل این چهارچوب حرکت کرده، پاسدار همه اصول و ارزش‌های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی اسلامی است»، ابوذر ورداسبی: جزمیت فلسفه حزبی، ص ۲۰۷.

۴۸-  اسلام‌شناسی، ج ۱، ص ۸۶، م. آ. ۱۶؛ حسین، وارث آدم، ص ۹۹، م. آ ۱۹.

۴۹-  دکتر علی شریعتی، امت و امامت، صص ۵۰۴-۵۰۵ و ۵۲۱ و ۶۰۲-۶۰۱ و ۶۳۱-۶۳۰ م. آ ۲۶؛ مسئولیت شیعه بودن، صص ۲۴۹-۲۴۸ و ۲۵۴ و ۲۶۴، م. آ ۷؛ انتظار مذهب اعتراض، ص ۲۶۸، م. آ ۱۹؛ کلمات داخل پرانتز از ما است.

۵۰-  آیت‌الله سیدصادق روحانی، نظام حکومت در اسلام، صص ۳۰ و ۹۷. مقایسه کنید با نظر آیت‌الله طباطبائی: بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، صص ۸۶-۸۵؛ روابط اجتماعی در اسلام، صص ۲۶-۳۵؛ محمدتقی شریعتی، خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت، صص ۸۹-۸۸؛ حجت‌الاسلام طاهری

خرم‌آبادی، ولایت فقیه و حاکمیت ملت، صص ۵۰ و ۷۶ و ۹۷-۹۸.

۵۱- نگاه کنید به: دکتر شریعتی، شیعه، یک حزب تمام، صص ۴۷-۴۸، م. آ ۷؛ اُمت و امامت، صص ۵۲۳، ۵۲۹ و ۵۴۸-۵۴۶، م. آ ۲۶. مقایسه کنید بانظر آیت‌الله طباطبائی، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، صص ۹۴ و ۹۶؛ تبیین جهان، مسعود رجوی، ج ۴، صص ۱۱-۱۲، ج ۵، ص ۵۴؛ ولایت فقیه و حاکمیت ملت، حجت‌الاسلام حسن طاهری خرم‌آبادی، صص ۴۰ و ۶۱-۶۰؛ اقتصاد توحیدی، ابوالحسن بنی‌صدر، ص ۲۶۳.

۵۲- سخنرانی مهدی ابریشم‌چی، شخصیت دوم سازمان مجاهدین خلق، نشریه مجاهد، شماره ۲۵۵، ۲۳.

۵۳- ولایت فقیه، صص ۲۱-۱۹، ۳۵، ۳۹، ۴۳-۴۲، ۴۷، ۶۵، ۶۷، ۷۰ و ۷۶؛ کشف‌الاسرار، صص ۲۳۲-۲۳۴.

۵۴- امت و امامت، ص ۵۹۲، م. آ ۲۶، جهت‌گیری طبقاتی اسلام، صص ۱۵۳-۱۵۲، م. آ ۱۰؛ مقایسه کنید با: نظرات آیت‌الله طباطبائی، بحثی در مرجعیت و روحانیت، مقاله ولایت و زعامت، ص ۹۴؛ آیت‌الله مطهری، خلافت و ولایت در سنت و قرآن، مقاله ولاء و ولایت‌ها، صص ۳۶۴-۳۶۲ و ۳۶۹-۳۶۸؛ آیت‌الله سیدصادق روحانی، نظام حکومت در اسلام، صص ۱۷ و ۳۰ و ۳۹ و ۷۱ و ۱۸۱.

۵۵- نشریه مجاهد، شماره ۲۶۰، ص ۱۰؛ چگونه قرآن پیام‌رسان (۲)، ص ۶۴، از انتشارات سازمان مجاهدین خلق؛ همچنین نگاه کنید به: تبیین جهان، مسعود رجوی، ج ۴، ص ۱۱، ج ۵، ص ۵۴، نشریه مجاهد، شماره ۲۵۵، نشریه مجاهد، شماره ۲۸۳، سخنرانی مسعود رجوی و مقایسه کنید با نظر آیت‌الله مطهری، ده گفتار، صص ۲۲۷-۲۲۶؛ دکتر شریعتی، انتظار مذهب اعتراض، ص ۲۶۸، م. آ ۱۹.

۵۶- نقش انقلابی یاد و یادآوران، صص ۲۰۸-۲۰۹، م. آ ۷؛ حسین وارث آدم، صص ۲۶۸-۲۶۷، م. آ ۱۹. مقایسه کنید با نظر دکتر عبدالکریم سروش: نشریه کیان، شماره ۵، مقاله «عقل و آزادی». همچنین نگاه کنید به: حدیث بندگی و دلبردگی، عبدالکریم سروش، انتشارات صراط، تهران، ۱۳۷۵؛ آیت‌الله طالقانی در توضیح اطاعت و تقلید در نظام اسلامی یادآوری می‌کند که: «... تنها دعوت پیغمبران، توحید در ذات و توحید در عبادت نبود، توحید در ذات و در عبادت، مقدمه و پایه فکری و عملی بوده برای توحید در اطاعت. آزادی و مساوات از همین معنای خداشناسی و توحید سرچشمه می‌گیرد. این همان حقیقت اسلام است که آئین پیغمبر خاتم به آن نامیده شده، یعنی: تسلیم اراده و فکر و عمل و از میان برداشتن هر مقاومت و مانعی...» تنبیه الامه و تنزیه المله. علامه محمد حسین نائینی، مقدمه آیت‌الله طالقانی، ص ۸.

۵۷- ولایت فقیه، آیت‌الله خمینی، صص ۷۵ و ۷۸. همچنین نگاه کنید به سخنرانی او: روزنامه اطلاعات، ۱۷ دی ماه ۶۶.